

۱۹ **آفرینندگان
خودروی ایرانی**
داستان ایران خودرو

۲۱ **پژوهنده‌ی
شریعت عقلانی**
سخنرانی عمادالدین باقی
در کارگزاران قم

۲۰ **کارآفرینان
مأیوس**
علی اصغر سعیدی

۲۷ **شاعری که
مصادره‌نشده**
به یاد قیصر امین پور

۲۶ **آخرین
استاک‌بانیست**
درباره‌ی انور خوجه

۲۵ **آیا نوبت روحانی است؟**
نقدی از کیومرث اشتریان و
پاسخ سعید حجازیان



پیام تسلیت حزب کارگزاران سازندگی ایران
به مناسبت حادثه‌ی زلزله‌ی کرمانشاه:

حالا نوبت سازندگی است

پیشنهادهای ما:

- ۱ بازسازی نظام فنی و مهندسی ساختمان کشور
- ۲ بازسازی ناوگان خدماتی و امدادرسانی کشور
- ۳ برخورد ملی با فاجعه ملی:
چه مسکن مهر، چه ساختمان‌های دولتی دیگر
- ۴ احیای بودجه عمرانی کشور و بازگشت به
استراتژی توسعه

• صفحه‌ی آخر

استراتژی ایران در برخورد با عربستان
چه باید باشد؟

جنگ یا صلح؟

• صفحه‌ی ۳

سیدحسین مرعشی به انتقادات از دولت، شهرداری و فراکسیون امید پاسخ می‌دهد:

پاسخ خطای تاکتیکی را
نباید با خطای استراتژیک داد

• صفحه‌ی ۴

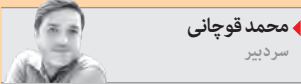




چه باید کرد؟

استراتژی ایران در برخورد با عربستان چه باید باشد؟

جنگ یا صلح؟



شاید در هیچ دوره‌ای از تاریخ جمهوری اسلامی تا این اندازه سیاست خارجی ایران اهمیت نداشته است. نه از آن رو که یک «شیخ دیپلمات» رئیس‌جمهوری اسلامی ایران است بلکه بدان سبب که خاورمیانه در یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخی خود به سر می‌برد و از قضا ملت ایران به عنوان کهن‌ترین ملت و دیرپاترین دولت منطقه از سال ۱۳۹۲ با انتخاب سیاستمداری حرفه‌ای به ریاست‌جمهوری سعی کرده‌اند امکان تداوم حیات تاریخی خود در دل این بحران را فراهم سازند. بنابراین دوران صدارت حسن روحانی یکی از بهنگام‌ترین ادوار تاریخ معاصر ایران است چرا که مسئله‌ی سیاست خارجی را به مسئله‌ی اصلی سیاست داخلی ایران بدل ساخته است و سیاست خارجی فقط مسئله‌ی هسته‌ای نیست. دولت روحانی با مهارت توانست در بهترین موقعیت ممکن در دوران دموکرات‌ها در آمریکا برجام را به تصویب برساند. این از شانس تاریخی ما بود که همزمان یک رئیس‌جمهور دموکرات در آمریکا و یک رئیس‌جمهور میانه‌رو در ایران بر سر قدرت قرار گرفتند. بی‌تردید تصویب برجام به عنوان یک

سند سازمان ملل متحد شاهکاری حقوقی بود که در دوران جمهوریخواهان ناممکن بود. ترامپ علی‌رغم هیاهوی بسیار عملا نمی‌توانسد از برجام خارج شود. هدف ترامپ ناکارآمد ساختن برجام و هدایت ایران به سوی برجام‌های مکمل است. ابزار فشار او در این میدان، استفاده از اهرم فشار رقبای منطقه‌ای ایران مانند عربستان است. حاکمیت تازه عربستان برای رهایی از محاصره ایران در شرایطی که کنترل عراق، سوریه، لبنان، یمن و بحرین از دست او خارج شده و کویت و عمان و قطر هم از عربستان دفاع نمی‌کنند، ایجاد یک جنگ روانی علیه ایران است. نابودی داعش انگیزه عربستان برای این جنگ را بیشتر کرده است. در واقع هم‌اکنون عربستان چیزی برای از دست دادن ندارد. اکنون ایران در برابر این **جنگ طلبی حجاز** چه باید بکند؟ مطابق معمول باید به تاریخ بازگردیم.

خاورمیانه یا درست‌تر بگوییم؛ آسیای غربی کانون التهاب در سیاست بین‌الملل است. سرزمینی که یکی از سه خاستگاه تمدن بشر (در کنار تمدن‌های چین و هند) بوده است و حول میان رودان (بین‌النهرین) و رود نیل و تنگه‌ی بسفر مثلثی و به موازات آنان مثلثی بزرگ‌تر در میانه‌ی ایران، حجاز و آناتولی را ساخته که قلب جهان نام گرفته است. هر سه دین

بزرگ توحیدی (یهودیت، مسیحیت و اسلامیت) در این تثلیث تکوین یافته است و منابع عظیم نفت و گاز در درون آن خفته است. «خاورمیانه/ آسیای غربی» نه چون آسیای شرقی، دور از جهان غربی است و نه مانند اروپا جهانی یکسره متفاوت از شرق باستان دارد و نه چون قاره سیاه؛ آفریقا دنیایی ناشناخته است و از این هر سه قاره، بهره‌ای و پاره‌ای در تن دارد. در نسبت با شرق، ایران را و در نسبت با غرب، اسلامبول را و در نسبت با آفریقا، مصر را دارد که هر سه تقاطعی استراتژیک در انتقال فرهنگ‌ها و تمدن‌های سه گانه بشری است. بدیهی است در این جهان کوچک، تضاد فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و ادیان و عقاید و منافع به جنگ‌های بزرگ بینجامد. جنگ‌هایی ابدی و دائمی که اجتناب‌ناپذیرند و تا زمانی که یک نیروی سیاسی قاهره و فائقه پدیدار نشود سایه‌ی جنگ از خاورمیانه دور نخواهد شد.

خاورمیانه همواره نیازمند اقتداری مرکزی بوده است. ایران (به تعبیر هگل) به عنوان نخستین دولت جهان از عهد کوروش کبیر تا عصر ساسانیان نخستین لنگرگاه ثبات خاورمیانه بوده است. حتی هنگامی که دولت ایران به دست اسکندر مقدونی سقوط کرد جانشینان او در دولت سلوکی به شیوه ایرانی خاورمیانه را اداره کردند. اعراب نیز که دولت ایران را بار

دیگر ساقط کردند خود به شیوه‌ی ایرانی حکومت می‌کردند و با پایان دوران فرنگی‌مآبی دولت اموی، دولت عباسی به رای و تدبیر حکمت سیاسی ایرانی خاورمیانه یا جهان میانه را اداره می‌کرد. حتی مغولان که به این جهان رسیدند آداب شرقی فرو گذاشتند و به رای و تدبیر وزیران ایرانی امور سیاسی را اداره کردند. در همه‌ی این ادوار از عهد هخامنشیان تا زمانه‌ی ایلخانان هسته‌ی سخت قدرت در منطقه‌ی خاورمیانه نه شمشیر مقدونیان و عربسان و مغولان و ترکان (که امر جنگ را برعهده داشتند) که قلم وزیران و سیاستمداران و حکیمان سیاسی ایران از بزرگمهر و برمکیان و خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیرالدین طوسی‌ها بوده است. اوج این هماهنگی را به تعبیر احمد داووداغلو نخست وزیر سابق ترکیه می‌توان در حکومت سلجوقی دید که «ملک – شاه» داشت و «آلپ – ارسلان» و خواجه نظام‌الملک که آمیزه‌ای از عناصر «ترکی – ایرانی – عربی» در اداره خاورمیانه بود. حکومت سلجوقی آخرین هژمونی مرکزی خاورمیانه بود که بر همه‌ی خاورمیانه (به جز حجاز) حکومت می‌کرد و با فروپاشی آن خاورمیانه برای همیشه دچار جنگ و بحران شد. گرچه تأسیس دو حکومت عثمانی (در ترکیه) و صفوی (در ایران) تا حدودی این بحران

را مهار و محدود به رقابت‌های دو قدرت منطقه‌ای کرد اما در نهایت بارخت بریستن «حکمت سیاسی ایرانی» از حکومت‌های منطقه‌ای دوران عظمت سیاسی خاورمیانه پایان یافت. جدایی شمشیر و قلم در ترکیه حکومت سلطانی عثمانی را به وجود آورد که از راه پسرکشی بحران جانشینی را حل می‌کرد و در ایران با سقوط اصفهان در پایان حکومت صفویه دولت‌های ناپایدار و ضعیفی مانند قاجاریه شکل گرفتند که انحطاط ایران را رقم زدند. ورود دولت‌های استعماری اروپایی در نهایت دست ایران را از عراق عجم کوتاه کرد و ترکیه را نیز به مرد بیمار اروپا بدل ساخت. شیوع ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی سیاسی اروپای جدید به خاورمیانه آن را بیمارتر کرد. در اروپا ناسیونالیسم قیام پادشاهان علیه پاپ‌ها بود اما در خاورمیانه پاپی وجود نداشت که قیامی علیه او شکل بگیرد. خلیفه عثمانی، سلطان شده بود و آخرین خلیفه عباسی به فتوای حکیم و فقیه ایرانی خواجه نصیرالدین طوسی ندمال شده بود. بدین معنا اروپایی‌ها کوشیدند با خلأ تفکر سیاسی ایرانشهری – که سنگ ثبات خاورمیانه بود – را با ناسیونالیسم عربی و ترکی پر کنند. تفکر سیاسی ایرانشهری به این معنا در نقطه مقابل ناسیونالیسم قرار می‌گیرد چرا که ناسیونالیسم نوعی راسیسم و نژادپرستی بود که قومی را

بر قومی و ملتی را بر ملتی برتری می‌داد تا اقوام سفیدپوست اروپای شمالی از یوغ اقوام گندم‌گون اروپای جنوبی و زرم‌ها از استیلا‌ی لاتین‌ها – که پاپ را در حصار خود داشتند و به نام امت مسیح بر ملت‌های اروپایی حکومت می‌کردند – نجات و استقلال یخشند. اما تفکر ایرانشهری آن‌گونه که از عهد کوروش کبیر بر جای مانده است، ایران را نه به معنای میهن نژاد آریایی که به معنای دولت – ملت همه اقوام و فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی که ذیل این مفهوم فرهنگی زندگی می‌کنند قلمداد می‌کرد. ایران به این معنا بیش از آن که یک ملت باشد، دولت است و پیش از ان که یک دولت باشد مجموعه‌ای از دولت‌هاست که با فرهنگ و سیاست مشابهی اداره می‌شد و آن سیاست مشابه احترام به همزیستی فرهنگ‌ها و ادیان و مذاهب و اقوام بود.

به همین علت تمدن یونان با آن عظمت فلسفی خود در یورش به ایران به حکومتی ایرانی (سلوکیان) بدل شد چنان که عباسیان، ایلخانان، گورکانیان و ترکان آسیای میانه نه فقط در ایران (سیاسی) که در هندوستان نیز مغولان و گورکانیان به روش ایرانی حکومت می‌کردند. درک این نکته که چرا بزرگترین سند ادبی و تاریخی ملی ایران یعنی شاهنامه فردوسی در دربار ترکان متولد شد، که چرا

بزرگ‌ترین مجموعه آرا و عقاید مذهبی ایرانی در دربار مغولان در دوران خواجه نصیرالدین طوسی رشد کرد، که چرا مفهوم ایران در برابر ترکان عثمانی در دربار ترکان صفوی احیا شد همه مو کول به فهم اندیشه سیاسی ایرانشهری است که در یک کلمه خلاصه می‌شود:

تفکیک نهاد وزارت به عنوان رکن سیاست از سه نهاد سلطنت و نهاد شریعت و نهاد ارتش. در واقع جوهر فکر سیاسی ایرانشهری (در این جا و در این بحث) استقلال امر سیاسی از امر نظامی و از امر اعتقادی و پیوند آن با امر فلسفی و امر فرهنگی و فراتر از قرار دادن آن از همه آیین‌ها و باورها و نژادهاست که تجلی آن در حکومت وزیران ایرانی در همه پادشاهی‌های یونانی و عربی و مغولی و ترکی دیده می‌شود. بدین معنا برخلاف باور مرسوم برخی مارکسیست‌ها و نومارکسیست‌ها و شبه‌مارکسیست‌ها و مارکسیست‌های اسلامی نهاد اصلی تفکر ایرانشهری نه نهاد سلطنت که نهاد وزارت است که گاه حتی قربانی سلطنت شده است و در نهایت سقوط سلطنت نیز ناشی از خیانت دائمی آن به نهاد وزارت و سنت وزیر کشی بوده است. وزارت در طول تاریخ ایران و ایرانشهر حکومت حکیمان واقعی بوده است که موازنه‌ی قوا میان شخص شاه، فقیه و سردار را نگه می‌داشتند و به مدد اداره‌ی امر سیاسی میان امر نظامی و امر شرعی تعادل برقرار می کردند. این نسل وزرای ایرانی از بزرگمهر تا خواجه نصیرالدین طوسی و تا خواجه نظام‌الملک طوسی و تا امیرکبیر و محمدعلی فروغی و محمد مصدق و احمد قوام و هاشمی‌رفسنجانی و سیدمحمد خاتمی و حسن روحانی تداوم یافته و نه فقط شیرازی ایران را حفظ کرده است بلکه شیرازه‌ی خاورمیانه را نیز تا جایی که ممکن بوده استوار ساخته است. قرارداد استعماری ساکس – پیکو در یکصد سال قبل و در فترت ایران و ترکیه و مصر به عنوان سه ستون استوار خاورمیانه شکل گرفت و مرزهایی یکسره خونین در منطقه پایه گذاشت که تا پایان تاریخ دامن جهان را خواهد گرفت. جمل حقوقی برخی کشورهای استعمار ساخته محدود به اسرائیل نیست. اسرائیل بر ساخته‌ای معجول است که بر پایه‌ی تاریخی اسطوره‌ای و افسانه‌ای بنا شده است اما پیش از آن در این منطقه کشورهایی ساخته شده‌اند که فاقد بدیهی‌ترین تعاریف تئوریک «دولت – ملت» اند.

کشورهایی که هنوز به صورت قبیله‌ای و طایفه‌ای اداره می‌شوند و نام خانواده‌ها را بر سر خود دارند. این نقشه‌ی نادرست که براساس مناطق تحت نفوذ انگلیس و فرانسه در جریان جنگ جهانی اول و بر سر مرده‌ریگ امپراتوری عثمانی شکل گرفت ریشه‌ی بحران خاورمیانه است و متأسفانه غرب هنوز براساس همین تحلیل نادرست به دخالت در خاورمیانه دست می‌زند. حمله به عراق، چراغ سبز برای سقوط دولت سوریه، دامن زدن به بحران در لبنان، حمایت از دولت مرتجع حجاز و تداوم بحران‌سازی‌های اسرائیل و حتی تحریک برای ایجاد اسرائیل دوم در خاورمیانه همگی اشتباهات مکرر غرب است که در درجه اول از منافع گروه‌های فشار در اروپا و آمریکا و سپس از ناآگاهی تاریخی و ذهن مکانیکی و مهندسی سیاستمداران غربی سرچشمه می‌گیرد.

تنها راه حل بحران خاورمیانه سپردن امور خاورمیانه به مردم خاورمیانه است و منظور از مردم خاورمیانه سه دولت – ملت اصلی این منطقه یعنی ایران، ترکیه و مصر است. رقیب اصلی و تاریخی ایران، عربستان است. دولت عربستان دولتی بر ساخته‌ی استعمار است تا از اقتدار امپراتوری عثمانی کم کند و در واقع دولت حجاز با یاری استعمار توانست شرق شبه‌جزیره‌العرب را که هم نفت دارد و هم شیعه، ضمیمه خاک خود کند و با استیلا بر کعبه و مکه و مدینه مرجعیت دینی امپراتوری عثمانی

که مدعی تداوم نهاد خلافت بود را از بین ببرد. از سـوی دیگر ایدئولوژی وهابیت به عنوان گونه‌ای پاک‌دینی و پیوریتانیسم و بنیادگرایی دینی در تداوم تجربه پروتستانتیسـم مسیحی شکل گرفت که در تقابل با جامع‌الازهر به عنوان مغز متفکر اهل سنت قرار داشت.الازهر را فاطمیان مصری راه انداختند که علوی و شیعی مسلک بودند و به همین علت تسنن مصریان به تشیع ایرانیان بسیار نزدیک است بنابراین تاسیس دولت عربستان از اساس در تقابل با سه قدرت منطقه‌ای ایران، ترکیه و مصر بود.

وهابیـان از لحاظ ایدئولوژیـک پدرخواندگان بنیادگرایی‌اند. محافظه کاری افراطی آنان در اکتفا به کتاب و ظاهر دین ظاهرا رنگ و بوی نوگرایی، اصلاح‌طلبی و پیرایشگری مذهبی داشت. همان توهمی که روشنفکران دینی ایران هم به دنبال آن بودند و از عصر شریعت سنگلجی تا دوران معاصر در پی آن قرار گرفتند. از درون این محافظه کاری / نوگرایی دینی جریان افراطی «لقاعده/ طالبان/ داعش» سرر بر آورد که البته قصد پدر کشی هم داشت اما بی‌تردید فرزندان معنوی وهابیت بودند. عربستان از داعش برای سستیز با ایران بهره بسیار برد و ترکیه اردوغان هم خواب‌آلوده فکر می کرد که می‌تواند بر پیکر بی‌جان این محافظه کاری مذهبی نوعی نوگرایی دینی ایجاد کند که اخوان‌المسلمین نماد آن بودند. اما حجاز به هر دو جریان بنیاد گرایی و نوگرایی خیانت کرد و در نهایت خود نیز اسیر این از تجاع مسلح شد. اکنون نوبت ایران است که با مصافی استراتژیک از بحران ایدئولوژیک در میان اهل سنت استفاده کند. گرچه مصر در منزوی‌ترین دوره تاریخ خود بسر می‌برد اما تمدنی به عظمت رود نیل دارد. اشتباهات استراتژیک اخوان‌المسلمین، گنجی آمریکا در برابر دو گانه‌ی بنیاد گرایی – ملی گرایی عربی و سرمایه‌گذاری دولت حجاز برای سقوط دموکراسی ضعیف مصر سبب شد این کشور از گردونه تحولات منطقه خارج شود. بازگشت مصر در مقام نیروی پیشستاز منطقه عرب‌زبان سبب می‌شود از نفوذ دولت مرتجع سعودی در جهان عرب‌زبان کاسته شود و ایران باید این راهبرد را جدی بگیرد. ما از دوران کوتاه حکومت اخوانی‌های مصر بهره‌ای نبرديم و ضرورتی ندارد که بازگشت به عصر ناصری‌های مصر را هم تایید کنیم اما می‌توان با جامعه مدنی مصر که جامعه‌ای قدرتمند از و کلا، علما و روشنفکران عرب‌زبان است ارتباط بهتری برقرار کرد.

مصری‌ها نزدیک‌ترین ستیان عرب‌زبان به ایرانیان هستند که به زبان فارسی و مذهب شیعه احترام می‌گذارند و تجربه نشان داده است که شیوخ سنت‌گرای الازهر به بحران خاورمیانه شیعه در ایران نزدیک‌ترند تـسا نوگرایان یا بنیادگرایان سـننی‌مذهبی اخوانی و سلفی. الازهر مغز جهان اهل سنت و قطب مخالف وهابیت و سلفیت است. حذف مصر در نهایت به نفع دولت سعودی است و ما نباید اشتباه استراتژیک اوباما را تکرار کنیم که مصر را به امان خدا رها کرد.

ترکیه نیز گرچه دولت – ملت جوانی است که به‌زودی به صدسالگی جمهوریت خود می‌رسد اما در حرکت به سوی تجدد گام‌های مهمی برداشته است که در تعامل تاریخی دو فرهنگ ایرانی – ترکی همچنان اهمیت دارد. ترک‌ها که فکر می‌کردند با رهبری بهار عربی امپراتوری عثمانی را به شکل دیگری احیا می‌کنند در باتلاق سوریه گیر کرده‌اند و خطر کردستان مستقل را احساس کرده‌اند. آنان در اشتباهات اخوان‌المسلمین مصر شریکند چراکه به سنت عثمانی سعی کردند نظریه‌ی اتحاد اسلام و اسلام‌گرایی را بدیل ملی‌گرایی عربی قرار دهند و این گونه به شیوهای مدرن‌تر و شبه‌دموکراتیک مهار خاورمیانه را در دست بگیرند. متأسفانه روشنفکران نوگرا و اصولگرای ایرانی نیز

دچار همین خطا شدند و از بهار عربی به هیچان آمدند اما بحران سوریه نشان داد که گرچه ملی‌گرایی عربی دشمن ایران است اما بنیادگرایی سنی دشمنی خطرناک‌تر است. داعش قصد داشت انتقام تاریخی عربان از سقوط حکومت عباسیان به دست مغولان و به مباشرت و مشورت ایرانیان را بگیرد. ابوبکر بغدادی دشمن تاریخی خواجه نصیرالدین طوسی است. او قصد داشت خلافت را نه به عهد عثمانی که به عهد عباسی و شاید عصر اموی باز گرداند تا خالی از هر عنصر ایرانی باشد.

در اینجاست که باید به ارکان مدینه فاضله‌ی خواجه نصیرالدین طوسی باز گشت: آنجا که پنج صنف را از هم جدا می‌کند: اول اهل تدبیر، دوم اهل علم، سوم اهل عدالت، چهارم مجاهدان و پنجم مالیان. پیوند میان سیاستمداران و مجاهدان اساس یک استراتژی سیاست خارجی موفق است: «اهل مدینه فاضله اگرچه مختلف باشند در اقصی عالم به حقیقت متفق باشند چه دل‌های ایشان با یکدیگر راست بود… مانند یک شخص باشند، چنانکه شارع علیه اسلام می‌گوید المسلمون ید واحد علی سواهم… و از این سبب باشد تعلق دین و ملک به یکدیگر چنان که پادشاه و حکیم فرس اردشیر بابک گفته است: الدین و الملک توأمان لا ینم احد هما الا بالآخر چه دین قاعده است و ملک ارکان و چنان که اساس بی‌رکن، منابع بود و رکن بی‌اساس خراب، همچنان دین بی‌ملک نامنتفع باشد و ملک بی‌دین واهی…

استراتژی ایران در ایجاد ثبات سیاسی در عراق و سوریه و بازپس‌گیری موصل و کرکوک و جلوگیری از بحران در لبنان در مجموع با همه‌ی نقدهای تاکتیکی یک استراتژی ملی است و اگر ذیل راهبرد سیاسی کلان دولت ایران تحلیل شود و اهمیت نقش ایران به غرب به خصوص آمریکا یادآوری شود می‌تواند به رکن امنیت خاورمیانه بدل شود. اینکه حزب‌الله لبنان رهبر گروه غربگرای ۱۴ مارس را به ریاست دولت این کشور رساند اوج غلاتیت سیاسی شیعه است که اکنون دولت حجاز را ا معرض یک بن‌بست استراتژیک قرار داده است. همچنان که حمایت ایران از دولت سکولار بشار اسد در سوریه در برابر بنیادگرایان سنی یک رفتار استراتژیک است و نه ایدئولوژیک. بی‌تردید حکومت بشاراسد از لحاظ شاخصه‌های دموکراتیک در خور نقد جدی است و به محض ثبات سیاسی قدرتمند از و کلا، علما و روشنفکران عرب‌زبان است ارتباط بهتری برقرار کرد.

مصری‌ها نزدیک‌ترین ستیان عرب‌زبان به ایرانیان هستند که به زبان فارسی و مذهب شیعه احترام می‌گذارند و تجربه نشان داده است که شیوخ سنت‌گرای الازهر به بحران خاورمیانه شیعه در ایران نزدیک‌ترند تـسا نوگرایان یا بنیادگرایان سـننی‌مذهبی اخوانی و سلفی. الازهر مغز جهان اهل سنت و قطب مخالف وهابیت و سلفیت است. حذف مصر در نهایت به نفع دولت سعودی است و ما نباید اشتباه استراتژیک اوباما را تکرار کنیم که مصر را به امان خدا رها کرد.

بازنگری در این نظم سیاسی از راه‌های قانونی داده شود اما اینکه در برابر راهبرد اتحاد اسلام و اسلام‌گرایی افراطی دولت ترکیه، جمهوری اسلامی ایران به عنوان حکومتی دینی از حکومتی غیردینی دفاع می‌کند، در خور تأمل است. گفتار سردار قاسم سلیمانی درباره‌ی اهداف ایران در سوریه و دفاع از این استراتژی که باید از انسان دفاع کرد و نه هیچ فرقه یا ایدئولوژی سیاسی خاص، نشان‌دهنده این درک راهبردی در ژنرال‌های ایرانی است. حمایت از شیعیان عراق، سوریه، بحرین، یمن، لبنان و شبه‌جزیره عربستان برای ایران هم یک مفهوم ایدئولوژیک است و هم معنای استراتژیک دارد. همان‌طور که فرانسوی‌های لاتیک از مسیحیان مارونی لبنان حمایت می‌کنند یا آمریکایی سکولار از یهودیان صهیونیست دفاع می‌کنند و همان‌طور که حتی پهلوی دوم به‌اهمیت حمایت از شیعیان لبنان آگاه بود یا در ظفار به سود دولت پادشاهی عمان (که دشمن پادشاهی سعودی بود) علیه مارکسیست‌های بی‌وطن می‌جنگید.

در واقع آنچه امروزه فارغ از همه‌ی اختلافات در سیاست داخلی اهمیت دارد افزایش قدرت ملی ایران از طریق حضور در صحنه سیاسی خاورمیانه است امروزه در نبرد با داعش به عنوان نماد بنیادگرایی، حقانیت مواضع سیاسی خارجی ایران روشن شده است. شاید تایید این گزاره به نوعی یک رفتار تبلیغاتی به حساب آید و به خصوص بخشی از اپوزیسیون از آن آزرده خاطر شوند اما عمق استراتژیک این بحث از منظر اصلاح‌طلبی، بهبودخواهی و میانه‌روی در این دو نکته است.

اول، اتحاد نیروی سیاسی و نظامی: این راهبرد در تعامل دولت، سپاه و ارتش ایران به وجود آمده است. بدون یک دولت ملی نمی‌توان به دفاع ملی پرداخت و بدون هماهنگی و هدایت نیروهای نظامی و نیروهای سیاسی نمی‌توان از تکوین و تداوم این استراتژی دفاع کرد.

دفاع رئیس‌جمهور روحانی از سپاه در برابر حملات آمریکا از همین منظر است و هرگز به معنای راست‌روی نیست. هیچ سیاستمدار مصلح و معتدلی موافق خلع سلاح ملت خود نیست. خلع سلاح یک ملت خیانت به آن است به خصوص که آن ملت در منطقه خاورمیانه باشد. سلاح‌ها باید در تعامل دائم و موازنه مثبت با سیاست باشد. بدون شک ایران در خاورمیانه نیازمند عمق استراتژیک است. این کریدور از تهران تا مدیترانه که از دل دولت‌های



مستقل و دوست ایران مانند عراق، سوریه و لبنان می‌گذرد عمق راهبردی دولت – ملت ایران است. راهپیمایی اربعین از این منظر – فارغ از مباحث معرفتی آن که جای آن در این گفتار نیست – پیوند زدن اجزا و عناصر این راهبرد سیاسی و ملی است. شیعه برای ایران نه‌تنها یک مذهب و یک حقیقت معرفتی که یک سیاست و یک واقعیت راهبردی است: شیعه‌ای معتدل که نه چون شیعه غالی دشمن ادیان و مذاهب دیگر است که به سنت شیعه امامی اهل تساهل و تسامح با ادیان و به خصوص مذاهب اسلامی است. از اینجاست که رکن دوم این استراتژی ملی روشن می‌شود:

دوم، تفسیر تشیع از یک ایدئولوژی به استراتژی: با حفظ همه‌ی مبانی عقیدتی آن حتی به صورت سنتی مانند مفهوم امامت، وصایت، عصمت، مهدویت و دیگر ارکان مذهب حقه‌ی شیعه جعفری اثنی‌شرعی (که در قانون اساسی ایران آمده است) سبب می‌شود بدون بحث معرفتی برای عدول از اصول مذهب برای وحدت با دیگر مذاهب اسلامی به نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگران در منطقه برسیم. این همزیستی را می‌توان در مرجعیت آیت‌الله سیستانی در عراق و حتی در مدیریت سیدحسن نصرالله در لبنان ببینیم. پذیرش تکثر سیاسی در این جوامع از سوی رهبران شیعی سبب شده است شیعیان امامی (که همواره در طول تاریخ نسبت به شیعیان زیدی و اسماعیلی و نیز شیعیان غالی، میانه‌رو و معتدل قلنداد شوند) به ارکان ثبات سیاسی در خاورمیانه بدل شوند. هیچ یک از این دو رهبر مذهبی به دنبال حکومت دینی در عراق و لبنان نیستند چنان که ایران هم در پی ایجاد جمهوری اسلامی عراق یا جمهوری اسلامی لبنان نیست. حفظ حقوق شیعه (چه به عنوان اکثریت یا یک اقلیت بزرگ) جلوگیری از نفوذ نیروی خارجی و حفظ اصل استقلال و ایجاد یک حکومت کارآمد و تکنوکرات، اساسی خواست شیعه در این کشورهاست. این خواست مشترک شیعیان، کردان، مسیحیان، و حتی یهودیان در کشورهای چندملیتی و چندمذهبی مانند عراق، سوریه و لبنان است. نوع مدیریت ایران در ماجرای کرکوک اوج این استراتژی فرامذهبی است که با سکولاریسم مرزبندی روشنی دارد (چراکه از موضع مذهب مدافع آزادی ادیان و مذاهب است) اما مرزبندی روشن‌تر آن با بنیادگرایی است. بنیادگرایی اسلامی (مانند دولت داعش) یا مسیحی (مانند نئوکان‌های آمریکا) یا یهودی (که اساس اسرائیل است). در نهایت به غیریت‌سازی از شهروندان می‌پردازد اما آزادخواهی از موضع مذهب برای همه شهروندان حقوق برابر طلب می‌کند. لازم نیست نسبت به بدسلیقگی‌های غیرحقوقی و حتی غیرشرعی درباره‌ی برخی مسائل سیاست داخلی ایران (مانند ماجرای سینت‌نیکنام) یا ایرادات اساسی به رذصلاحیت‌های سیاسی در اینجا تذکر دهیم. موضع ما در این باره روشن‌تر از آن است که نیاز به تکرار داشته باشد اما بی‌تردید تداوم راهبردی که ایران در منطقه دارد در داخل کشور نیز موثر خواهد بود.

سیاست داخلی ایران به شدت نیازمند همگرایی است و این همگرایی نه از درون آن که از بیرون پدیدار خواهد شد. فارغ از رقابت‌های داخلی شکل‌گیری مفهوم امنیت ملی در این مقطع تاریخی مفهوم ملی‌گرایی مثبت را در داخل کشور احیا خواهد کرد. ملی‌گرایی مثبت نه به معنای نژادپرستی که به معنای تقویت وحدت ملی، امنیت ملی و منافع ملی ایران خواهد بود. در واقع وجود یک دشمن برای ایران به نام داعش و نیز پدرخوانده‌ی آن وهابیت سبب می‌شود هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ سیاسی عناصر تاریخی و فرهنگی و اجتماعی موجودیت ایران به عنوان یک واقعیت تاریخی تقویت شود. از یاد نبریم که روزگاری شیخ صادق خلخالی گفته بود

استراتژی ایران در ایجاد ثبات سیاسی در عراق و سوریه و بازپس‌گیری موصل و کرکوک و جلوگیری از بحران در لبنان در مجموع با همه‌ی نقدهای تاکتیکی یک استراتژی ملی است و اگر ذیل راهبرد سیاسی کلان دولت ایران تحلیل شود و اهمیت نقش ایران به غرب به خصوص آمریکا یادآوری شود می‌تواند به رکن امنیت خاورمیانه بدل شود.

فرقی نمی‌کند که نام خلیج فارس چه باشد حتی می‌توان آن را خلیج اسلامی نامگذاری کرد. اکنون اما دفاع از نام خلیج فارس نه فقط یک ارزش ملی که ارزش انقلابی هم شده است و فراموش نکنیم که جنگ با صدام حسین با همه‌ی خسارات انسانی و اقتصادی تا چه اندازه روحیه ملی را در ایران در کوران ایدئولوژی‌های جهان‌وطنی افتاده را احیا کرد. جنگی که ارتش را از خطر انحلال نجات داد، مفهوم هموطن را در نبرد رزمندگان مسیحی و یهودی و سنی و شیعی ایران با دشمن بعثی زنده کرد و نشان داد که در جهان مدرن جز با مفهوم دولت – ملت نمی‌توان حتی از مذهب دفاع کرد.

تاکید فقهای شیعه در طول تاریخ بر حفظ ایران از همین موضع بوده است. آنان ایران را برای اسلام می‌خواستند هرچند که اسلام در راه ایران هم خدمات بسیار کرده است. اولین آن در قالب مذهب شیعه رخ داد که ایـران را از عرب‌زبانی نجات داد. اکنون هنگامه تداوم همین راهبرد تاریخی است.

جنگ یا صلح هر دو تداوم منطقی سیاست هستند. نه از جنگ باید ترسید و نه باید صلح را زبونی پنداشت. نه جنگ را باید تقدیس کرد و نه صلح را تنها راه تداوم حیات سیاسی دانست. گاه باید صلح کرد و گاه باید جنگ کرد. شاه عباس کبیر برای احیای ایران ابتدا با دولت عثمانی صلح کرد و از عتبات عالیات گذشت اما چون از لحاظ وحدت ملی و اقتدار ملی ایران مطمئن شد عزم جنگ با عثمانی در فترت سلطنت عثمانی کرد و عتبات عالیات را به ایران بازگرداند و دست بیگانگان پرتغالی را از خلیج فارس کوتاه کرد.

جنگ و صلح اما باید یک فرمانده داشته باشند. اگر کار گروهی جنگ و کار گروهی صلح باشد دشمن همواره جنگ داخلی راه نمی‌اندازد و ما را در جنگ خارجی شکست می دهد. همان‌طور که همه با هم باید برای دفاع از میهن جنگ کنیم برای حفظ میهن هم با هم باید صلح کنیم. بهبود روابط نیروهای سیاسی و نیروهای نظامی و دیدارهای اخیر رئیس‌جمهور با سران ارتش و سپاه و مهربانی فرمانده کل سپاه و وزیر امور خارجه و یک سخنی آنان در برابر دشمن خارجی از همین منظر قابل فهم است. اگر امروزه در حجاز یک انقلاب خانوادگی شکل گرفته و ایران نشانه گرفته شده است، محصول همین شکست‌های مکرر دولت ریاض در عراق، سوریه، لبنان و یمن است. قرار گرفتن عربستان در محاصره ایران بهترین موقعیت برای یک گفت‌وگوی استراتژیک معطوف به منافع ملی است.عربستان برای عبور از بحران محافظه‌کارِ مذهبی و گریز از بلای بنیادگرایی دینی به نوعی نوگرایی سیاسی مذهبی کنترل شـده دست زده است. این نوگرایی البته الزاماتی دارد که اولین آن سر کوبی نخیکان مذهبی سنتی این کشور است. پس از بازداشت سران سلطنت نوبت بازداشت سران مذهب مدافع این سلطنت است که ممکن است عربستان را دچار بحران سیاسی جدی کند. هشدار جان بولتون به سران جدید حجاز به عبرت گرفتن از آخرین شاه ایران در مدرنیزاسیون سریع ناظر به همین معناست. اکنون سیاست خارجی آشفته به سیاست داخلی آشفته تسری پیدا کرده است. ژنرال‌های شکست‌خورده به داخل عربستان بازگشته‌اند. در چنین شرایطی امروز بهترین زمان برای بنا کردن یک صلح پایدار بر ویرانه‌های جنگی است که آتش آن را بنیادگرایان و پدرخوانده‌هایشان روشن کرده‌اند. تنها کافی است که از موضع یک دولت ملی با تعریفی روشن از منافع ملی، امنیت ملی و وحدت ملی سخن بگوییم. سیاست خارجی تداوم منطقی سیاست داخلی است. دیپلماسی موفق فرزند دموکراسی پایدار است. این فرصت تاریخی برای احیای ایرانشهر به عنوان یک استراتژی ملی را از دست ندهیم.

حزب

سرخنگوی حزب کارگزاران سازندگی ایران به انتقادات از دولت، شهرداری و فراکسیون امید پاسخ می‌دهد:

پاسخ خطای تاکتیکی را نباید با خطای استراتژیک داد

هفته گذشته تحولات منطقه‌ای به نحوی

پیش رفت که ظاهراً دولت را با چالش‌های جدی و تازه‌ای مواجه خواهد کرد. به علاوه از طرفی آقای روحانی بعد از انتخابات با انتقادات زیادی از طرف بدنه رای خودش در داخل مواجه شده است. شرایط دولت را چطور ارزیابی می‌کنید؟ فکر می‌کنید آقای روحانی چطور باید با این چالش‌ها مواجه شود؟

مجموعه‌ای از موفقیت‌ها در منطقه برای ایران، رقبا را تحریک کرده که مجدد، نوعی ایران‌هراسی را تبلیغ کنند و نظام سیاسی ما را به چالش بکشند. این موفقیت‌ها از نظر من ترکیبی است از موفقیت ما در برنامه هسته‌ای که کاملاً روشن است که به لحاظ سیاسی در عرصه بین‌المللی، موقعیت ایران را هم در آسیا و هم در اروپا و هم در عرصه بین‌المللی و در کل با سازمان ملل یا آژانس، تحکیم کرد و در حالی که عده‌ای فکر می‌کردند می‌شود ایران را با برنامه هسته‌ای منزوی کرده شرایط معکوس شد و ایران روابط خیلی خوبی هم با کشورهای دوست آسیای شرقی خودش و هم با دوستان قدیم اروپایی‌اش پیدا کرد. این امکان خیلی خوبی را برای ایران فراهم کرده که بتواند در عرصه‌های بین‌المللی بدرخشد و به تدریج، همه مسائل خود را در زوایای مختلف حل‌وفصل کند. کنار این موفقیت بین‌المللی، موفقیت‌های منطقه‌ای ایران هم چشمگیر بوده است. به هر حال متجددان ایران در منطقه، امروز موقعیت خیلی بهتری نسبت به سال‌های قبل دارند. ما امروز بیشترین نزدیکی را با عراق در منطقه داریم. در حالی که عراق، می‌رفت توسط داعش به یک خطر برای خاورمیانه و برای ایران و برای جهان تبدیل شود، امروز در نقطه‌ای هستیم که داعش به انتها می‌رسد. مسئله استقلال کردستان، که اسرائیلی‌ها نقطه امیدی به آن بسته بودند هم با سیاست‌های به موقع دولت مر کزی عراق و کمک‌های فکری و مستشاری ایران رنگ باخت و خیلی زودهنگام از عرصه مسائل جاری منطقه خارج شد. عراق، امروز در آستانه استقرار کامل امنیت است. این برای ما، نقطه خیلی امیدوارکننده‌ای است. موقعیت در لبنان آفت‌زدر خوب بود که سعودی‌ها نتوانستند این موقعیت خسود را تحمل کنند. به هر حال عربستان از این که حزب‌الله از نخست‌وزیری آقای حریری به عنوان رئیس گروه ۱۴ مارس، حمایت کرده و آرامشی در لبنان حاکم شده بود، عصبانی است؛ به همین خاطر می‌خواهد این آرامش را به هم بریزد اما موقعیت حزب‌الله در لبنان خیلی مستحکم است. در مورد سوریه هم ممکن بود اتفاق نظر بین صاحبان فکر و اندیشه در ایران وجود نداشته باشد. ولی به هر حال با وجود مخالفت‌ها و موافقت‌ها اتحاد ایران و روسیه، صحنه سوریه را برده و غربی‌ها کاملاً به حاشیه رفته‌اند. آنجا هم گروه‌های تکفیری و الحادی مانند داعش، زمینگیر می‌شوند. سوریه به هم می‌تواند به نظم جدیدی دست پیدا کند. پس موفقیت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای چشمگیری که داشتیم اتحادی از آقای ترامپ در آمریکا، عربستان و اسرائیل، به وجود آورده که در مقابل این موفقیت‌های ایران، هرطور شده بتوانند خلل ایجاد کنند. چه قبول داشته باشیم و چه به روش‌های نفوذ منطقه‌ای ایران انتقاد داشته باشیم، واقعیت امروز این است که این موقعیت ایران، هم در عرصه بین‌المللی، یعنی برجام و هم در عرصه منطقه‌ای به قدرت، تبدیل شده است و به‌همین دلیل توسط این ائتلاف به چالش کشیده شده است.

شرایط امروز ما ایجاب می‌کند مسائل و اختلافات داخلی‌مان را در کشور به نفع سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی‌مان، تعدیل کنیم؛ ضرورت ایجاب می‌کند بین دولت، یعنی شخص آقای رئیس‌جمهور و مقام معظم رهبری، بین دولت و قوه قضائیه، بین دولت و مجلس،

بین مجموعه سیاستیون با دولت و با رهبری نظام، همکاری گسترده‌تری وجود داشته باشد. با نگاه هزینه – منافع، واقعیت این است که کشور و ملت ما هزینه‌های لازم برای استحکام موقعیت‌مان در منطقه را پرداخت کرده و الان زمان بهره‌برداری است. در زمان بهره‌برداری، نباید دچار اختلاف شد و نباید اجازه داد اختلافات داخلی، ما را متزلزل کند. امروز ایران بیش از هر زمان دیگری نیاز دارد که همکاری‌ها در داخل جناح‌های سیاسی و در داخل کشور، تقویت شود. آقای دکتر روحانی، نماینده جبهه میانه و اصلاح‌طلب کشور است. اگر بگویم در کشور جبهه میانه‌رویی از اصلاح‌طلبان و اصولگرایان معتدل وجود داشته است و یک زمان آقای هاشمی و یک زمان آقای خاتمی نماد این جریان بوده، امروز آقای دکتر روحانی، نماد این جریان میانه‌رو در کشور است. مردم هم به این جریان امید بسته‌اند. اگر به سه انتخابات اخیر برگردیم، هم در ریاست جمهوری سال ۹۲، هم در انتخابات مجلس و خبرگان، هم در انتخابات ریاست جمهوری ۹۶ و شوراها شهر، می‌بینید که مردم به این جبهه میانه، امید بسته‌اند و این جبهه، امروز، نماینده اکثریت مردم است. نهادهای حاکمیتی، باید توجه کنند که امروز، این جبهه مورد حمایت مردم است واین جبهه است که می‌تواند اکثریت مردم را در صحنه، پشت سر رهبری و نظام نگه دارد.

انتظار این است که نهادهای حاکمیتی، توجه بیشتری داشته باشند که اگر مردم، نقش اصلی را دارند (که در جمهوری اسلامی دارند)، و اگر ما به پشتیبانی مردم برای شکستن ائتلاف سعودی، اسرائیل و ترامپ نیاز داریم، این جبهه اصلاحات و جبهه میانه کشور است که می‌تواند مردم را در صحنه نگه دارد. این نگاه باید تقویت شود. اینها سرمایه‌های کشور هستند. آقای روحانی، سرمایه کشور است، آقای خاتمی سرمایه کشور است. و نباید این‌ها تضعیف شوند. اما متأسفانه این نگاه در حاکمیت، قدری ضعیف است.

چهار چیز ی شما را نگران کرده و چه نشانه‌هایی از تضعیف جبهه میانه‌روی از سوی نهادهای حاکمیتی می‌بینید؟

یکی از جلوه‌هایی که به نظرم این را تضعیف می‌کند؛ این است که وقتی انتخاباتی برگزار می‌شود و مردم دست به انتخاب می‌زنند، این انتخاب باید فصل‌الخطاب باشد، چون مردم حرف خود را زده‌اند. اما جایی انسان احساس می‌کند یا می‌بیند که با انتخابات، کار تمام نمی‌شود. رئیس‌جمهور انتخاب شده ولی باید ۲۰ گزینه برای وزارت علومش پیشنهاد کند. این خوب نیست و پشتوانه مردمی نظام تضعیف می‌شود؛ یا اینکه اعضای شورا انتخاب می‌شوند ولی تلاش می‌شود که این شورا نتواند شهردار مورد نظر خودش را انتخاب کند؛ یا اینکه شهردا نتواند به اندازه کافی از صداوسیما بهره بگیرد تا با مردم شهرش ارتباط برقرار کند. اگر بخواهیم مثال بزنیم از این موارد بسیار زیاد است.

به طور کلی نهادهای حاکمیتی باید به جبهه اصلاحات و جبهه میانه کشور که نمادش در دولت، شورای شهر و شهرداری است، نگاه استراتژیک داشته باشند. این نهادها باید بدانند مردم با این شخصیت‌ها، احزاب و جبهه، با این بسته سیاسی، می‌توانند پشت نظام بیایند و پشتیبان رهبر و انقلاب و پشتیبان نظام باشند. اینها عناصر اصلی قدرت نظام هستند و این

باید به رسمیت شناخته شود. نباید بعضی نهادهای طوری رفتار کنند که انگار نه انگار اینها منتخبان مردم و مورد اعتماد اکثریت مردم هستند. اما متأسفانه می‌بینیم که این کار را می‌کنند. اگر کسی به مردم بگوید درست است که شما انتخاب کردید ولی انتخاب شما، موثر نیست، مردم قهر می‌کنند و کنار می‌روند. مردم که کنار روند، دشمنان ضربه خواهند زد. از این طرف قضیه هم نباید یادمان برود که مسا اصلاح‌طلبان اعم از بدنه و احزاب و شخصیت‌ها، در حمایت از رئیس‌جمهور، در حمایت از ششوراء، در حمایت از شهردا، در حمایت از فراکسیون امید نباید دچار تردید شویم. همه آن ضرورت‌هایی که وجود داشته که مردم این صحنه را بسازند، همان ضرورت‌هایی که وجود داشته که ما آقای روحانی را به عنوان رئیس‌جمهورمان انتخاب کنیم، همه آن ضرورت‌هایی که وجود داشته تا با آن سبد سیاسی افرادی را به مجلس بفرستیم که فراکسیون امید را شکل دهند، همه این ضرورت‌هایی که وجود داشته تا شورای شهر را انتخاب کنیم، همه ضرورت‌هایی که وجود داشته که شورا آقای دکتر نجفی را به عنوان شهردار انتخاب کند، همه آن ضرورت‌ها امروز سر جای خوش باقی است. ما کوچک‌ترین تردیدی در حمایت از رئیس‌جمهورمان، در حمایت از شورا، مجلس و در حمایت از شهردار نباید داشته باشیم. مگر هدف ما چه بوده است؟ هدف ما این نبوده است که فقط اشخاص جابه‌جا شوند؛ هدف ما این بود که سیاست‌ها و جهت‌گیری‌ها درست شود. کشور در مسیر صحیحی قرار داشته باشد. این امروز اتفاق افتاده است. اگر موقعیت ایران در سازمان ملل در همین آخرین اجلاس سازمان ملل، را مقایسه کنید، کاملاً می‌شود فهمید که نسبت به ۷-۶ سال پیش، موقعیت ایران و آمریکا کاملاً جابه‌جا شده است. آن ایرانی که وقتی حرف می‌زد، فقط چند کشور ممکن بود با آن همراه باشند، حالا جای خودش را به آمریکا داده است. امروز آمریکاست که وقتی حرف می‌زند فقط چند کشور از آن حمایت می‌کنند.

این ایران است که وقتی حرف می‌زند اکثریت جامعه بین‌المللی به آن توجه می‌کنند. سیاست‌ها درست است، جهت‌گیری‌ها درست است. مسیر درستی است و ما نباید در حمایت قاطع از دولت‌مان دچار تردید شویم. **نکته این است که بدنه رای آقای روحانی، تقریباً تکلیف‌شان با اصولگرایان روشن است.** یعنی با علم به اینکه ممکن است این جناح و نهادهای نزدیک به آن چندان در مسیر رای آنها نباشند، به آقای روحانی رای دادند و آقای روحانی هم با علم به حضور وضعیت وارد انتخابات شد و وعده‌هایی داد. به همین دلیل این بدنه رای الان از دولتی که انتخاب کردند انتظار دارند مطابق هسان وعده‌ها پیش برود. این که مثلاً آقای روحانی از وزیر زن یا اهل تسنن می‌گوید و عمل نمی‌کند یا در جیش کابینه به سمت گزیده‌هایی می‌رود که داد حامیانش را درمی‌آورد، موجب این انتقادها شده و گرنه بدنه رای آقای روحانی تکلیف‌شان روشن است... اشکال از همینجاست که وقتی انتخابات تمام می‌شود باید رای مردم حاکم شود، اما این انتخابات عجالتاً امروز در ایران، فصل‌الخطاب نیست و رئیس‌جمهور بعد از انتخابات، وارد چالش‌های فراوانی می‌شود.

خوب رئیس‌جمهور با وجود آن چالش‌ها قول‌هایی داده است. نمی‌توانید همیشه بگویید یک‌سری چالش‌ها مانع تحقق وعده‌هاست و به هر حال باید از ایشان حمایت کرد... حرف شما درست است. می‌خواهم بگویم آنچه برای ما اهمیت داشته، اینست بوده که سیاست‌های کلان، در جهت ملی و منافع کلی نظام، حرکت کند. ما می‌توانیم به روش معکوس نگاه کنیم. اگر قرار بود که خدای نکرده امروز جای آقای دکتر روحانی، دوستانی داشتیم که اینها در مقابل آتش‌افروزی‌ها و شیطنتها و بدعه‌دی‌های ترامپ، آنها هم از آن استقبال کنند؛ الان کسانی در ایران هستند که واقعا فکر می‌کنند و تاسف می‌خورند که چرا ما مسیر کره‌شمالی را نرفتیم. البته این دوستان اینک‌ه فتوای رهبری را که این کار را منع می‌کند نمی‌بینند؛ این که ایران اصلاً دنبال این موضوع نبوده، را نمی‌بینند؛ این که غرب سال‌ها به ما تهمت زده که ما می‌خواهیم دنبال بمب اتم برویم را نمی‌بینند ولی می‌گویند، دیدید کره‌شمالی رفت و این کار را کرد.

ایسن را خیلی قاطع به شما می‌گویم که رئیس‌جمهور منتخب ما نمی‌تواند همه آنچه در بسته سیاسی خود داشته، اعمال کند و پیش برود. ولی من می‌گویم اگر نتوانیم همه را به دست بیاوریم، لازم نیست همه را هم از دست بدهیم. اگر حفظ ایران به عنوان وطن ما، و حفظ نظام سیاسی که بالاخره نتیجه انقلاب است، با همه اشکالاتی هم که ممکن است در بخش‌هایی به بعضی نهادهای آن داشته باشیم، برای ما اصل بوده، الان به این اصل دست پیدا کردیم. یعنی حضور آقای دکتر روحانی در مصدر ریاست جمهوری، به ما این کمک را کرده که بتوانیم نهادهای اصلی و مهم کشور را از دست‌اندازی نیروهای تندرو و نیروهایی که نمی‌شود کشور را به آنها سپرد، خارج کنیم. این یک بخش از قضیه‌هاست.

بخش دوم قضیه این است که یک بسته سیاسی یکباره نمی‌تواند اعمال شود. همانطور که در گذشته، کشور را یک باره به بعضی نیروهای افراطی ندادیم- و این اتفاق مرحله به مرحله از انتخابات شورای دوم آغاز شد. حتی دولت اول آقای احمدی‌نژاد هم با دولت دوشم، متفاوت است. یعنی احمدی‌نژاد در پایان دوره دوم ریاست جمهوری خود، همه آنچه داشت را روی دایره ریخت. او کسی بود که ادعا می‌کرد با رهبری هماهنگ است و ادعا می‌کرد که تبعیت می‌کند؛ زمان بپرد تا احمدی‌نژاد، حرف‌های اصلی خودش را بیان کند. همه فکر می‌کردند احمدی‌نژاد با آقای هاشمی مخالف است. بعداً معلوم شد خودش با همه مخالف است. رهبری هم حتماً مخالف است، با وجود اینکه هنوز به دلیل این که روزی رئیس‌جمهور ایران بوده، بسه او احترام می‌گذارند؛ با بازی‌هایی که احمدی‌نژاد در صحنه انجام می‌دهد و ابهاماتی که درست می‌کند، کاملاً معلوم است دنبال چیست. او دنبال این بود که قدرت اول ایران شود؛ یعنی دنبال این بود.

اما همانطور که آن روند تخریبی، یکباره به وجود نیامد، روند سازنده کشور هم یکباره اتفاق نمی‌افتد. به هر حال ما نیاز به زمان داریم. جریان میانه‌رو و اصلاح‌طلب کشور نیاز به زمان دارد تا در صحنه باشد و بتواند کم‌کم از فرصت‌ها استفاده کند و نفوذ خودش را گسترش

نهادهای حاکمیتی باید به جبهه اصلاحات و جبهه میانه کشور که نمادش در دولت، شورای شهر و شهرداری است، نگاه استراتژیک داشته باشند. این نهادها باید بدانند مردم با این شخصیت‌ها، احزاب و جبهه، یا این بسته سیاسی می‌توانند پشت نظام بیایند و پشتیبان رهبر و انقلاب و پشتیبان نظام باشند.

دهد. ما باید به اصلاح تدریجی کارها، خیلی امید داشته باشیم. این مسئله در خود مجلس هم هست. ما سیاست‌های روشنی در انتخابات مجلس دهم داشتیم. اولین سیاست روشن ما این بوده که ما با جبهه پایبنداری رقابت کنیم و این جبهه را در مجلس به اقلیت برسانیم. خب این اتفاق افتاده است و الان پایبنداری‌ها در مجلس، کمتر از ۲۵-۲۶ نفر هستند؛ در حالی که قرارشان این بود که ۱۸۰ کرسی بگیرند. آن زمان دست ما بسته بود. بالاخره شورای نگهبان که به جناح ما اعتماد نداشت، ما را حذف می‌کرد. خیلی از شخصیت‌های‌مان، پیشاپیش برای این که نظام احساس نکند که ما برنامه داریم افراد خاصی را به صحنه برگردانیم، ثبت‌نام نکردند. از باقیمانده ثبت‌نام‌شده‌ها هم عده زیادی رد شدند. لذا مجبور بودیم در یک حوزه انتخابیه، برای این که پایبندی‌ها را انتخاب نشوند، از جناح اصولگرا یارگیری کنیم. ما یک اصولگرای میانه را بر یک پایبنداری ترجیح دادیم، و او را در لیست امید گذاشتیم. حالا دوستان ما فکر می‌کنند باید هر کس را که در لیست امید بوده، اصلاح‌طلب تلقی کنیم؛ این برداشت غیرواقعی است.

درست است که انتظارات از فراکسیون امید تا حدودی غیرواقعی است اما برخی گله‌ها از اینجا ناشی می‌شود که منتقدان می‌گویند در روابط بین ولت و مجلس، اغلب دولت جانب جناح مقابل اصلاح‌طلبان می‌ایستد و به سمت اصولگرایان میانه‌رو میل می‌کند در حالی که رای‌اش برای اصلاح‌طلبان است. ایسن هم فراکسیون امید را تضعیف می‌کند و هم دولت را در موقعیتی قرار می‌دهد که از انتظارات بدنه رای‌اش فاصله دارد...

این را هم توضیح می‌دهم. پس در مجلس، اولین مسئله‌ای که دوستان ما در فضای سیاسی باید به آن توجه کنند این است که لیست امید، ۱۵۰-۱۶۰ نفر بوده ولی تعداد اعضای فراکسیون امید، حدود ۱۲۰ نفر است. یعنی ما به عنوان فراکسیون امید و نمایندگان اصلاح‌طلب در مجلس، جناح اکثریت نیستیم. پایبنداری هم به حاشیه رفته است و جبهه اصولگرایان میانه، مدیریت مجلس را در اختیار دارند. طبیعی است دولت به عنوان نهاده‌ی که به این مجلس نیاز دارد، تمام نگاه خودش را معطوف به فراکسیون امید نمی‌کند. دولت مجبور است و چاره‌ای ندارد که با اصولگرایان میانه کار کند؛ همانطور که نیاز دارد به فراکسیون امید هم نگاه کند. پس ما امروز در مجلس به موفقیت نسبی رسیده‌ایم. من اصلاً فراکسیون امید را تخطئه نمی‌کنم؛ فراکسیون امید، متناسب با امکاناتش، قوی حرکت کرده است. آقای عارف و سایر همکاران ما در مجلس، متناسب با امکانات خود خوب حرکت کردند. کسی هم خیانت نکرده است. ما سریع تعدادی از اصولگرایان میانه رقتیم و آنها را در لیست گذاشتیم. مثلاً ما از علی لاریجانی در قم حمایت کردیم. آیا این که ما از لاریجانی حمایت کرده‌ایم، معنایش این است که او باید اصلاح‌طلب شود؟ آقای لاریجانی اصلاح‌طلب نیست؛ ما ترجیح دادیم در قم مقابل آقای ذوالنور یا دیگری، از آقای لاریجانی حمایت کنیم. این به خاطر محدودیت‌هایی بود که داشتیم. ولی باید ببینیم موفقیت ما نسبت به مجلس نهم چقدر بیشتر شده است. مجلس نهمی که اکثریت آن می‌توانستند پایبنداری‌ها

نهادهای حاکمیتی باید به جبهه اصلاحات و جبهه میانه کشور که نمادش در دولت، شورای شهر و شهرداری است، نگاه استراتژیک داشته باشند.

این نهادها باید بدانند مردم با این شخصیت‌ها، احزاب و جبهه، یا این بسته سیاسی می‌توانند پشت نظام بیایند و پشتیبان رهبر و انقلاب و پشتیبان نظام باشند.

باشند، در مجلس دهم به اقلیت پایبنداری، اکثریت اصولگرا و یک فراکسیون نیرومند اصلاح‌طلب تغییر کرده است.

امروز حتماً باید بین عارف و لاریجانی در پشتیبانی از دولت و در پشتیبانی مسایل کلان کشور، همکاری وجود داشته باشد؛ ما امروز به همکاری ایسن دو نفر نیاز داریم. اصلاً نباید تصور شود که همکاری امروز به معنای فراموش کردن رقابت است. ۱۴۰۰ است. خیر؛ سیاست ما در ۱۴۰۰، سیاست رقابت با اصولگرایان خواهد بود. تردید نکنید که اگر اصلاح‌طلبان شش‌اس کاندیدایی را داشته باشند که از شورای نگهبان عبور کند، حتماً کاندیدایی مستقل خود را خواهند داشت. البته هنوز زود است که تصمیم اصلی را بگیریم. ولی همکاری امروز، برای تقویت و پیشبرد امور دولت، ضروری است.

البته این انتقادات فقط در مورد عملکرد فراکسیون امید یا دولت مطرح نیست؛ الان درباره شهرداری هم انتقاداتی وجود دارد. به‌خصوص به دلیل سه انتصاب اخیر ی که در شهرداری تهران انجام شده است.

در این مورد هم من تأکید موکد دارم که شوراهای خیلی خوبی هم در تهران و هم در شهرهای بزرگی مانند اصفهان، شیراز و مشهد، شکل گرفته که این اتفاق مهمی است. شورا حتماً با انسجام حرکت خواهد کرد و شورای عالی اصلاح‌طلبان هم کمک می‌کند که این وحدت حفظ شود. در مورد شهرداری خاص تهران هم، فکر می‌کنم آقای دکتر نجفی شهردار تا امروز موفق بوده است. ممکن است دوستان از یکی، دو انتصاب انتقاد کنند؛ حتماً باید به این توجه داشت که سیاست اصلاح‌طلبان در برخورد با مسایل کشور با سیاست گروه‌های افراطی یعنی بعضی اصولگرایان افراطی، حتماً متفاوت است.

در بحث انتصاب‌ها صرفاً موضوع اصولگرا بودن یا مخالف دولت بودن مورد اعتراض نیست. رزومه اینها هم مطرح است.

در بحث مرکز فناوری شهرداری، دکتر نجفی یک متخصص تکنوکرات عالی‌رتبه را انتخاب کرده؛ یعنی به لحاظ فنی، یکی از بهترین انتخاب‌های نخبه‌ای است؛ حالا ربطی به اینکه او قوم و خویش کسی است، ندارد.

شرکت نوسازی عباس‌آباد چگونه؟ در شرکت نوسازی عباس‌آباد، اطلاعی که من دارم این است که دوستان در دفتر رهبری، دنبال این انتصاب نبوده‌اند. اصلاً علاقه‌مند نبوده‌ند. و این به عنوان امتیازی به جای خاصی تلقی نشده است. ایشان در آن سیستم بوده، تصمیم گیر بوده، مدیر صالحی هم بوده و حالا منصوب شده است. نکته این است که اگر احمدی‌نژاد کل نیروی تکنوکراسی کشور را حذف کرد، بوروکرات‌های موثر کشور را حذف کرد و باندبازی راه‌انداخت، این نباید برای ما الگو شود و بگویم دیدید احمدی‌نژاد چطور دوستان‌اش را در همه جا بسه کار گرفت؛ آن‌طرف را هم ببینید که چطور کشور را زمین زد. حتماً سیاست اصلاح‌طلبانه در کشور این است که در مسایل فنی و تخصصی، به استعدادها و ظرفیت افراد توجه داشته باشد.

یعنی به نظر شما فرد اصلاح‌طلب توانمندتری نبوده که در این انتصاب‌ها استفاده شود؟

دست‌کم در حوزه فن آوری که نداشتیم. البته نمی‌خواهم بگویم همه انتصابات درست است. ولی نگاه تمایت‌خواهی که در قالیباف یا در احمدی‌نژاد بوده، نباید ما را منحرف کند. قرار است ما نگاه اصلاح‌طلبانه داشته باشیم؛ نگاه اصلاح‌طلبانه آقای دکتر نجفی، امروز قابل دفاع است. اکثریت قاطع مدیرانی که ایشان انتخاب کرده، اصلاح‌طلب هستند. ایشان به این سیاست اصلاح‌طلبان که از ظرفیت‌های شهرداری، مدیران گذشته و از ظرفیت‌های تخصصی

ما خودمان تشویق می‌کنیم که آقای روحانی و آقای ناطق به جامعه روحانیت مبارز برگردند. اگر روزی این دو نفر به جبهه اصولگرایی برگردند و این جبهه اصولگرایی را از این نابسامانی بیرون بیاورند، اتفاق مثبتی رخ خواهد داد. این اصلا برای کشور، اتفاق منفی‌ای نخواهد بود.

یک زمان مرحوم مصدق اشتباهاتی کرده و از آیت‌الله کاشانی فاصله گرفت. این اشتباهات مصدق از نظر من اشتباهات تاکتیکی بود. اما آقای کاشانی، با اشتباه راهبردی پاسخ اشتباه تاکتیکی مصدق را داد. هر دو زمین خوردند. شرایط کشور و نظام ما الان طوری است که نباید خطاهای تاکتیکی آقای روحانی را با خطای راهبردی پاسخ دهیم. اگر دولت آقای روحانی، امروز، سیاسیون و مردم را پشت سر خودش نداشته باشد، افراطی‌ها او را زمین می‌زنند و سساقطش می‌کنند. آقای روحانی ساقط شود، دیگر ما برای ایران رئیس‌جمهور تعیین نخواهیم کرد.

❖ بخشی از اختلافاتی که بین اصلاحات و دولت وجود دارد به بی‌توجهی رئیس‌جمهور به پیشنهادات جبهه اصلاحات درباره‌ی ترکیب دولت بر نمی‌گردد؟
اینها دلخوری است. دلخوری‌هایی هست که ان‌شاءالله حل می‌شود. با علم به همه این اشتباهات تاکتیکی آقای روحانی، تاکید می‌کنم امروز باید بیش از روز انتخابات، مردم و سیاسیون ما پشت سر آقای روحانی باشند. روحانی سه کار مهم را باید در دستور کار خودش قرار دهد: اول باید دلخوری و دلگیری و عصبانیت را کنار بگذارد و مسئولانه با مسایل کشور برخورد کند. دوم، باید حمایت رهبری را پشت سر دولت آورد و سوم باید با جبهه سیاسیون همراه خودش، برخورد اقناعی کند. یعنی اگر قرار است گزینهای مانند منصور غلامی هم برای وزارت علوم معرفی شود، همه باید برای این انتخاب آقای روحانی قانع شوند.

❖ برخی معتقدند ایشان که چنین رویه‌ای را به‌خصوص در وزارت علوم یا ارتباطات نداشت. مخصوصا در دانشگاه‌ها و بدنه دانشجویی اعتراضات به ایشان زیاد است...
اگر آقای روحانی این کارها را نکرد هم باز نباید او را رها کنیم. اطلاعات من و انتقادات من بیش از اینهاست، به آقای نوخت، به ستاد اقتصادی، بانک مرکزی و... اما می‌گویم بخشی از اینها اختلاف نظر است. بخشی، اشتباهات تاکتیکی آقای روحانی است. هیچ خطای تاکتیکی آقای روحانی نباید ما را از حمایت راهبردی‌مان منصرف کند.

❖ آقای روحانی چه خطایی مرتکب شده، خطای راهبردی محسوب شده و اصلاح‌طلبان را از حمایت‌اش منصرف می‌کند؟

خطای راهبردی آقای روحانی می‌تواند این باشد که در مسیری برود که نتواند کارش را ادامه دهد و زود هنگام به بن‌بست برسد؛ این می‌تواند هم در اقتصاد اتفاق افتد و هم در سیاست. یعنی آقای روحانی می‌تواند اشتباهاتی کند که افراطیون، یعنی نهادهایی که صلاحیت این کار را دارند، قبل از پایان ریاست‌جمهوری، دولتش را پایین بیاورند. اما خوشبختانه تا اینجا آقای روحانی خطای راهبردی نداشته است. خطاهایش تاکتیکی است. ما با خطای راهبردی نباید جواب خطاب تاکتیکی او را بدهیم.

❖ بعد از درگذشت آقای هاشمی، رابطه خود آقای روحانی با بزرگان اصلاح‌طلب، و با امثال آقای خامنی، چطور پیش می‌رود؟ چقدر روابطش گرم‌تر یا سردتر شده است؟ همان روابط قبلی است. اما حتی اگر فکر کنیم روابط خوب نیست ما جواب این کار را باید با محبت بدهیم. چرا که به هدف اصلاحات فراتر از افراد باور داریم.

❖ نکته آخر اینکه گفتید آقای روحانی باید سیاست اقناعی نسبت به حامیان در پیش بگیرد؛ به نظر من این سیاست را خود اصلاح‌طلبان هم در رابطه با بدنه‌شان داشته باشند.

بله. حتما این‌طور است. تلاش ما در حزب کارگزاران بر این محور اقعاع سازی است.

❖ اصلاح‌طلبان به عنوان مهم‌ترین حامیان آقای روحانی، این سیاست‌های اقناعی را چطور باید پیش ببرند؟ به هر حال شما باید در دانشگاه، دوباره دانشجویها را برای دور بعد به عرصه بیاورید...

به نظر من شورای عالی سیاستگذاری دوباره باید فعال شود. باید کنگره‌های احزاب را حمایت کنیم که همه شکل بگیرند. دانشجویها در دانشگاه‌ها مراسم برگزار کنند؛ باید حسابی به صحنه بیاییم. یعنی این حالت کناره‌گیری و سکوت و انفعال را باید کنار بگذاریم.

ترکیب دولت هم نسبت به ترکیب قبلی، تفاوت چندانی از لحاظ سهم اصولگرایی و اصلاح‌طلبی ندارد و همانطور که گفتیم ۸۰ درصد انتخاب استانداران از نظر من درست است. آقای رحمانی فضلی با همکاری آقای جهانگیری، خیلی خوب در این مسئله عمل کردند.

اما تاکید می‌کنم آقای روحانی حتما باید سیاست‌های اقناعی را در مواجهه با جبهه حامیان خودش در پیش بگیرد. جبهه حامیان روحانی، امروز باید بیشتر از روز انتخابات در صحنه باشد؛ اصلا نباید صحنه سیاسی کشور را ترک کند و رئیس‌جمهور خود را تنها بگذارد.

ما با آقای روحانی، اتحاد استراتژیک و راهبردی داریم، هر چند نقد تاکتیکی هم به ایشان داریم. نه آقای روحانی باید از ما فاصله بگیرد و نه ما بایسد از آقای روحانی فاصله بگیریم. حتما اگر آقای روحانی اشتباهات تاکتیکی کند، فاصله گرفتن ما از آقای روحانی، یک اشتباه راهبردی است. ما نباید با اشتباه راهبردی جواب اشتباه تاکتیکی را بدهیم. همچنین اگر آقای روحانی با رهبری در بعضی مسایل حتی اختلاف نظر تاکتیکی داشته باشند، فاصله گرفتن آقای رئیس‌جمهور از رهبری، خطای راهبردی است؛ کشور را زمین می‌زند؛ نظام را گرفتار می‌کند.

بنابراین آقای رئیس‌جمهور، نه باید دلخوری به خودش راه دهد و نه دلگیری و عصبانی باشد باید متوجه مسئولیت تاریخی خودش مقابل این ملت، نظام و کشور باشد. چند کار را هم هم‌زمان باید انجام دهد؛ یک، به هیچ عنوان نباید هیچ مسئله‌ای باعث فاصله گرفتن ایشان از رهبری شود. روحانی باید بیش از گذشته، به خاطر شرایط کشور، حمایت رهبری را پشت دولت بیاورد.

❖ حداقل در مورد کابینه دیدیم که ایشان این تلاش را داشت.

به هر حال آقای روحانی امروز بیشتر از روز انتخابات به حامیانش نیاز دارد. هیچ کس فکر نکند اگر مردم نباشند، مسئله‌ای از آقای روحانی حل می‌شود. درست است که آقای روحانی رای لازم ندارد ولی تا روز آخر ریاست‌جمهوری خود به حمایت جبهه حامیان‌ش نیاز دارد. از این طرف، اصلاح‌طلبان باید بدانند ولو اشتباهات تاکتیکی از آقای روحانی ببینند، فاصله گرفتن‌شان از آقای روحانی، اشتباه راهبردی است. ما نباید اشتباهات تاکتیکی را با اشتباهات راهبردی پاسخ دهیم. همین بحث‌ها در مورد آقای نجفی هم وجود دارد. امروز شورای شهر و شهردار ما نیاز به حمایت افکار عمومی و مردم دارد. خطاهای کوچک تاکتیکی، طبیعت کار است. ما نباید خطاهای تاکتیکی را با خطاهای استراتژیک پاسخ دهیم.

❖ شما در قالب شورای عالی اصلاح‌طلبان در ایام چنین کابینه، چندین جلسه با آقای روحانی داشتید. یادم هست همان موقع با خود شما صحبت کردم و خیلی از نحوه برخورد با اصلاح‌طلبان در این‌باره راضی نبودید. واقعا آقای روحانی این اراده را دارد که در چنین وزرا و جهت‌گیری‌های دولت پایگاه رای خودش را به حساب بیاورد؟

پاسخ من یک کلمه است؛ پشتیبانی اصلاح‌طلبان از آقای روحانی، یک حرکت راهبردی مهم است. راهبرد است برای نجات ایران، برای به بن‌بست نرسیدن شرایط سیاسی کشور. برای سربلندی این ملت. خطاهای آقای روحانی، خطاهای تاکتیکی است. جواب خطای تاکتیکی را نباید با اشتباه راهبردی داد.

❖ به هر حال برای بدنه رای ایشان الان مهم است که موضع خود آقای روحانی چیست و خودش چه برخورد و مواجهه‌ای با اصلاح‌طلبان دارد؟ چقدر از ندید گرفتن‌های اصلاح‌طلبان ناشی از انتخاب خود ایشان و چقدر مربوط به محدودیت‌های ایشان است؟
ببینید؛ من آقای روحانی را با این حرف‌هایم نقد می‌کنم. این که می‌گویم عصبانی نباشد، دلگیر نباشد، دلخور نباشد، و با مقام رهبری مشکلاتش را حل کند، با اصلاح‌طلبان مشکلاتش را حل کند، در واقع در قالب توصیه نقد‌هایم را به ایشان بیان می‌کنم. من یک مسئله تاریخی را در مناسبات میان اصلاح‌طلبان و رئیس‌جمهور می‌گویم؛

سنگین است. ما خودمان تشویق می‌کنیم که آقای روحانی و آقای ناطق به جامعه روحانیت مبارز برگردند. اگر روزی این دو نفر به جبهه اصولگرایی برگردند و این جبهه اصولگرایی را از این نابسامانی بیرون بیاورند، اتفاق مثبتی رخ خواهد داد. این اصلا برای کشور، اتفاق منفی‌ای نخواهد بود.

❖ در شرایطی که بخش مهمی از رای روحانی مربوط به اصلاح‌طلبان است، آیا این نمی‌تواند بیانگر چرخش ایشان به سمت راست باشد؟ به هر حال ایشان مدت‌ها در این جلسات شرکت نمی‌کرد...

من چنین تشخیصی ندارم. ولی با فرض این که چنین مسئله‌ای باشد نباید فراموش کنیم آقای دکتر روحانی، امروز آقای روحانی به جبهه حامیان و رای‌دهندگان خودش نیاز دارد که این نیاز، بیش از ایام انتخابات و روز رای‌گیری است. با اطمینان می‌گویم اگر آقای روحانی کوچک‌ترین اشتباهی کند، خودش یا اطرافیان‌اش اشتباهی کنند و بین او و جبهه متحدی که وی را به ریاست‌جمهوری رساند فاصله ایجاد شود، نیروهای افراطی، آقای روحانی را زمینگیر خواهند کرد. روحانی حتما این مقدار هوشمندی سیاسی دارد که دقت کند هیچ فاصله‌ای بین او و جبهه حامیان‌ش، ایجاد نشود. افراطیون و تندروها او را به سرعت زمین گیر خواهند کرد. آقای روحانی باید به شدت مراقب این مسئله باشد. البته تشخیص من این نیست که این اتفاق افتاده است؛ روحانی، اساسا نگاهش این است که فقط اصلاح‌طلبان به من رای نداده‌اند و اصولگرایان میانه هم به من رای داده‌اند. در سبد رای خود، همیشه آنها را هم دیده است. الان هم همان نگاه است.

❖ اما سهمی که به اصولگرایان میانه می‌دهد، به نظر شما بیشتر نیست؟

بله؛ حتما مقداری بیشتر است. اما می‌خواهم خیلی قاطع به شما بگویم که امروز، بین اصلاح‌طلبان و اصولگرایان میانه، نیاز به همکاری‌هایی هست. ما برای پیشبرد بعضی اهداف کشور، همانطور که در مورد مجلس گفتیم، در سطح جامعه هم این همکاری را لازم داریم. امروز بین آقای خامنی و ناطق، بین اصولگرایان میانه و اصلاح‌طلبان لازم است همکاری‌هایی وجود داشته باشد. خطری که اکنون کشور را تهدید می‌کند این است که نیروهای افراطی داخلی بتوانند تاثیرگذار باشند؛ اگر عکس‌العمل ما مقابل فتنه ترامپ، آل‌سعود و نتانیاهو، از مرز اعتدال و مصالح کلی کشور خارج شود، به کشور لطمه خواهد خورد. ما برای این که کشور، دچار سیاست‌های افراطی، نه افراد افراطی نشود، به همکاری اصولگرایان میانه و اصلاح‌طلبان، سخت نیازمندیم. این دو جبهه باید با استحکام روابط خود با رهبری و پشتیبانی از رهبری اجازه ندهند، سیاست‌های رادیکال بر ایران حاکم شود.

❖ یعنی گله‌مندی‌های اصلاح‌طلبان به خاطر توقعات زیاد آنها از روحانی است و باید توقعاتشان را از او کم کنند؟

سخن من این است اگر روحانی چند کار را انجام بدهد برای ما کافی خواهد بود. آقای روحانی ۳-۴ کار را باید انجام دهد که وظیفه ملی اوست. ایشان مطلقا نباید نقش تاریخی خودش برای نجات جمهوری اسلامی و ایران را فراموش کند؛ او امروز مظهر جریان اصلاح‌طلب و میانه‌روی کشور است. نباید دلخور و عصبانی شود. باید با حوصله و تدبیر، چند کار مهم را انجام دهد. اولین کاری که آقای روحانی باید انجام دهد، این است که همچنان باید ارتباطات خود را با رهبری تقویت کند. به هیچ وجه نباید اجازه دهد که تندروها بین ایشان و رهبری فاصله بیندازند. این خیلی البته من چرخش را درست کم در تعیین استاندان نمی‌بینم. ترکیب استانداران را که نگاه می‌کنم، فقط دو استاندان اصولگرا در سبد آقای روحانی وجود دارد؛ یکی از قبل بود و یکی هم جدید منصوب شده است.

❖ در مورد دولت و وزرا چطور؟



۷ ماه پیش، شهرداری تهران، قادر نبوده حقوق جاری پرسنل خود را پرداخت کند. همین ماه قبل، آقای دکتر نجفی از بانک شهر، ۳۰۰ میلیارد تومان پول قرض گرفته و حقوق داده است. هولوگرام را آقای نجفی تعطیل کرده، و این ماه شهرداری، هزینه‌های خودش را خودش تامین کرده است. پس سیاست‌ها، سیاست‌های درستی است و سیاست‌ها باید برای اصلاح‌طلبان مهم باشد تا اشخاص که حالا چند نفر جابه‌جا شده‌اند. اکثریت مدیرانی که آقای نجفی منصوب کرده، اصلاح‌طلب هستند.

❖ می‌خواهم مشخص‌تر درباره رابطه دولت و اصلاح‌طلبان صحبت کنیم. خیلی‌ها معتقدند رفشار روسای دولت در دور دوم ریاست‌جمهوری‌شان تغییر می‌کند. در مورد آقای روحانی هم به‌طور برجی حتی اصلاح‌طلبان ایشان در ایام انتخابات آقای روحانی تند می‌زد که برخی از سران اصلاحات از ایشان خواسته بودند آهسته‌تر حرکت کند. اما بعد از انتخابات و در ایام چنین کابینه رویکرد ایشان در انتخاب وزرا انتقاد بسیاری از اصلاح‌طلبان را به دنبال داشت. به علاوه وعده بازگشت به نشست‌های جامعه روحانیت در دینار با ۷ نفر از اعضای آن هم این گمانه‌زنی را تقویت کرد.

ارزیابی شما در این‌باره چیست؟

خیر، خبرهای کاملی بیرون نیامده است. اصولا آقای دکتر روحانی، همیشه میانه‌رو بوده است و ما ایشان را به عنوان یک میانه‌رو انتخاب کردیم. به این توجه داشته باشید که ما زمانی سراغ آقای روحانی رفتیم که آقای هاشمی‌رفسنجانی هم ر دصلاحیت شد. این روشن است که ما هیچ وقت ادعا نکرده‌ایم که روحانی اصلاح‌طلب است. آقای روحانی، میانه‌رو بوده است. ولی سیاست‌های امروز او، سیاست‌های اصلاح‌طلبانه‌ای است که به هیچ وجه اصولگرایان نمی‌توانند وی را تحمل کنند. هنوز هم فشار بر ایشان از ناحیه اصولگرایان، تعطیل کرده است اتفاق مهمی است. از حدود

استفاده شود، پایبند است. قرار نیست ما مثل قالیباف، همه را حذف کنیم و از سپاه اتوبوسی نیرو بیاوریم؛ قرار است شهرداری را با همین نیروی انسانی اداره کنیم؛ قرار نیست ایران را عوض کنیم و دوباره از نو، آدم‌هایش را آرایش دهیم و بچینیم. کشور، یک اقلیت اصولگرا دارد و یک اکثریت اصلاح‌طلب. همین نما باید در مدیران شهرداری هم وجود داشته باشد و باید اصل را بر توانایی و تخصص افراد گذاشت. البته آدم فاسد، چه اصلاح‌طلب و چه اصولگرا حتما باید حذف شود.

❖ یکسری از این چهره‌ها اگر شهردار و شورای شهر اصولگرایی هم انتخاب می‌شد باز هم در بست‌های مدیریتی منصوب می‌شدند. خب مردم حق دارند بپرسند که رای ما چه تاثیری داشت...

رای مردم برای اصلاح سیاست‌هاست. یکی از انتقادات ما در شهرداری تهران به قالیباف این بوده که او، هزینه‌های اداره شهر را صرفا به دلیل این که می‌خواست برای ریاست‌جمهوری خودش تبلیغات کند، بالا ببرد. اگر به مردم تهران بگویند، هر نفر از شما باید در سال، سه میلیون تومان عوارض دهد که شهر اداره شود، به طور متوسط مردم می‌توانند سه میلیون تومان عوارض دهند؛ نمی‌توانند بدهند. تمام هزینه‌ای که مردم تهران فقط بابت برق پرداخت می‌کنند، ۵ هزار میلیارد تومان است؛ در حالی که هزینه نگهداری شهر تهران توسط شهرداری، ۱۸ هزار میلیارد تومان است. آقای نجفی که نمی‌تواند معجزه کند. دولت ۱۸ هزار میلیارد تومان را به شهرداری نمی‌دهد. شهرداری باید ۱۸ هزار میلیارد تومان، به عنوانی مختلف از مردم پول بگیرد و این شهر را اداره کند.

❖ شما می‌گویید برای اصلاح سیاست‌های دادیم؛ اما در همین شرایط بد مالی چرا شهرداری تهران تهدات مالی شهرداری تهران در گذشته را درباره برخی پروژه‌های غیرضروری ادامه

سیاست

اصولگرای عمل‌گرا

درباره حاج حسین فدایی که جانشین علی اکبر ناطق‌نوری شده است

۹ آبان ماه رسانه‌ها خبری را منتشر کردند که خبر از آن می‌داد حسین فدایی آشتیانی دبیر کل سابق جمعیت ایثارگران، مسئول دفتر بازرسی دفتر مقام معظم رهبری شده است. پیش از این علی‌اکبر ناطق‌نوری، روحانی و سیاستمدار شناخته‌شده جناح راست سستی، عهده‌دار این سمت بود. در حکم مقام معظم رهبری خطاب به حسین فدایی آمده بود: «دفتر بازرسی بخش حساس و مفیدی از مجموعه منتسب به این حقیر است و اکنون که جناب حجت‌الاسلام آقای ناطق‌نوری از مسئولیت آن کناره‌گیری کرده‌اند، با تشکر از زحمات چندین‌ساله ایشان، این مسئولیت را به جنابعالی می‌سپارم. شرح رابطه سازمانی و وظایف در حکم صادره از دفتر اینجناب ذکر شده است. ان‌شاءالله موفق باشید.»

ناطق‌نوری از مهمترین چهره‌های راست سستی است. اگرچه از سال ۸۴ و پس از ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد با اصولگرایان حامی احمدی‌نژاد زاویه پیدا کرد. او پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۴ به شدت علیه احمدی‌نژاد موضع گرفت و سخنان او را فضایی خواند. سال ۸۸ احمدی‌نژاد در مناظره‌های انتخاباتی سخنان او را پاسخ داد و فرزند ناطق‌نوری را به فساد متهم کرد و او را کنار فرزندان هاشمی رفسنجانی دخیل در انتخابات خواند. رفته‌رفته حضور ناطق در تمام مناصب سیاسی کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شد. تا اینکه خبری از او نبود. کاملاً به پشت صحنه سیاست رفت. بعد از انتخابات سال ۹۲ در گفت‌وگو با روزنامه آسمان برای اولین بار خبر داد که یکی از حامیان اصلی روحانی بود و بسیار تلاش کرد که علی‌اکبر ولایتی ت‌سا روز انتخابات به نفع روحانی در صحنه بماند و کناره‌گیری نکند. ولایتی در سال ۹۲ از سوی آیت‌الله مهدوی‌کنی و جمعی از اصولگرایان تحت فشار بود که به نفع سعید جلیلی کناره‌گیری کند. ولایتی نه تنها در رقابت‌ها ماند، بلکه در مناظره‌های انتخاباتی علیه جلیلی نیز سخن گفت. بعد از انتخابات دوباره حضور ناطق کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شد. از او خبری بود و نبود. گاه در یک مراسم سخنرانی دیده می‌شد و دیگر دیده نمی‌شد تا مناسبت‌های بعدی. او را یک سیاستمدار تمام‌قد می‌دانستند و به همین

دلیل هم اصلاح‌طلبان و هم اصولگرایان از او می‌خواستند در صحنه سیاست نقش آفرینی بیشتری داشته باشد. اما این اتفاق نمی‌افتاد. تا اینکه چند ماه پیش خبر آمد از ریاست دفتر بازرسی دفتر مقام معظم رهبری استعفا داده است. اکنون نیز حسین فدایی جایگزین او شده است.

حاج حسین فدایی تحصیلات حوزوی دارد و در شهر ری به دنیا آمده و بنابر برخی از اخبار هم‌اکنون نیز ساکن همان‌جاست. او پیش از این دبیر کل جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی بود. اکنون محمدجواد عامری جایگزین او شده است. ایثارگران حزبی سرتاپا اصولگرا است؛ محمود احمدی‌نژاد از اعضای شورای مرکزی آن، سال ۸۴ به ریاست‌جمهوری رسید و این حزب که تلاش می‌کرد مانند حزب کارگزاران میان اصولگرایان، عملگرا باشد، به پشت‌های مهم سیاسی در دولت احمدی‌نژاد رسید. در همان ایام، عزت‌الله ضرغامی دیگر عضو شورای مرکزی ایثارگران، رئیس سازمان صداوسیما شد و همزمان علی دارابی دیگر عضو ارشد حزب نیز به صداوسیما رفت و قائم‌مقامی ضرغامی را عهده‌دار شد. بدین ترتیب جمعیت ایثارگران در لایه‌های مختلف حکومت بسیار قدرتمند شد.

در این زمان حاج حسین فدایی، در کسوت نماینده، در مجلس هفتم حضور داشت. جمعی از اعضای این حزب نیز در مجلس حضور داشتند و طبیعتاً به عنوان حزب برتر عمل می‌کردند. در آن دوره، از جمعیت ایثارگران به عنوان اصولگرایان تحول‌خواه نام برده می‌شد. کسانی که تلاش داشتند، از اصولگرایی به شکل سنتی آن عبور کنند و عملگرایی را در دستور کار قرار دهند.

طلوع آفتاب اصولگرایان تحول‌خواه با غروب اصلاح‌طلبان در واقع از سال ۸۱ آغاز شده بود؛ از دوره دوم انتخابات شورای شهر تهران. مردم دلزده از اصلاح‌طلبان شده بودند. اختلافات اصلاح‌طلبان در شورا و عملکرد منفی و بد اعضای اصلاح‌طلب آن، باعث رویگردانی مردم از اصلاح‌طلبان شده بود. اولین جرقه افول اصلاح‌طلبان در سال ۸۱ زده شد. در دوره‌ای که افرادی مانند مصطفی تاج‌زاده میان اصلاح‌طلبان دم از وزن‌کشی سیاسی می‌زدند و حاضر به لیست واحد نبودند، اصلاح‌طلبان پراکنده

می‌شدند و اصولگرایان در حال جمع شدن بودند. هیچ کدام خبر از وضعیت خود نداشتند. این چنین شد که وقتی دولت اصلاحات نتیجه انتخابات سال ۸۱ در شورای شهر را اعلام کرد، آب سردی روی اصلاح‌طلبان ریخته شد. جمع کوچک و بی‌نامی به نام آبادگران پیروز انتخابات شده بود. نسب آنها به احمدی‌نژاد می‌رسید و احمدی‌نژاد سیاستمدار گمنام اما عضو شورای مرکزی جمعیت ایثارگران بود. نتیجه روشن بود؛ شهرداری، بزرگ‌ترین بنگاه خدماتی که درآمد بسیار و سرشاری داشت از تیول اصلاح‌طلبان خارج می‌شد و اصولگرایانی که از سال ۷۶ پی‌درپی شکست خورده بودند، یک تپه سیاسی را گرفته بودند. امید در آنها زنده و در اصلاح‌طلبان خاموش شد.

یک سال بعد، وضعیت بدتر شد. انتخابات مجلس هفتم که رسید اکثریت نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم ردصلاحیت شدند.

نامه‌نگاری‌های سیدمحمد خاتمی به جایی نرسید. دولت اصلاحات قدرتش را از دست داده بود و اصولگرایانی که یک سال قبل جشن پیروزی در شورای شهر را گرفته بودند، با تمام توان لیست انتخاباتی بستند و امید خود را به قدرت شورای نگهبان گره زدند. این چنین شد که در ردصلاحیت اصلاح‌طلبان و عدم حضور پررنگ مردم در انتخابات، اصولگرایان توانستند به خانه ملت راه یابند. حسین فدایی از جمله چهره‌های مهم مجلس هفتم شد. اگرچه در آن مجلس خیلی سخن نگفت اما در تمام حضورش در مجلس، مهمترین چهره پشت‌پرده بود.

حسین فدایی اکنون ۶۲ ساله است. عموماً او را اصولگرایی پراگماتیسم می‌دانند. اگرچه در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۶ که او در اتاق فکر اصولگرایان بود، شکست خورد. او سابقه بسیاری در سیاست دارد. قبل



از انقلاب از جمله مبارزان بود و چندین بار بازداشت و زندانی شد. آنچنان که در سوابق او در ویکی‌پدیا و سایت‌های مرتبط منتشر شده، آمده در دوران جوانی با روحانی سرشناس آن دوره، مهدی شاه‌آبادی آشنا شد و نزد او پایه‌های اولیه یک تشکیلات سیاسی را در جلسات مذهبی، انجمن‌های دینی و کلاس‌های قرآن در شهر ری گذاشت. این تشکیلات متأثر از اعدام چند نفر از خاندان رضایی، به گروه توحیدی رضایی شهرت یافت که با دستگیری برخی از اعضای آن، از فعالیت بازایستاد.

عبدالعلی علی‌عسکری، حسن اسلامی مهر، محمدعلی تقوی‌راد، حسن طاهرزاد، قلمبر، آصف و محسن اخوت دیگر افراد عضو این تشکیلات گروه بدر بودند. آنها تلاش می‌کردند با مشی مسلحانه علیه شاه فعالیت کنند. فدایی در اواخر سال ۵۵ دستگیر شد و ۲ ماه در زندان انفرادی بود. او یک بار دیگر در سال ۵۶ در شهر شیراز دستگیر شد و تا زمان پیروزی انقلاب در زندان اوین بود و در روز ۲۲ بهمن ۵۷ و پس از آنکه مردم در زندان‌ها را شکستند، به همراه علی‌عسکری از زندان آزاد شد.

پس از انقلاب، گروه‌های مبارز در هم ادغام شدند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل دادند. فدایی کنار چهره‌های چپ سازمان، از جمله مؤسسان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. با این حال پس از آنکه امام از آنها خواست بین سیاست و سپاه یکی را انتخاب کنند، او از سازمان کناره‌گیری کرد و به سپاه پیوست و در دوران جنگ ایران و عراق نیز مسئولیت فرماندهی ستاد مرکزی فوریت‌های جنگ را بر عهده گرفت.

بعد از جنگ، خبری از او نبود. تا اینکه قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۷۶، آنها جمعیت ایثارگران را تشکیل دادند. حسین فدایی به همراه علی‌اکبر ابوترابی، علی دارابی، مجتبی شاکری، داوود دانش جعفری، علی یوسف‌پور، عبدالحسین روح‌الامینی، احمدعلی مقیمی، هادی ایمانی و اصغر صبوری اقدام به تأسیس این حزب کردند. این حزب در تاریخ ۱۵ مرداد ۷۸ با نام کامل جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی مجوز خود را دریافت کرد. از بدو تأسیس این حزب، حسین فدایی به عنوان

و برخاست‌های محافظه کاران، به عنوان یکی از ستون‌های اتکای این جریان محسوب شود.
● **تلاش برای فتح سنگرهای از دست‌رفته**
اولین گام برای جناح راست آن بود که بتواند کرسی‌های انتخابی از دست رفته را دوباره پس بگیرد. آن‌ها دوم خرداد، از پیروزی خاتمی غافلگیر شدند و دو سال بعد هم کرسی‌های مجلس را از دست رفته دیدند. اما همان روزهای پیس از دوم خرداد ۷۶، جمعیت ایثارگران، پیگیری‌های زیادی انجام داد تا گروهی به نام «وفاق» تشکیل شود؛ در این گروه علاوه بر جمعیت ایثارگران، تشکل‌هایی مانند مولفه اسلامی و جامعه اسلامی مهندسين و انجمن اسلامی پزشکان

آفتاب اصولگرایان تحول‌خواه با غروب اصلاح‌طلبان در واقع از سال ۸۱ آغاز شده بود؛ از دوره دوم انتخابات شورای شهر تهران. مردم

دلزده از اصلاح‌طلبان شده بودند. اختلافات اصلاح‌طلبان در شورا و عملکرد منفی و بد اعضای اصلاح‌طلب آن، باعث رویگردانی مردم از اصلاح‌طلبان شده بود. اولین جرقه افول اصلاح‌طلبان در سال ۸۱ زده شد. در دوره‌ای که افرادی مانند مصطفی تاج‌زاده میان اصلاح‌طلبان دم از وزن‌کشی سیاسی می‌زدند و حاضر به لیست واحد نبودند، اصلاح‌طلبان پراکنده می‌شدند و اصولگرایان در حال جمع شدن بودند.

دبیرکل انتخاب شد و تا شهریور۹۶، دبیرکل این جمعیت شد.

اکنون او رئیس دفتر ریاست بازرسی دفتر مقام معظم رهبری است. احمد توکلی از چهره‌های اصولگرا بعد از انتخاب او، به تمجید وی پرداخت. توکلی نوشت: «یک بازرس خوب خیبر، باحوصله، حلیم، همه‌جانبه‌نگر، منصف، بی‌طرف، راست‌گو و نسبت به کسی که گزارش بازرسی برای وی تهیه می‌شود، وفادار است. برخی از صفات شمرده‌شده بی‌نیاز از شرح است ولی مقصود از برخی دیگر، در این مقام، شاید به توضیح نیاز داشته باشد. در بازرسی، واقعیت در موارد زیادی آنچه در بادی امر تصور می‌شود، نیست. اگر بازرس عجول باشد و حوصله نکند، به تصور ناقصی می‌رسد. این حوصله فرصت دیدن همه جوانب کار را فراهم می‌سازد. ای‌پسا مدیری که تخلف می‌کند و باید مؤاخذه شود، ولی اگر وضعیت محیط بر وی به‌درستی سنجیده شود، برخورد با وی متفاوت می‌شود. بعد از آنکه همه جوانب موضوع روشن شد، زمان تصمیم‌گیری و قضاوت است. انصاف بازرس شرط قضاوت درست است که بدون بی‌طرفی محقق نخواهد شد.» توکلی در ادامه نوشت که فدایی را بیش از ۳۶ سال است که می‌شناسد و ادامه داد: «فدایی سیاستمداری است باتقوا، بی‌تکبر، مردمی، زیرک که هیچ‌گاه از وی دروغ شنیده‌ام، در پرهیز از غیبت و بی‌انصافی همواره تلاش داشته است، اهل حوصله در استماع سخن دیگران است و دلسوزی وی برای مردم شدید است. او گرچه یک سیاستمدار با خط فکری پررنگ است ولی در مواقعی که محتاج قضاوت درباره فرد خاصی است، احتیاط را از دست نمی‌دهد. به‌علاوه وفاداری به ولایت‌فقیه از برجستگی‌های اوست و صدق او مانع از لاپوشانی با بهانه‌های گوناگون می‌شود» و بعد به فدایی توصیه کرد: نخست آنکه نسبت به شکایت‌ها از نهادهای زیر نظر رهبری از قوه قضاییه گرفته تا شورای نگهبان، از نیروهای مسلح تا نمایندگان ولی‌فقیه در اینجا و آنجا و از بنیاد مستضعفان تا ستاد اجرایی و... حساسیت بیشتر و بیشتری نشان دهد؛ دوم آنکه برای شفافیت در تمام این نهادها بکوشد تا زمینه‌های فساد در این عرصه‌ها کم شود و مردم را راضی کند

ایران هم حضور داشتند. گام دوم آن بود که برای بازپس‌گیری سنگرهای از دست‌رفته نیاز داشتند تا نگرش‌ها نسبت به خودشان را ترمیم کنند از این جهت جمعیت ایثارگران با طرح کردن مسائلی همچون پایبندی به اصول جمهوری اسلامی، کم‌کم اصطلاح اصولگرایان را جایگزین محافظه کاران کرد. شورای هماهنگی نیروهای انقلاب به نوعی تداوم همین گروه وفاق بود تا در سال‌های بعد جناح راست با «موتور روشن» و چراغ خاموش» از محافظه‌کار به اصولگرا تغییر عنوان بدهد.

محافظه کاران انتخابات مجلس ششم را که به رقیب خود واگذار کردند، عزمشان برای بازپس‌گیری کرسی‌های انتخابی بیشتر شد و

موتور روشن، چراغ خاموش

بررسی عملکرد جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی

✚ **روح الله سپندارند**

خبرنگار

چهار سال قبل حسین فدایی در مورد ناطق‌نوری گفته بود که «می‌توانست بازوی رهبری باشد». «می‌توانست» گفتنش به معنای آن بود که ناطق «توانست» این نقش را ایفا کند؛ اکنون چهار سال بعد از گفتن این حرف، خودش جای ناطق را گرفت و به سمت رئیس دفتر بازرسی رهبری منصوب شد. حسین فدایی که برخی از تحلیل‌گران او را مرد پشت پرده اصولگرایان می‌دانستند حالا بر کرسی‌ای نشست است که زمانی ریاست شورای هماهنگی نیروهای انقلاب آن را بر عهده

داشت. شورایی که پس از شکست جریان راست از جناح چپ آن زمان تشکیل شد و ناطق‌نوری نامزد شکست‌خورده انتخابات ۷۶ ریاست آن را برعهده گرفت و حسین فدایی هم نقش رئیس ستاد انتخاباتی این شورا در سال ۸۲ را بر عهده داشت. البته همان سال هم محافظه کاران مجلس هفتم را فتح کردند و حسین فدایی هم خودش به نمایندگی مجلس رسید.

حالا حسین فدایی که چندی پیش، از دبیرکلی جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی کناره‌گیری کرده بسود، به عنوان رئیس دفتر بازرسی رهبری، روزهای تازه‌ای را در فهرست تجربیات و مسئولیت‌هایش ثبت می‌کند تا بیش از گذشته، تشکل متبوعش مورد توجه تحلیل‌گران سیاسی قرار گیرد؛

جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی.

● در آستانه دوم خرداد

ماه‌های پایانی ریاست جمهوری اکبر هاشمی‌رفسنجانی، چهره‌هایی مانند حسین فدایی، عبدالحسین روح‌الامینی، داوود دانش‌جعفری، علی دارابی، علی اکبر ابوترابی‌فرد و مجتبی شاکری اقدام به تأسیس تشکلی کردند که به زعم خودشان به دور از دوگانه‌های چپ و راست دهه ۶۰ باشد. این افراد به همراه چند تن دیگر، به عنوان هیأت مؤسس «جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی» حرکتی را آغاز کردند که به سرعت توانست خود را به عنوان یکی از بازیگران اصلی جریان محافظه‌کار در آن سال‌ها معرفی کند. شکل‌گیری این جمعیت، پیش از انتخابات

سوابق محسن مهرعلیزاده در حوزه صنعت، گردشگری و یا حتی ریاست بر استانداری خراسان قابل قبول است:

از فعالیت در صنعت خودروسازی، ایجاد منطقه آزاد کیش و توسعه زیرساخت‌ها گرفته تا توسعه شهرک صنعتی منطقه آزاد کیش، برنامه‌ریزی آغاز مجدد فعالیت ساخت نیروگاه اتمی بوشهر پس از ۱۴ سال توقف در سال ۱۳۷۲، ایجاد نخستین بازار بورس منطقه‌ای در کشور در استان خراسان را در کارنامه دارد و همین عملکردی بود که پای مهرعلیزاده را به صنعتی‌ترین استان کشور کشاند.

روایای که به حقیقت پیوست

محسن مهرعلیزاده استاندار اصفهان شد

بهاران آزادی خبرنگار

«محسن مهرعلیزاده استاندار اصفهان شد» سوزهای داغ برای رسانه‌هایی که تاکنون بارها تیتیر خبرهای‌شان را به گمانه‌زنی درخصوص مسئولیت‌هایی که قرار است مهرعلیزاده بدان گماشته شود، اختصاص دادند و هربار به نوعی و به بهانه‌ای تکذیب شد. این بار اما گویی که همه چیز واقعی است و استاندار اسبق خراسان به اصفهان سفر کرده تا بار دیگر فعالیت اجرایی را از سر گیرد. رئیس فدراسیون بین‌المللی ورزش‌های زورخانه‌ای، عضو هیئت مدیره سازمان منطقه آزاد کیش، استاندار خراسان در دوره اول دولت اصلاحات، معاون رئیس‌جمهوری و رئیس سازمان تربیت بدنی در دولت دوم سید محمد خاتمی و البته یک کاندیدای بالقوه در انتخابات که تاکنون بارها تلاش کرده با تکیه بر اقبال عمومی راه پاستور و بهشت پیش گیرد و ناکام مانده است. سیاستمدار مراغه‌ای با قطاری از عنوان‌های مختلف پس از شکست در انتخابات ۸۴، کنار کشیدن از کاندیداتوری در انتخابات ۹۲، عدم تصدی پست ریاست سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری در سال ۸۵، گرفتار شدن پشت چراغ قرمز خیابان پاستور و دولت تدبیر و امید، سودای شهرداری تهران را در سر می‌پروراند اما نهایت قافیه را به محمدعلی جعفری باخت و از بهشت هم جا ماند. محسن مهرعلیزاده تاکنون شانس‌اش را برای تصدی بسیاری از منصب‌های دولتی آزموده اما گویی که اقبال عمومی چندان با او یار نیست. ورود نابهنگام مهرعلیزاده به انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۴ و ریزش سید رای اصلاح‌طلبی انگشت اتهام و انتقاد را به سوشن نشانه رفته و با گذشت نزدیک به دوازده سال کماکان به قوت خویش باقی است. با نگاه به هر نهاد یا پارلمان دولتی و محلی ردپایی از مهرعلیزاده می‌توان یافت؛ او که زمانی خود را در قامت رئیس‌جمهوری ایران تصور می‌کرد، نمایندگی مردم در پارلمان ملی و محلی را هم در برنامه داشت اما نخست با سد شورای نگهبان روبه‌رو شد و بار دیگر با وعده تکیه بر مسند شهرداری، از رقابت در انتخابات پنجمین دوره شورای شهر انصراف داد. سمت

شهرداری به دلیل ماهیت اجرایی‌اش به شورای شهر ترجیح داده شد و او ارتباط نزدیک با شورایعالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان و مذاکره با اعضای منتخب را پس از انتخابات شورای شهر آغاز کرد. برنامه مدون مهرعلیزاده که به گفته خودش از سال ۹۲ و با کمک کارشناسان خبره تهیه و تبیین شده بود اما در نهایت نظر تمامی اعضای شورای شهر را جذب نکرد. او با درنظر گرفتن سه اولویت اجتماعی و فرهنگی، تامین منابع مالی و حل معضل ترافیک به میدان آمد تا نشان دهد که شهردار تهران باید از ۹۰درصد شخصیت اجرایی و درآمزا برخوردار باشد اما نجفی گوی سبقت را ربوده و بیشترین رای را به خود اختصاص داد. با سرکارآمدن دولت دوازدهم و آغاز عزل و نصب‌ها، زمزمه‌هایی از ریاست مجدد مهرعلیزاده بر استانداری خراسان رضوی به گوش رسید اما سوابق محسن مهرعلیزاده در حوزه شهری از حمل‌ونقل و ترافیک گرفته تا اقتصاد شهری و مدیریت بحران بصرای برخی گواه بر آن بود که او قادر است سکان اجرایی اصفهان را به دست گرفته و گره از مشکلات شهری‌اش بگشاید؛ اگرچه که او به شخصه شهرداری تهران و مشهد و مدیرعاملی منطقه آزاد کیش را به اقامت در ساختمان استانداری ترجیح می‌داد. برخی رسانه‌ها و چهره‌های سیاسی نیز براین باورند که تاکید مهرعلیزاده بر کاندیداتوری‌اش در شهرداری تهران تنها راهی برای دستیابی به دو مسند دیگر بوده است همچون دیگر مواقع که تلاش کرده به هر ترتیب مقامی را که خواستار آن است، به دست آورد. در نهایت فراز و نشیب‌های فراوان در برابر اراده معاون اجرایی دولت اصلاحات تاب نیاورد و او که زمانی رویای بهشت، پاستور و بهارستان در سر می‌پروراند راهی اصفهان شد تا با حکم وزارت کشور، بر مسند استانداری اصفهان تکیه زده و جانشین رسول زرگرپور شود.

زرگرپور، استاندار سابق اصفهان در مراسم تودیع و معارفه مهرعلیزاده به این سیاستمدار اصلاح‌طلب هشدار داد که امنیت، آرامش و ایجاد فضای برای توسعه و عمران از جمله مهم‌ترین مسائلی است که باید بدان توجه ویژه داشت. رئیس سابق فدراسیون بین‌المللی ورزش‌های زورخانه‌ای نیز در این مراسم بر همکاری و تعامل دولت، مجلس و نهادهای

اجرایی تاکید کرد و بحران زاینده‌رود را از اصلی‌ترین معضلات این استان دانست. به باور استاندار تازه‌نفس اصفهان، زاینده‌رود ستون فقرات این استان است که اگر آسیمی ببیند، کل استان از هم می‌پاشد. وی همچنین خطاب به سلفش گفت: «هر چند که در چهار سال نمی‌شود مشکلات چهل‌ساله را حل کرد؛ اما به هر حال تمام تلاش‌مان را می‌کنیم تا به حل قوه الهی در این چهار سال مشکل زاینده‌رود حل شود.» از سوی دیگر، مهرعلیزاده در تبیین برنامه‌هایش به کشاورزی شرق اصفهان اشاره کرد و تجدیدنظر در الگوهای کشت، نحوه زراعت و چگونگی استفاده از آب را الزامی دانست. مهرعلیزاده که در حوزه اقتصاد شهری نیز دستی بر آتش دارد، انکا به بودجه‌های دولتی برای استانی همچون اصفهان را کاری خطا می‌نامد. او که پیش از اینن در حوزه گردشگری نیز فردی نام آشناست و راه‌اندازی خطوط هوایی کیش ایر را در کارنامه دارد، با توجه به بعد مستعد گردشگری استان اصفهان، بودجه دولتی به تنهایی را راه‌حل نمی‌داند؛ تکیه بر بخش خصوصی و ظرفیت‌های استان در بخش گردشگری، صنعت و اشتغال از جمله اهداف مهرعلیزاده است. اگرچه اشتغال جوانان این روزها به شعاری تبلیغاتی برای سباسبون بدل شده اما استاندار جدید اصفهان وعده می‌دهد که حفظ اشتغال موجود و توسعه آن در برنامه کاری‌اش قرار دارد. صنایع دستی،



بخشی از هویت اصفهان است و او بنا دارد در راستای توسعه آن گام‌های بلندی بردارد تا شاید از این طریق بتوان سرمایه‌گذاری خارجی در این استان را فعال کرده و رونقی بدان دهد. «استفاده از ظرفیت‌های جوان و زنان» شعاری است که کم و بیش با آن آشناییم و هر مقام مسئولی در ابتدای سکانداری‌اش گریزی به آن می‌زند، مهرعلیزاده نیز از این قاعده مستثنی نیست به خصوص آن زمان که رویکردش را استفاده از مدیران متخصص و جوان از همه سلایق فکری می‌خواند اما باید دید مهرعلیزاده در رویارویی با بحران‌های صنعتی‌ترین استان کشور تا چه اندازه قادر است به شعارهایش جامه عمل بپوشاند.

سوابق محسن مهرعلیزاده در حوزه صنعت، گردشگری و یا حتی ریاست بر استانداری خراسان قابل قبول است؛ از فعالیت در صنعت خودروسازی، ایجاد منطقه آزاد کیش و توسعه زیرساخت‌ها گرفته تا توسعه شهرک صنعتی منطقه آزاد کیش، برنامه‌ریزی آغاز مجدد فعالیت ساخت نیروگاه اتمی بوشهر پس از ۱۴ سال توقف در سال ۱۳۷۲، آغاز و نظارت بر انجام پروژه راه آهن بافق– مشهد، فعال‌سازی پروژه قطار شهری مشهد و پیگیری و نظارت بر ایجاد ۱۸ کیلومتر قطار شهری در سال ۱۳۷۷، توسعه روابط اقتصادی خراسان با کشورهای مختلف، ایجاد نخستین بازار بورس منطقه‌ای در کشور در استان خراسان را در

همسو با خودشان وارد کنند. آن‌ها همزمان که نقدهایی به دور اول ریاست دولت احمدی‌نژاد داشتند، در فروردین ماه ۸۸ حمایت خود را از او اعلام کردند؛ دلیشان هم این بود که «در حال حاضر احمدی‌نژاد بیشترین شانس را برای پیروزی در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری دارد است.» البته بعدها که او به خاستگاه خودش هم پشت پا زد، حسین فدایی دبیر کل جمعیت ایثارگران درباره احمدی‌نژاد فقط به همین بسنده کرد: «لج‌باز و یک دنده.» در نهایت احمدی‌نژاد که به جای مرحوم ابوترابی‌فرد، به عضویت هیأت موسس جمعیت ایثارگران درآمده بود، بنا بر اقدامات و اظهاراتش، ابتدا عضویتش در ایثارگران تعلیق و بعد لغو شد.

● **همنشینی با پایداری‌ها و ائتلاف با راست سنتی** جمعیت ایثارگران که یکی از پایه‌گذاران جبهه متحد اصولگرایان به شمار می‌رود، در دوره‌های مجلس هشتم و نهم که علی لاریجانی ریاست مجلس را بر عهده گرفت، در جایگاه اقلیت موثر، در کنار حدادعادل و در پیوندی نانوشته با جبهه پایداری عمل می‌کرد، هر چند که دراین میان سعی داشت

کارنامه دارد و همین عملکردی بود که پای مهرعلیزاده را به صنعتی‌ترین استان کشور کشاند. از او به عنوان شخصیتی اجرایی نام می‌برند که توانسته جزیره تفریحی و اقتصادی کیش را از ویرانه به آبادی تبدیل کند. مدیریت شهری در کشور به ویژه در کلان شهری چون تهران همواره یکی از کانون‌های اختلاف و منازعه جریان‌های سیاسی به شمار آمده تا آنجا که تا دوره پیش برخی معتقد بودند شهرداری تهران سیاسی‌ترین نهاد غیرسیاسی در حکومت است و جناح‌ها برای رسیدن به این موقعیت، وارد منازعات و رقابت‌های تنگاتنگی می‌شوند. در دوران ریاست غلامحسین کرباسچی براین نهاد نیز چنین حساسیتی وجود داشت اما از دوره دوم انتخابات شورای شهر در دولت اصلاحات که آبادگران توانستند در نتیجه مشارکت پایین مردمی شورا را قبضه کرده و احمدی‌نژاد را روانه ساختمان بهشت کنند، این روند تشدید شد و با سرکارآمدن دولت نهم و تکیه زدن محمدباقر قالیباف برمسند مدیریت شهرداری، به نظر می‌رسد این نهاد رسالت اصلی خود یعنی خدمت‌رسانی شهری را فراموش و جهت‌گیری‌های سیاسی را جایگزین آن کرد. همین امر آغازی بود بر روند رو به افول مدیریت شهری کشور که از همان ابتدا مورد انتقاد جریان‌های سیاسی بوده است؛ به خصوص پس از حادثه سال ۹۳ خیابان جمهوری که منجر به فوت تعدادی از شهروندان شد. با تمامی این مشکلات بنا شد شهردار تهران از میان افرادی انتخاب شود که در وهله اول به حوزه مدیریت شهری آشنا و سپس در برخی حوزه‌ها متخصص باشد. مدیریت شهری از جمله تخصص‌های معاون اجرایی دولت اصلاحات است و همین ویژگی موجب شده بود محسن مهرعلیزاده آن زمان که سودای بهشت داشت، در گفت‌وگویی با روزنامه فرهیختگان ادعا کند که با شناخت از سختی‌ها، مشکلات و بدهی‌های شهرداری تهران و چالش‌های محیط‌زیستی از عهده تهران برمی‌آید. او نیز معتقد است که شهرداری یک نهاد غیرسیاسی است و تهران برای همه تهرانی‌هاست و باید به صورت غیرسیاسی و کاملاً دانش‌بنیان و شهروندمحور اداره شود. با وجود اینکه مهرعلیزاده با وعده تهران برای تمام تهرانی‌ها، از فقیر تا غنی به میدان آمده بود اما درهای بهشت به رویش بسته ماند. محسن

تا استقلال خود را هم حفظ کند. البته جمعیت رهپویان به رهبری زاکانی هم یکی از بازوهای آن‌ها در لابی‌های مجلس به شمار می‌رفت. اما در بیرون مجلس و نشست‌های انتخاباتی برای اتحاد اصولگرایان در انتخابات، جمعیت ایثارگران جایگاهی برای خود قائل شده بود که اصولگرایان سنتی نظیر جامعین و مولفه ناگزیر از آن بودند تا برای رسیدن به ائتلاف، جلسات منظمی با آنها برگزار کنند. حزب مولفه اسلامی در روزهای پیش از انتخابات مجلس دهم، بیشترین جلسات همفکری و ائتلاف را با جمعیت ایثارگران و البته جبهه پایداری برگزار کرد. هر چند در این میان ایثارگران گزینه قابل اعتمادتری برای ائتلاف بود و مانند پایداری‌ها (مناثر از پدر معنوی‌شان)، ساز خود را نمی‌زد؛ اما در نهایت بخش اعظم لیست نهایی اصولگرایان برای انتخابات مجلس، برآیندی از نشست‌های سه جانبه مولفه، پایداری و ایثارگران بود. هر چند که این ائتلاف راه به جایی نبرد.

● **آینده دبیرکل سابق**

با این حال جمعیت ایثارگران بیشتر از دیگر گروه‌های اصولگرا، بدنه خود را در جامعه می‌داند؛ آنها همان زمان فعالیت شورای هماهنگی نیروهای انقلاب به ریاست

ایران

مهرعلیزاده از ابتدای فعالیت‌های اجرایی و دولتی‌اش همواره رویاهای بزرگ‌تری در سر داشت تا آنجا که به گفته خودش زمانی که رئیس دولت اصلاحات، مسئولیت سازمان تربیت بدنی را به عهده‌اش می‌گذارد، مخالفت کرده و می‌گوید: «هگر ورزش چه چیزی دارد؟» اما نهایت قبول مسئولیت کرده و توانست طی برنامه‌هایی بلندمدت تغییراتی اساسی ایجاد کند، اگرچه که فعالیت‌هایش به مذاق بسیاری خوش نیامد. او همچنین در مقام ریاست فدراسیون ورزش‌های زورخانه‌ای برای ارتقای سطح این ورزش سنتی از آسیایی به جهانی تلاش‌های بسیاری کرد و المپیکی شد‌اش را کلید زد.

چهاردهمین استاندار اصفهان در حالی انتخاب می‌شود که پیش از این عبدالرضا رحمانی‌فضلی، وزیر کشور دولت تدبیرو امید خیر داده بود که در دولت دوازدهم اصل بر انتصاب استانداران غیربومی است. در نزدیک به یک دهه اخیر از میان پنج استاندار اصفهان تنها دو تن از آنها غیربومی هستند؛ مرتضی بختیاری و محسن مهرعلیزاده. مرتضی بختیاری، استاندار اصفهان در دولت اول محمود احمدی‌نژاد اصالتی مشهدی دارد که در دولت دوم او توانست به مقام وزارت دادگستری برسد. او با وجود سوابقی همچون مدیر کلی دادگستری استان خراسان و فارس و رئیس سازمان زندات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور اکنون سمت قائم‌مقامی تولیت آستان قدس رضوی را برعهده دارد. محسن مهرعلیزاده نیز با اصالتی مراغه‌ای چهره‌ای شناخته‌شده و البته پرحاشیه در سیاست است که بالاخره توانسته راهی برای ورود دوباره به مناسبات دولتی پیدا کند و حالا او را نه به عنوان کاندیدای احتمالی یکی از منصب بلکه استاندار قطعی اصفهان می‌شناسند. از میان استانداران اصفهان محمود حسینی، علیرضا ذاکر اصفهانی و رسول زرگرپور از اهالی اصفهان هستند که هر کدام در دوران تصدی این سمت با بحران‌هایی دست و پنجه نرم کرده‌اند. از این بین می‌توان به حادثه سمیرم یا بحران قرض الحسنه‌های اصفهان در دوران محمود حسینی، حادثه اسیدپاشی در دوران رسول زرگرپور و حواشی ایجادشده درخصوص تصدی برخی از افراد خانواده علیرضا ذاکر اصفهانی در دولت احمدی‌نژاد اشاره کرد.

ناطق‌نوری که مسئولیت بخش احزاب جبهه پیروان خط امام و رهبری را بر عهده گرفته بود، رهبری بخش اقشار اجتماعی این شورا را عهده‌دار شدند و توانستند درلایه‌های پایگاه اجتماعی اصولگرایان ریشه بگیرند. حالا دبیرکل سابق آن‌ها بسا خط و ربط سیاسی مشخص و جهت‌گیری‌های جناحی سال‌های اخیر، به ریاست دفتر بازرسی رهبری رسیده است. جایگاهی که ناطق نوری درباره کناره‌گیری از آن گفته بود: «بنده شخصا خواه ناخواه وجهه سیاسی دارم و نمی‌توانم در برابر وقایع و حوادث سیاسی کشور، چه به لحاظ تکلیف شرعی و چه از نظر وظیفه ملی و انقلابی، بی‌تفاوت باشم. از طرف دیگر به هر حال این یک واقعیت است که تعارض حقیقی بین فعالیت سیاسی افراد در موقعیت‌های انتصابی به رهبری و حفظ جایگاه دفتر ایشان وجود دارد که علی‌القاعده باید مبرای از گرایش‌های متداول سیاسی باشند، فلذا این طبیعی بود که این تصمیم را بگیرم که هم نسبت به تحولات جامعه بی‌تفاوت نباشم و با دست‌بازتر بتوانم حرکت کنم و هم این‌طور نباشد که رفتارهای سیاسی فردی چون بنده، موجب القای شبهه جانبداری دفتر مقام معظم رهبری از گروهی خاص را در آذهان فراهم کند.»

جامعه روحانیت مبارز هم‌گام با اصولگرایان جوان و تند و تیز در انتخابات سال ۹۶ روحانی دیگری را جایگزین روحانی کردند تا مرد اول روحانیت مبارز برای ریاست‌جمهوری باشد. سیدابراهیم رئیسی، تولیت آستان قدس برای آنان گزینه مناسب‌تری بود. به همین دلیل در حمایت او از هیچ چیز دریغ نکردند.

پایان روحانیت منتهای روحانی؟

روابط جامعه روحانیت مبارز با حسن روحانی چه فراز و فرودهایی را طی کرده است

✦ مرجان زهرانی

خبرنگار سیاسی

شاید ۴ سال و اندی پیش هیچ‌یک تصور هم نمی‌کردند یکی از هم‌زمان انقلابی و هم‌درسان قدیمی، روز ۲۲ فروردین ۹۲ در قامت رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام راهی تالار اندیشه شود، پشت تریبون بایستد، اعلام کاندیداتوری کند، دولتش را تدبیر و امید بنامد اما هیچ نام و نشانی از خاستگاه سیاسی دیرینه خود نبرد. گرچه اغلب هم‌طیفانش به واسطه نزدیکی به آیت‌الله اکبر هاشمی‌رفسنجانی و همراهی با سیدمحمد خاتمی حمایت‌شان را دریغ کردند، با این حال میان این دودستگی برخی ترجیح دادند به عقبه حسن روحانی اعتماد کنند.

پس از اینکه حسن روحانی به کاخ ریاست‌جمهوری رسید ارتباط نپمند او با جامعه روحانیت مبارز هم به اتمام رسید. گرچه بسیاری مسائل امنیتی و مسئولیت ریاست‌جمهوری را بهانه حضور نیافتن حسن روحانی در جلسات جامعه روحانیت مبارز می‌دانستند با این حال چه کسی بود که ندانند حضور حسن روحانی هم به پیروی از آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی از اواخر دهه ۸۰ در جلسات این تشکل کم‌رنگ و کم‌رنگ شده بود.

روز دوشنبه، ۲۴ مهر برای اولین بار پس از قریب به ۵ سال بالاخره روحانی با هم‌لباسان و هم‌زمان انقلابی سابق دیدار کرده دیداری که به گفته عبدالمقیم ناصحی، از اعضای شوروی مرکزی جامعه روحانیت مبارز تهران به مناسبت رای‌آوری در انتخابات، تشکر برای چپش کابینه و به بهانه قدردانی از مواضع اخیر رئیس‌جمهوری صورت گرفت.

گرچه این دیدار باعث نشد و البته قرار هم نبود که جای متفقد و منفذ را تغییر دهد اما دینداری معنادار یا منتقدان بود؛ چه آنکه دیدار روحانی با فرماندهان ارشد سپاه پاسداران هم بسیار مهم بود. دیداری که شاید همان‌گونه که ناصحی گفته اتفاق عجیب و غیرطبیعی نباشد کما اینکه در دوره قبلی هم یک بار اتفاق افتاد اما قطعاً دیدار معناداری است. دیداری که ناصحی گفته‌است دیدار با هم‌حزبی‌های قدیمی است اما به دلیل شرایط امنیتی در پاستور برگزار شد و البته قرار است ادامه داشته‌باشد.

چندی پس از این دیدار هم غلامرضا مصباحی مقدم، سخنگوی جامعه روحانیت مبارز از جزئیات این دیدار گفت.

عضای جامعه روحانیت مبارز با حسن روحانی گفت «در حاشیه دیدار مجمع تشخیص مصلحت نظام با مقام معظم رهبری با آقای روحانی ملاقاتی داشتیم و به ایشان گفتیم که دوستان مایل بودند تا شما را ببینند و به دفتر شما هم اطلاع دادند اما آقای روحانی گفتند کسی به من چیزی نگفته است ولی ترتیب می‌دهم و این ملاقات صورت گرفت... در یکی از جلسات جامعه روحانیت مبارز این دیدار بحث و مقرر شد که به‌طور عمده کمیته سیاسی با اضافه کردن بعضی از افراد همچون آیت‌الله شریستری و حجت‌الاسلام طباطبایی با رئیس‌جمهور دیدار کنند.»

البته در جریان این دیدار رئیس‌جمهوری پیشنهاد داد که از این پس جلسات جامعه

روحانیت مبارز در پاستور برگزار شود.

روحانیت بدون روحانی

مواضع مصلحانه حسن روحانی در اردیبهشت ۹۲ هم‌لباسان سابق را شگفت‌زده کرد. این مواضع مصلحانه کنار نشست‌وبرخاست با اصلاح‌طلبان و البته حمایت آیت‌الله مغضوب جامعه روحانیت مبارز گرچه باعث نشد تمام اعضای این تشکل سیاسی‌مذهبی از روحانی‌رویکردان شوند، با این حال قاطبه اعضا پس از تشکیل دولت تدبیر و امید تکلیف‌شان روشن شد. از همان موسم مناظرات سال ۹۲ که همچنان آیت‌الله محمدرضا مهدوی کبی در حیات بود و شیخ محمد یزدی هم شور دهه ۷۰ را نداشت اما تلاش می‌کرد نقش ریش‌سفیدی را به خوبی ایفا کند، هر دو حجت را بر اعضای جامعین تمام کردند. حسن روحانی نمی‌توانست و نباید کاندیدای آنها باشد. در این میان عقبه و خاستگاه روحانی هیچ محلی از اعراب نداشت چراکه میزان حال فعلی افراد بود. حال حاضر حسن روحانی هم به روحانی جوان اواخر دهه ۵۰ که به پشتوانه جامعه روحانیت مبارز راهی اولین مجلس شورای اسلامی شده‌بود هیچ شباهتی نداشت. آنها نیک دانستند که نمی‌خواهند از حسن روحانی با ۳۵ سال مقبه راست‌گرایی حمایت کنند و او را تا کاخ ریاست‌جمهوری بدرقه. گزینه‌ها هم برای عبور از روحانی وافر بود؛ غلامعلی حدادعادل، علی‌اکبر ولایتی، سعید جلیلی، محسن رضایی و محمدباقر قالیباف.

از آنجا که هنوز چنددستگی تعمیق نیافته‌بود که اصولگرایان سنتی جامعه روحانیت مبارز به دامن تندروها بیفتند و درخواست وحدت و ائتلاف کنند، گزینه محمدتقی مصباح یزدی منتفی شد. در واقع آنها نمی‌خواستند بپذیرند که با وجود ظهور و بروز گروه‌های جوان و پرشور اصولگرایی چاقوی تصمیم‌گیری‌شان از تیزی افتاده‌است.

غلامعلی حدادعادل تمکین کرد و از صحنه کنار رفت تا ثابت کند هنوز و همچنان جامعیتین حرف آخر را می‌زند. محسن رضایی گزینه‌ای نبود که اصولگرایان بخواهند روی آن اجماع کنند. در نتیجه تنها قالیباف و ولایتی محل بحث و رایزنی‌های طیف‌های مختلف اصولگرایی قرار گرفتند.

روزهای پایانی خرداد ۹۲ نشان داد که حسن روحانی اصولگرا با حمایت اندک هم کیشانش راهی پاستور شد اما این تنها نتیجه انتخابات دوره یازدهم ریاست‌جمهوری نبود. دو تشکل روحانی که روزگاری از موثرترین سیاست محسوب می‌شدند در دهه ۹۰ و حتی کمی پیش از آن دیگر توانایی این را ندارند که عمود خیمه اصولگرایی باشند. آنها ریش سفیدند اما روزبه‌روز، یک‌به‌یک نشانه‌های ریش سفیدی را از دست می‌دهند.

به هر روی روحانی بدون حمایت قاطع هم‌زمان انقلابی سابق به نهاد ریاست‌جمهوری رسید، به همین دلیل آنها تصمیم گرفتند که تا ۴ سال پس از ۹۲ جزو مخالفان سرسخت حسن روحانی تعریف شوند. از همین روی یاران قدیمی به منتقدان سخت‌گیری تبدیل شدند که از کاه، کوه می‌ساختند، بی‌آنکه ذره‌ای سابقه و عقبه رئیس‌جمهوری برای‌شان مهم باشد. محدود شدن تأثیرگذاری جامعه روحانیت مبارز اما نه در ۹۲ بلکه در ۹۴ بیش از پیش بروز کرد. اصولگرایان که خود را زخم‌خوردگان از یار سابق می‌دانستند، تصمیم گرفتند به هر طریق ممکن برنده پلیمان‌ع مجلس دهم باشند تا شاید با تداوم یافتن راه مجلس نهم بتوانند افسار دولت را تنگ در دست بگیرند.

ائتلاف‌ها و رایزنی‌ها بسیار پیش از اسفند ۹۴ آغاز شد. در نهایت خروجی همه گپ و گفت‌ها تشکیل شورای ائتلاف اصولگرایان بود. سال ۹۴ آیت‌الله مهدوی کبی، دبیرکل جامعه روحانیت مبارز از دنیا رفته‌بود و محمدعلی موحدی کرمانی بر تخت او تکیه زده‌بود. از سویی شیخ محمدیزدی هم روند کھولت او را به ناچار و تاحدودی از سیاست‌ورزی دور کرده‌بود. در چنین شرایطی این حدادعادل کاندیدای فداکار اصولگرایان بود که همه آنان را گرد هم آورد تا به کمک شورای ائتلاف اصولگرایان که خود حاصل روزها و ماه‌ها جلسات همگرایی اصولگرایان بود، به لیست واحد برای کرسی‌های تهران و شهرستان‌ها برسد. لیست اصولگرایان در تهران با کمترین دخالت سنتی‌های جامعه روحانیت مبارز بسته شد. فهرست اول مجموعه‌ای از اصولگرایان تند و تیز و البته جوان‌تر بود که با اعتراض متولفه‌های تغییراتسی در آن رخ داد. در ایسن میان موحدی کرمانی نشان داد خلف خوبی برای دبیرکل نیست، موضوعی که کم‌اختیاری او و تشکل متبوعش در ماجرای بستن فهرست‌های انتخاباتی نمایان کرد.

اتفاق غیرمنتظره برای اصولگرایان به ویژه آنان که در پایتخت سیاسی زیست می‌کردند در ۷ اسفند ۹۴ رقم خورد. هیچ یک از سیاستمداران اصولگرایی تهرانی

به مجلس راه نیافتند. ترکیب مجلس نهم تکرار نشد و قریب به ۱۰۰ نفر اصلاح‌طلب و اعتدالگرا راهی پارلمان دهم شدند. دو سال بعد موسم انتخابات ریاست‌جمهوری بار دیگر فرا رسید. محمدعلی موحدی کرمانی رفت و آمد با جمنا به عنوان سازو کار جدید اصولگرایان را آغاز کرد. جامعه روحانیت مبارز در آخرین انتخابات ریاست‌جمهوری حتی با گزینه اصولگرایی سنتی که پرچم‌داری آن را موقوفه بر عهده داشت همراهی نکرد. جامعه روحانیت مبارز هم‌گام با اصولگرایان جوان و تند و تیز در انتخابات سال ۹۶ روحانی دیگری را جایگزین روحانی کردند تا مرد اول روحانیت مبارز برای ریاست‌جمهوری باشد. سیدابراهیم رئیسی، تولیت آستان قدس برای آنان گزینه مناسب‌تری بود. به همین دلیل در حمایت او از هیچ چیز دریغ نکردند. اعضای بلندپایه جامعه روحانیت مبارز برای رساندن سید خراسانی به پاستور از همه گزینه‌ها گذشتند تا شاید این اجماع کارساز افتد اما این بار هم به نتیجه مطلوب نرسیدند.

روحانیت مبارز پیش از دهه ۷۰

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شاید نقطه عطفی در جریان انقلاب بـرای روحانیون بود. رفته‌رفته منبرها بیش از گذشته رنگ و بوی سیاسی گرفت. دهه ۵۰ با وجود همه فشارها روحانیون عبا بر دوش و عمامه بر سر عزم جزم کردند که پیام‌آور صریح‌تری برای انقلاب باشند. سال‌های منتهی به تشکیل جمهوری اسلامی بخشی از آنان که منبری‌های تهران بودند، تصمیم گرفتند تشکلی سیاسی‌مذهبی راه بیندازند. هسته اولیه روحانیت مبارز سال ۵۶ و با حمایت مرتضی طهرانی شکل گرفت. سال بعد پیش از انقلاب اساسنامه‌ای از سوی اعضا نوشته‌شد. بحث سر اساسنامه بود که با رفتن محمدرضا شاه، پایان پهلوی دوم آغاز شد. از همین روی تصویب اساسنامه و اساسا تشکیل تشکلی به نام جامعه روحانیت مبارز تا چند ماهی به تعویق افتاد. در نهایت آذر ۱۳۵۸ و پس از پیروزی انقلاب اساسنامه این تشکل تغییر و نام آن از «جامعه روحانیت مبارز» به «جامعه روحانیت مبارز استان تهران» تغییر نام پیدا کرد. بر اساس آن‌چه محمدرضا مهدوی کبی در کتاب خاطراتش منتشر کرده‌است در اعوان تشکیل اعضای جامعه روحانیت «اعضای شورای مرکزی حدود ۲۱ نفر بودند. آقایان بهشتی، مطهری، باهنر، مفتاح، شاه‌آبادی، محلاتی، ملکی، خسروشاهی، عمید زنجانی، عرفانی، موحدی کرمانی، ناطق نوری، کروی و موسوی خوئینی‌ها جزو شورای مرکزی جامعه روحانیت بودند.» البته برخی



اعضای عضو جامعه روحانیت مبارز پس از شکل‌گیری حزب جمهوری اسلامی به صورت هم‌زمان عضو هر دو بودند. چهار نفر از پنج عضو موسس حزب یعنی یعنی شهید محمد بهشتی، شهید محمدجواد باهنر، آیت‌الله‌سیدعلی خامنه‌ای و آیت‌الله اکبر هاشمی‌رفسنجانی هم‌زمان عضو جامعه روحانیت مبارز هم بودند. دهه اول انقلاب برای روحانیون سیاستمدار جامعه روحانیت مبارز، سال‌های پررونقی بود. این تشکل نفوذ گسترده‌ای میان مردم داشت و در چندین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی و ریاست‌جمهوری کاندیدها یا کاندیدای

مورد حمایتش با اقبال مردم مواجه شد. از اتفاق نام حسن روحانی هم در ۵ دوره نمایندگی‌اش در مجلس شورای اسلامی با نام جامعه روحانیت مبارز گره خورده‌بود. اولین رئیس‌جمهوری ایران پس از انقلاب کاندیدای مورد حمایت این تشکل بود تا جایی که برخی اعضای هیات موسس و شورای مرکزی از اعضای حزب جمهوری اسلامی ایران بر سر حمایت از بنی‌صدر یا یکدیگر اختلاف داشتند. پس از آن محمدعلی رجایی، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای و آیت‌الله اکبر هاشمی‌رفسنجانی هم از دیگر روسای‌جمهوری کاندیداهای دیگری بودند که مورد حمایت این تشکل سیاسی‌مذهبی قرار گرفتند و بر مسند قدرت نشستند. سال ۶۶ و انتخابات مجلس سوم هم برای جامعه روحانیت مبارز سال و انتخابات مهمی بود. در این سال‌ها گرایش‌های چپ و راست هر روز پررنگ‌تر از قبل می‌شد، گرایشاتی که میان روحانیون هم‌انشعاباتی به وجود آورد. روحانیون چپ‌گرای جامعه روحانیت مبارز به رهبری مهدی کروی و محمد موسوی خوئینی‌ها به فهرست انتخاباتی جامعه روحانیت مبارز برای مجلس سوم اعتراض کردند. بحث سر حضور محمود دعبی و فخرالدین حجازی بود. این موضوع با عقبه‌ای از اختلافاتی که در مورد تأیید یا تقبیح میرحسین موسوی به عنوان نخست‌وزیر وقت پیش از این میان اعضا وجود داشت، جامعه روحانیت مبارز را به انشعاب رساند؛ انشعابی که امام خمینی در سال ۶۷ در مورد آن نوشت: «انشعاب از تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل، و ایجاد تشکیلات جدید، به معنای اختلاف نیست. اختلاف در آن موقعی است که خدای ناکرده هرکس برای پیشبرد نظرات خودبه دیگری پرخاش کند که بحمدالله، با شناختی که من از روحانیون دست‌اندرکار انقلاب دارم، چنین کاری صورت نخواهد گرفت. من به شما و همه کسانی که دلشان برای اسلام عزیز می‌تپد دعا می‌کنم، و توفیق

آقایان را از خداوند متعال خواستارم.»

مجمع روحانیون که توانسته بود در انتخابات مجلس سوم توفیقاتی به دست آورد در مجلس چهارم به دلیل اعمال نظارت استصوابی کم‌رنگ شد. این اتفاق نه‌تنها در مجلس بلکه در دولت هاشمی‌رفسنجانی هم رخ داد و سیدمحمد خاتمی تنها عضو مجمع روحانیون مبارز در دولت با فشارهای مجلس مجبور به استعفا شد.

با این حال میانه دهه ۷۰ ورق برگشت. جامعه روحانیت مبارز استان تهران با دبیرکلی محمدرضا مهدوی کبی اما از سال ۷۶ به بعد و با پیروزی جریانی تحت عنوان اصلاح‌طلبان به محاق رفت. این تشکل پس از اتمام دوره اصلاحات چندان تمایلی به حمایت از محمود احمدی‌نژاد نداشت. موضع اولیه آنها در انتخابات حمایت از علی لاریجانی بود. پس از چندی و با حضور هاشمی‌رفسنجانی دودستگی در این تشکل اتفاق افتاد. بخشی حمایت از لاریجانی کردند و بخشی دیگر حامی هاشمی‌رفسنجانی بودند. در نهایت وقتی انتخابات به دور دوم کشیده شد این دودستگی هم تداوم داشت و همه رای جامعه روحانیت مبارز به صندوق احمدی‌نژاد انداخته نشد. اما روحانیون این تشکل در ۸ سال روی کار بودن احمدی‌نژاد در حمایت از او دریغ نکردند و تمام‌قد پشت او ایستادند.

سال ۸۸ و مناظرات انتخاباتی آن سال نقطه تاریخی در سازمان‌یافتگی و تأثیرگذاری این تشکیلات بود. زمانی که محمود احمدی‌نژاد در رسانه ملی به علی‌اکبر ناطق‌نوری و اکبر هاشمی اتهاماتی وارد کرد هیچ کدام از اعضای این تشکل در باب دلجویی یا پیش نگذاشتند و در حمایت از احمدی‌نژاد به دوستان انقلابی‌شان پشت کردند. همین موضوع باعث شد تا هاشمی‌رفسنجانی و ناطق‌نوری دیگر در جلسات جامعه روحانیت مبارز شرکت نکنند و پس از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

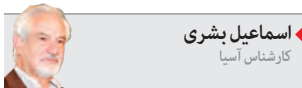
پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به این فهرست اضافه شد و حسن روحانی هم جسته و گریخته در جمع روحانیت مبارز تهران حاضر می‌شد.

پس از حوادث انتخاباتی ۱۳۸۸ جامعه روحانیت مبارز چهره‌های تأثیرگذار خود را از دست داد. اتفاقی که در تأثیرگذاری کل این مجموعه نیز موثر بود. سال ۱۳۹۳ و در گذشت آیت‌الله مهدوی کبی هم اتفاقی بود که توانست جایگاه این تشکیلات را میان هم‌جناحی‌ها کاهش دهد. گرچه در این میان ظهور و بروز تشکل‌ها و احزاب تازه تأسیس بی‌تأثیر نبود. ورود سیاستمدارانی که از آن محمد امامی کاشانی هم به

اقتدارگرایی لیبرال در چین کمونیست

چین به عصر مائو باز می‌گردد



اسماعیل بشری
کارشناس آسیا

شی جین پینگ، رئیس‌جمهور، رهبر حزب کمونیست چین و فرمانده نیروهای مسلح است. او فرزند یکی از هم‌رزم‌های مائو و از نسل بعدی رهبران جمهوری خلق چین و در واقع یک نخبه حزبی است. شی جی پینگ طی دوران اخیر در حزب رشد کرده، به طوری که چندین سال قبل در کنگره حزب کمونیست چین که هر پنج سال یک‌بار برگزار می‌شود به عنوان رهبر حزب و سپس رئیس‌جمهور انتخاب شد و چندی بعد نیز به‌عنوان فرمانده کل قوا قدرت را به دست گرفت. هدف و برنامه آقای «شی» قبل از به قدرت رسیدن، مبارزه گسترده با فساد اقتصادی عنوان شده بود؛ موضوعی که البته دامنه بسیار درازی دارد. با شروع تحولات صنعتی، از میان فرزندان و اشخاص پرنفوذ در حزب کمونیست یک طبقه اشرافی پدید آمد که گاه از آن به عنوان طبقه «شاهزادگان چینی» نام برده می‌شود. این طبقه به وسیله تشکیلات و باندهای خود توانست بخشی از اقتصاد چین را قبضه کرده و به ثروت قابل توجهی نیز دست پیدا کند. رشد فساد در کنار توسعه اقتصادی تا جایی پیش رفت که حزب کمونیست چین را نیز با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو کرد. «شی جی پینگ» به سرعت این موضوع را دریافت و کوشید تا پس از به قدرت رسیدن شعار مبارزه با فساد را دنبال کرده و حدود یک میلیون نفر از مقامات سیاسی، صنعتی و دست‌اندرکاران چینی را برکنار یا وادار به جابه‌جایی کند. به دنبال روش آقای شی، از ابعاد فساد اقتصادی تا حدود زیادی کاسته شد، اگرچه بخش‌هایی از آن هنوز هم باقی است. او در کنار هدف مبارزه با فساد در تلاش است تا یک نوع سوسیالیسم جدید را مبنی بر افزایش آزادی‌های مدنی در داخل کنار توسعه روابط اقتصادی در خارج ایجاد کند. در کنگره اخیر حزب کمونیست، دکترین او به عنوان خط مشی سیاسی برای آینده چین مطرح شده و به عنوان برنامه و قانون اساسی حزب و در واقع قانون اساسی چین تصویب شد. تصویب برنامه یک رهبر حزبی سابق پیش از این در مورد نظریات

مائو در زمان حیاتش و همچنین دنگ شیائو پنگ پس از مرگش صورت گرفته بود. با درج شدن دکترین آقای شی در برنامه حزب، او در واقع به اوج قدرت و جایگاهی بلامنازع در ساختار حکومت چین رسیده است. اگرچه دوره دوم حکومت شی جی پینگ، پنج سال دیگر به پایان رسیده و او به سیاق رهبران قبل از خود باید از قدرت کناره‌گیری کند اما این گمانه‌زنی مطرح است که او با اعمال یک سری اصلاحات در قانون اساسی حزب کمونیست امکان انتخاب مجدد خود و ادامه دوره اش را فراهم کند. برنامه ریزی‌های او در حزب نیز تاکنون به گونه‌ای پیش رفته که نام رئیس‌جمهوری چین را در کنار اسامی سایر رهبران قدرتمندی همچون مائو یا دنگ شیائو پنگ قرار داده است. به همین دلایل او را مانوی دوم می‌خوانند؛ اصطلاحی که البته نه از منظر منفی بلکه از نظر وجهه کاریزماتیک آقای شی مطرح می‌شود چه آنکه او بین مردم چین نیز از حمایت قابل توجهی برخوردار است.

گام اول؛ مبارزه با فساد

مبارزه با فساد سازمان‌یافته برنامه اصلی شی جی پینگ بوده و او در این راه حدود یک میلیون و سیصد هزار نفر از افراد ارشد حزب را برکنار و بازنشست کرده است؛ دامنه این برکناری حتی به میان اعضای جوان حزب نیز رسیده است. به عقیده او مبارزه با فساد پیر و جوان نمی‌شناسد، ممکن است جوانی در یک سیستم بی‌قاعده رشد کرده و به واسطه زدوبندهای پیچیده به امکانات مالی گسترده‌ای دست یافته و قدرتمند شده باشد، لذا چنین اشخاصی را باید در مسیر مبارزه با فساد برکنار و حتی محاکمه کرد. این نظریه آقای شی را نمی‌توان به خودی خود حاوی نکته‌ای منفی به حساب آورد اما در کشوری تک‌حزبی و دارای حکومت متمرکز همچون چین، چنین طرحی شاید خشک‌وتر را با هم سوزانده و مخالفین اصولی را نیز به همین بهانه مورد پاکسازی قرار دهد. با این همه کارنامه شی جی پینگ در مجموع نشان از آن داشته که او مایل به حفظ مصالح کشور بوده تا حذف مخالفین و منتقدین؛ البته هنوز هم این امکان وجود دارد که او بخواهد مخالفین خود را

تحت عنوان مبارزه با فساد از میدان به در کند، چراکه در حکومتی متمرکز همچون جمهوری خلق چین بستر برای چنین حرکاتی فراهم است. این امر مشخص خواهد شد و چنانچه آقای شی یک منتقد واقعی را برکنار کند قاعدتا خودسانسوری در میان سایر منتقدین پدید خواهد آمد.

گام دوم؛ افزایش فعالیت‌های اقتصادی برون مرزی

چین در دوران بازسازی اقتصاد خود، کشوری درون‌گرا بوده و به واسطه جلب سرمایه‌های خارجی پایه‌های اقتصاد خود را تحکیم بخشیده است؛ به دنبال همین سرمایه‌گذاری‌ها نیز، این کشور به اقتصاد دوم دنیا بدل شد. پس از به ثمر نشستن برنامه‌های اقتصادی حزب کمونیست در داخل چین، توجه این کشور به آن سوی مرزها جذب می‌شود به گونه‌ای که اگر تا پیش از این به عنوان کشوری سرمایه‌پذیر شناخته می‌شد، اکنون در صدد است تا نقش یک کشور سرمایه‌گذار را ایفا کند. به دنبال این رویکرد، کشورهای آفریقایی بسیار جذاب به نظر می‌رسند، چراکه هنوز هم در بسیاری از موارد نه‌تنها تولید کننده نیستند بلکه به عنوان تامین‌کننده منابع خام به حساب می‌آیند؛ چین نیز به عنوان کشوری تولید کننده، نیاز شدیدی به مواد خام دارد و لذا سرمایه‌گذاری آن در آفریقا چیزی عجیب و دور از انتظار نیست. اما یک نکته در این امر قابل تأمل است، ورود اقتصادی چین به قاره آفریقا زمینه‌ساز نفوذ سیاسی و نظامی در این قاره نیز خواهد شد؛ برای رهبران یک ابرقدرت که داعیه رشد در عرصه اقتصاد بین‌الملل و رقابت با ایالات متحده آمریکا را دارند، مواردی از جمله احداث پایگاه نظامی و ورود ناوگان دریایی به دنبال نفوذ اقتصادی در یک منطقه، امری قابل پیش‌بینی است.

گام سوم؛ ورود به مسائل نظامی بین‌الملل

شاید بتوان گفت اولین نشانه‌ها مبنی بر حضور نظامی اخیر چین، خارج از مرزهای خود در پی احداث پایگاه نظامی در جیبوتی

جلوه‌گر شد. با این همه اما مسئله نظامی چین تنها به احداث پایگاه در جیبوتی خلاصه نمی‌شود؛ افزایش بودجه نظامی این کشور، تنش‌هایی در مناطق مرزی با هند و همچنین احتمال رقابت با روسیه اخبار و گمانه‌هایی است که گاه‌گذاری بیان می‌شود. در ادامه به این مباحث پرداخته خواهد شد.

احداث پایگاه نظامی در جیبوتی؛ چین اخیرا در کشور جیبوتی پایگاهی نظامی احداث کرده است؛ اما هدف از این کار چیست؟ طی سالیان اخیر مسئله دزدان دریایی در منطقه باب‌المندب و محدوده شاخ آفریقا مطرح شده است. به دنبال این بحث سازمان ملل یک‌سری ماموریت به برخی کشورها از جمله چین واگذار کرده است؛ این نکته را نیز باید در نظر گرفت که اقتصاد چین بسیار وابسته به صادرات، به ویژه صادرات به مناطق اروپایی است و کشتی‌های آن از باب‌المندب و کانال سوئز عبور می‌کنند. همچنین خطوط راه آهن مختص به چین نیز منابع خام را از قلب آفریقا به سواحل شمالی می‌آورند و همین نسکات می‌تواند دلیل دیگری بر حضور نظامی چین در کشور جیبوتی باشد. کشور جیبوتی قبلا مستعمره فرانسه و همواره پایگاه نظامی سنتی این کشور بوده و آمریکا نیز از این منطقه به عنوان پایگاه استفاده می‌کند. با شرایطی که برشمرده شد جیبوتی یک پایگاه بین‌المللی است و علاوه بر چین کشورهای دیگر نیز در آن حضور دارند. مسئله اصلی این سوال خواهد بود که آیا چین با قدرت‌های نظامی دچار اصطکاک خواهد شد؟ در پاسخ باید گفت میسان قدرت‌های بزرگ همیشه امکان اصطکاک وجود دارد اما چین همواره با مسائل نظامی به صورت محافظه کارانه برخورد کرده است و هراجا بحرانی سیاسی- نظامی در جریان باشد، تنها از دور دستی بر آتش دارد.

افزایش بودجه نظامی؛ چین در سال اخیر بودجه نظامی خود را افزایش داد و همین مسئله نیز زمینه را برای طرح گمانه‌زنی‌هایی فراهم کرد. اما واقعیت امر برای کشوری با

یک‌میلیارد و سیصد میلیون جمعیت بودجه نظامی فعلی غیر عادی نبوده و حتی از بودجه نظامی ایالات متحده نیز کمتر است، البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که چین احتمالا به دنبال نوسازی تشکیلات نظامی خود و تغییرات سیستم دفاعی خود است.

تنش مرزی در هند و رقابت با روسیه؛ تنش مرزی با هند در رده کم‌اهمیت‌ترین مسائل نظامی چین قرار می‌گیرد. این درگیری‌ها بر سر منطقه‌ای خالی از سکنه در کشمیر است، سرزمینی در غرب هیمالیا که عموما یخبندان بسوده و گاه‌گذاری تنش‌هایی بین هند و چین را سبب می‌شود اما چین همواره این تنش‌ها را مدیریت کرده و تاکنون دامنه‌دار نشده است.

روابط چین و روسیه نیز همواره فراز و فرود داشته است. این دو کشور هم در دوران جنگ سرد از هم فاصله گرفته و حکومت مائو از نظر ایدئولوژی خود را دنباله‌رو کرملین نمی‌دید و برای خود ترسه‌جهانی را مطرح و دنبال کرد. در حال حاضر نیز روابط این دو کشور بر مبنای تعامل بوده و هر دو در پیمان‌هایی همچون شانگهای حضور داشته و با وجود رقابت در بعد نظامی هر از گاهی مانورهای مشترک برگزار می‌کنند.

چشم‌انداز چین در دوه دوم ریاست شی؛ چشم‌انداز دوران ریاست آقای شی را می‌توان در دو عرصه داخلی و خارجی برشمرد. در عرصه داخلی به هر صورت چین حکومتی تک‌حزبی و متمرکز بوده و مطابق تعریف سیاسی، حکومتی دیکتاتوری است، البته با دوران مائو و دیکتاتوری مطلق فاصله گرفته است و حضور رسانه‌ها و تشکیل آکادمی‌ها چهره آن را تا حدی بهبود بخشیده است. همچنین طی سالیان اخیر مناطق آزاد اقتصادی با مدیریت مبتنی بر سوسیال‌دموکراسی در هنگ‌کنگ و ماکائو شکل گرفته و رفاه اقتصادی نیز در میان شهروندان افزایش یافته است اما مسئله آزادی‌های مدنی کماکان مطرح است. اگر

حکومت با چنین خواسته‌هایی که هر چند مدت یک‌بار مطرح می‌شود به طور منطقی برخورد نکند این احتمال وجود دارد که چین به سمت ناآرامی برود؛ ضمن آنکه بافت قومیت‌ها در چین متفاوت بوده و در بعضی نقاط مستعد آستان شدن به حوادث است، مناطق سین‌کیانگ و تبت از این دست مناطق هستند و حتی دخالت‌های خارجی می‌تواند قسوه‌گریز از مرکز آن را تا حدی افزایش دهد. چین تاکنون توانسته بحران‌ها را مدیریت کند و نگذارد که کشور به سمت فروپاشی پیش برود و احتمالا شی جین پینگ نیز راه اصلاحات را محافظه‌کارانه در عرصه سیاست داخلی را ادامه خواهد داد.

در عرصه خارجی نیز چین در مسیر دوری از تنش‌های هزینه‌ساز حرکت خواهد کرد، این کشور از نظر اقتصادی اختلافاتی با ایالات متحده داشته و خواهد داشت، اختلافاتی در زمینه تراز بازرگانی (صادرات بیش از واردات) و همچنین ارزش یوآن در مقابل دلار همواره مطرح بوده و حتی چین در برخی موارد تهدید به جایگزینی یوآن در مقابل دلار کرده است. این اختلافات در کوتاه‌مدت نیز ادامه خواهد یافت. اما در زمینه نظامی کشور چین نشان داده است که به دنبال تنش نبوده و حتی از آن فرار کرده است. دو نمونه نیز این مدعا را تصدیق می‌کند؛ نخست در خاورمیانه، اگرچه گفته می‌شود که چین از برخی گروه‌ها حمایت به عمل می‌آورد اما این حمایت نیز از دور بوده، مستقیم نیست و مبتنی بر سود و نفع اقتصادی است.

مورد دوم نیز مسئله شبه جزیره کره است که اگرچه کره شمالی به عنوان حیاط خلوت چین شناخته می‌شود اما هنگامی که پای تصویب قطعنامه‌های محکوم‌کننده در میان باشد چین نه‌تنها وتو نکرده بلکه رای به تصویب آن می‌دهد. حتی در چند ماه اخیر محدودیت‌هایی از جانب چین در مرزهای کره ایجاد شده است.

به نظر نمی‌رسد که چین تا مدت‌ها درگیر مسائل نظامی با آمریکا و دیگر کشورهای بزرگ شود و تنها یک رقابت ناملموس ادامه خواهد یافت اما در بلندمدت و به دنبال گسترش حوزه نفوذ سیاسی-نظامی چین، دور از ذهن نیست که این کشور به یک رقیب اصلی نظامی برای آمریکا تبدیل شود.



کره شمالی بیشتر بر جوچه- یا ایدئولوژی سوسیالیستی خوداتکایی و خودکفایی- تاکید دارد تا بر مارکسیسم-لنینیسم، هر چند از بدو تاسیس، این کشور با شوروی استالینیستی رابطه بسیار نزدیکی داشته است. در واقع جوچه بر نوعی سوسیالیسم ناسیونالیستی تاکید دارد. که در آن بر توسعه و اتکا به نیروهای کره‌ای و وطن‌پرستی کره‌ای تاکید دارد.

دولت‌ها

کمونისტ‌های تخیلی

چگونه کره شمالی اداره می‌شود؟

احسان پناه بر

روزنامه‌نگار

کشور کُره شمالی با نام رسمی جمهوری دموکراتیک خلق کره، کشوری است که در شمال شبه‌جزیره کره واقع است. پایتخت و بزرگ‌ترین شهر آن پیونگ‌یانگ است. این کشور از جنوب با کره جنوبی، از شمال با جمهوری خلق چین و در زاویه شمال شرقی مرز کوچکی با روسیه دارد. جمعیت این کشور ۲۴ میلیون و زبان رسمی آن کره‌ای است. اکثریت مردم کره شمالی بی‌دین هستند و نظام حاکم بر آن تک‌حزبی و در سطره «حزب کارگران کره» است. رهبر فعلی این کشور کیم جونگ‌اون است که ریاست شورای عالی دفاع و همچنین رهبری حزب کارگران کره را نیز بر عهده دارد. در این نوشتار سعی بر آن است تا ساختار سیاسی-حکومتی این کشور کوچک و منزوی در شرق آسیا بررسی و ابعاد مختلف آن معرفی شود.

ساختار سیاسی

سیاست کلی کره شمالی را باید در چارچوب فلسفه و نظام دولتی رسمی این کشور یعنی جوچه بررسی کرد. این فلسفه را هوانگ جانگ یوپ به شکل پیش‌نویس ارائه کرد و سپس کیم ایل-سونگ آن را قوام بخشید و به نام خود ثبت کرد. نظریه جوچه بر این اساس استوار است که تنها از طریق خودکفایی و دولت مستقل قوی می‌توان به اهداف سوسیالیسم دست یافت. هدف غایی حزب کارگران کره نیز از ساختن بنیاد جامعه بر اساس اصول کمونیسم به ترویج نهضت انقلابی جوچه (Juche) در سراسر جامعه تغییر یافت. طی کنگره چهارم، کیم ایل‌سونگ-کیم جونگیلیسم به عنوان نهاد ایدئولوژی حاکم بر حزب تدوین و انتخاب شد. جوچه یا سیاست اتکاء به خود ایدئولوژی سیاسی حاکم بر کشور کره شمالی‌ست که از اواخر دهه ۱۹۶۰ از سوی کیم ایل-سونگ به‌عنوان یک نظام اندیشه‌ای و ایدئولوژیکی طراحی و توسعه یافت. جوچه تلفیقی است از مارکسیسم، ناسیونالیسم و اومانیسم (انسان‌گرایی) است که هدف آن ایجاد جامعه اشتراکی سازمان‌یافته متکی بر خود در راه سازندگی کشور و تربیت افراد است. قانون اساسی کره شمالی بر اساس اصول تمرکزگرایی بنیان یافته است. در حالیکه این نظام در اصول و به طور رسمی پذیرفته است که از حقوق بشر حمایت کند، در عمل محدودیت‌های بسیاری در زمینه‌های آزادی بیان و مطبوعات اعمال کرده‌است و نظارت‌های شدید حکومتی بر زندگی شهروندان کره شمالی دارد. قانون اساسی کره شمالی، نظام سیاسی آن را «دیکتاتوری مردم‌سالاری خلق» توصیف می‌کند که تحت رهبری حزب کارگران کره شمالی بر شهروندان حکومت می‌راند. حزب کارگران کره شمالی تنها حزب حاکم در تاریخ کره شمالی بوده است که قدرت را از سال ۱۹۴۸ به این سو در دست دارد. دو حزب اقلیت نیز در این کشور حاضرند که بیشتر جنبه تشریفاتی دارند و حضورشان برای توجیه مردم‌سالاری در کشور است. این احزاب مجبه دموکراتیک برای اتحاد مجدد سرزمین پدري (DFRF) را تشکیل می‌دهند. در کره شمالی انتخابات به شکل بسیار محدودی برگزار می‌شود؛ به این صورت که تنها افرادی می‌توانند نامزد انتخابات شوند که از سوی حزب

کارگران کره تایید شده باشند.

علاوه بر احزاب، حدود ۱۰۰ سازمان و نهاد متفاوت وجود دارند که تحت کنترل حزب کارگران کره مشغول به کار هستند. در واقع این نهادها که بهترین آن‌ها اتحادیه جوانان کیم ایلسونگیست-کیم جونگیلیست، اتحادیه زنان سوسیالیست کره، فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری کـره، و اتحادیه کارگران کشاورزی کره هستند، همگی برای جذب نیروهای بیشتر به حزب کارگران کره تاسیس شده‌اند.

قدرت و رهبری این کشور همواره در دستان خانواده کیم بوده است؛ کیم ایسل-سونگ از سال ۱۹۴۸ تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۴ بر کره شمالی حکومت کرد. پس از وی پسرش کیم جونگ ایل به قدرت رسید. وی علاوه بر رهبری کره شمالی، دبیر کلی حزب کارگران کره و ریاست کمیسیون دفاع ملی جمهوری دموکراتیک خلق کره (فرماندهی کل قوا) را نیز بر عهده داشت. این سمت به وی قدرت اول نظامی کشور را نیز اعطا می‌کرد. در قانون اساسی این کشور آمده است که «ریاست کمیسیون دفاع ملی به عهده بالاترین مقام سیاسی در کشور است.» وی به عنوان «رئیس ابدی جمهوری دموکراتیک خلق کره» نیز برگزیده شد تا نام وی را برای همیشه گرامی دارند. تحلیلگران این نامگذاری را در «فرقه شخصیت در نظام پدر- پسری کره شمالی» که اقتدارگرایی ویژه‌ای در آن نهفته است، جست‌وجو می‌کنند. بردلی مارتین، روزنامه‌نگار و نویسنده کتاب «رهبر بزرگ کیم ایل سونگ و رهبر عزیز کیم جونگ ایل» فرقه شخصیت را به شکل موردی مطالعه و بررسی کرده است. در سال ۱۹۷۹ که وی به کره شمالی سفر کرده بود، مشاهده کرد که تقریباً هنر بصری، تجسمی، موسیقی، و غیره در کره شمالی برای ستایش رهبر بزرگ کیم ایل-سونگ اختصاص داده شده بود. وی نتیجه می‌گیرد که فرقه شخصیت کیم

ایل-سونگ در حال گسترش به پسرش یعنی «رهبر گرامی کیم جونگ ایل» بود. کیم ایل-سونگ همواره این موضوع که او فرقه را پیرامون خودش شکل داده است را رد می‌کرد و کسانی که چنین ادعایی را مطرح کردند، به نفاق متهم کرد.

در جوچه و قانون اساسی کشور کره شمالی، بر پیشرفت و توسعه نظامی و سازمان ارتش تاکید فراوان شده است. در واقع ارتش و قدرت نظامی در مرکز امور سیاسی کره شمالی قرار دارند که با استفاده از آن می‌توانند به چانه‌زنی سیاسی در عرصه منطقه و بین‌الملل دست زنند. همه بخش‌های سیاسی و اجتماعی باید از روحیه نظامی برخوردار باشند و از آن تبعیت کنند.

ایدئولوژی سیاسی

کره شمالی بیشتر بر جوچه- یا ایدئولوژی سوسیالیستی خوداتکایی و خودکفایی- تاکید دارد تا بر مارکسیسم-لنینیسم، هر چند از بدو تاسیس، این کشور با شوروی استالینیستی رابطه بسیار نزدیکی داشته است. در واقع جوچه بر نوعی سوسیالیسم ناسیونالیستی تاکید دارد که در آن بر توسعه و اتکا به نیروهای کره‌ای و وطن‌پرستی کره‌ای تاکید دارد. در سال ۲۰۰۹، قانون اساسی کره شمالی بار دیگر مورد بازبینی قرار گرفت و کلمه «کمونیسم» نیز در راستای ارتقای جوچه حذف شد، اما کره‌شمالی همچنان خود را به عنوان بخشی از جنبش جهانی چپ می‌داند.

ساختار حکومتی

در حکومت سوسیالیستی کره شمالی، کابینه قوه مجریه محسوب می‌شود. حکومت کره شمالی از سه شاخه اداری-اجرایی (قوه مجریه)، قانونگذاری (قوه مقننه)، و قضایی (قوه قضاییه) تشکیل می‌شود، اما این سه قوه از یکدیگر مستقل نیستند.

قوه مجریه

دولت باید از سوی مجمع عالی خلق (SPA) تایید شود. نخست‌وزیر کره شمالی

سه معاون نخست وزیر و وزیران را تعیین می‌کند. حکومت نیز تحت سیطره حزب حاکم تک‌حزبی کارگران کره (WPK) عمل می‌کند. کابینه نیز حق دارد بر کمینه محلی خلق (LPC) نظارت و کنترل داشته باشد تا این کمیته‌ها در امور اداری و اقتصادی محلی به بهترین نحو عمل کنند. نخست‌وزیر کنونی کره شمالی، پاک پونگ جو است.

حکومت کره شمالی از نظر شاخص مردم‌سالاری در پایین‌ترین سطح ممکن قرار دارد چراکه به عقیده نهادهای نظارت بر مردم سالاری، نحوه انتخاب و چینش دولت کره شمالی بیشتر تشریفاتی و نمایش است. طبق واحد اطلاعات اکونومیست، کره شمالی در لیست شاخص مردم‌سالاری در سال ۲۰۱۲ به عنوان حکومتی تمامیت‌خواه (توتالیته) و در پایین‌ترین رتبه میان ۱۶۸ کشور از نظر مردم‌سالاری قرار گرفته است.

نظام قضایی

داد‌گاه عالی جمهوری دموکراتیک خلق کره قوه قضایی کره شمالی را در دست دارد. این قوه متشکل از داد‌گاه عالی و دو ارزیاب خلق است. در برخی پرونده‌ها سه قاضی نیز ممکن است در آن شرکت کنند. ساختار همه داد‌گاه‌ها در کره شمالی شبیه ساختار داد‌گاه عالی است. داد‌گاه‌های کره شمالی در بررسی‌های قضایی ورود نمی‌کنند و این کار بر عهده سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی است. این نظام قضایی همواره از سسوی نهادهای حقوق بشری به عدم احترام به حقوق بشر و آزادی بیان متهم شده است.

قوه قانونگذاری

مجمع عالی خلق (SPA) یا چوسونگول، نهاد قانونگذاری تک‌مجلسی است که شامل ۶۸۷ نماینده است که برای یک دوره ۵ساله انتخاب می‌شوند. قانون اساسی کره شمالی حزب کارگران کـره را به عنوان حزب حاکم نظامی تک‌حزبی معرفی کرده است.



کنار این حزب که در مجمع حرف اول و آخر را می‌زند، دو حزب «حزب سوسیال دموکراتیک کره» و «حزب چوندویست چونگو» با ائتلافی نمادین با حزب حاکم جبهه دموکراتیک برای اتحاد مجدد سرزمین پدري (DFRF) را در مجلس تشکیل داده‌اند. اگرچه مجمع عالی خلق نهاد اصلی قانونگذاری در کره شمالی است، اما این نهاد به طور معمول هیئتی را به مجلس کوچکترو لی قدرتمندتر پریزیدیوم (شورای نگهبان) می‌فرستد که اعضای آن از میان نمایندگان انتخاب می‌شود. پریزیدیوم شامل رئیس، معاون رئیس، دبیران و اعضا می‌شود. کارکرد این نهاد به شرح ذیل است: برگزاری نشست جلسات مجمع عالی خلق؛ بررسی و تصویب قوانین دولتی در زمانی که مجمع عالی خلق تعطیل است؛ تفسیر و اجرایی کردن قانون اساسی؛ انحلال کابینه، نظارت قانونی بر نهادهای دولتی، برگزاری انتخابات مجمع عالی خلق، انحلال عهدنامه‌ها با کشورهای خارجی، و عفوها و بخشش‌های بخصوص. ریاست پریزیدیوم می‌تواند ریاست کمیته دائمی مجمع و همچنین ریاست کمیته دائمی خلق را بر عهده داشته باشد. هم اکنون کیم یونگ نام ریاست این نهاد را برعهده دارد. ریاست مجمع عالی خلق نیز بر عهده جو تائه بوک است.

حزب کارگران کره

همانطور که گفته شد، حزب کارگران کره تنها حزب حاکم در ساختار سیاسی و حکومتی کره شمالی است. از زمان تاسیس حزب کارگران کره، چهار نهاد کلی آن را رهبری کرده‌اند؛ این چهار نهاد عبارتند از رئیس کمیته مرکزی که از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۶ رهبری آن را بر عهده داشت، دبیر کل کمیته مرکزی که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۹۷ این حزب را رهبری می‌کرد، دبیر کلی حزب کارگران کره که از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۲ رهبری آن را بر عهده داشت، و دبیر اولی حزب کارگران کره که از سال ۲۰۱۲ تا کنون در راس این حزب قرار دارد. در

نهاد نظامی (ارتش)

ارتش خلق کره موسوم به هانگول، نیروهای به هم پیوسته نظامی جمهوری دموکراتیک خلق کره را تشکیل می‌دهد. کیم جونگ-اون فرمانده ارتش خلق کره و رئیس کمیسیون ملی دفاع است. ارتش خلق پنج شاخه دارد: نیروی زمینی، نیروی دریایی، نیروی هوایی، نیروهای استراتژیک موشکی و نیروهای عملیات ویژه. بودجه سالیانه ارتش حدوداً ۶ میلیارد دلار بر آورد می‌شود. و چهارمین ارتش بزرگ جهان از نشر تعداد نیرو است (با ۱۱۰۶۰۰۰ نیروی مسلح، نظامی‌شده‌ترین کشور در جهان امروز محسوب می‌شود). در واقع ۲۵ درصد از کل جمعیت کره شمالی به نوعی به نهادهای نظامی وابسته‌اند. سیاست سانگون کره شمالی به ارتش خلق جایگاهی اصلی در دولت و جامعه می‌دهد. تقویت ارتش در راستای نظریه جوچه انجام می‌شود.

روابط خارجی

روابط خارجی کره شمالی در پایین‌ترین سطح در جهان قرار دارد چراکه توسعه فعالیت‌های موشکی و هسته‌ای این کشور تحریم‌های بین‌المللی فراوانی را بر آن تحمیل کرده‌است. به غیر از چین که متحد استراتژیک کره شمالی محسوب می‌شود، در منطقه آسیای شرقی تقریباً هیچ شریک قدرتمندی ندارد و با اغلب همسایگان خود نظیر کره جنوبی و ژاپن در مناقشه است. اخیراً با افزایش آزمایش‌های موشکی در این کشور، تحریم‌ها و فشارها علیه کره شمالی تشدید شده‌است و این کشور را در جامعه جهانی منزوی‌تر از همیشه کرده‌است.

کره‌شمالی را شاید بتوان یکی از بدترین‌ها در زمینه حقوق بشر و مردم‌سالاری دانست. رهبر جوان این کشور، کیم جونگ-اون اما با افتخار از خود، شیوه حکومت‌داری، و توسعه نظامی‌اش یاد می‌کند و معتقد است که این انزوا و تحریم‌ها راه به جایی نمی‌برد و همواره ایالات متحده و کشورهای متحد آن در منطقه را به نابودی تهدید کرده‌است. ساختار سیاسی و حکومتی کره‌شمالی هر چه باشد، مردم‌سالار نیست و این را خود مسئولان این کشور نیز کتمان نمی‌کنند، اما معتقدند که هر چه می‌کنند برای «خلق کره» و «اتحاد مجدد سرزمین پدري» است.

اگر ترامپ علاقه‌مند تداوم ریاست‌جمهوری خود باشد (که بی‌تردید هست) چاره‌ای جز توجه به معادلات سیاسی داخلی و کانون‌های قدرت در واشنگتن ندارد. کانون‌های قدرتی که نمی‌خواهند تصویر منفی از آمریکا در جهان بازتولید شود. اما در طرف دیگر رقابت، هواداران ترامپ قرار دارند و او باید بتواند آنها را متقاعد کند که به شعارهای انتخاباتی‌اش وفادار بوده است.

ترامپ در محاصره واشنگتن

دولت جدید آمریکا سیاست منسجمی نسبت به ایران ندارد



اجرای شدن قانون موسوم به کاستا از ۹ آبان ۹۶ و تحریم تعدادی از افراد و شرکت‌های وابسته به سپاه به بهانه ارتباط آنها با فعالیت‌های موشکی در حالی اتفاق افتاد که ترامپ پیش‌تر در سخنرانی خود از احتمال قرار دادن نام سپاه در فهرست گروه‌های تروریستی وزارت خارجه آمریکا سخن گفته بود. اما همانطوری که در نوشتار پیشین هم استدلال کردم ما هنوز هم مطمئن نیستیم که آیا دولت ترامپ از قرار دادن نام سپاه و خروج از برجام منصرف شده است یا اقدامات کنونی آن گام‌هایی است در راه رسیدن به این هدف نهایی؟ به زبان ساده‌تر سیاست ترامپ سیاست تعلیق است تاریقب نتواند به یک تصمیم قاطع برسد. در وضعیت تعلیق، رقیب (در اینجا ایران) به این باور می‌رسد که هر گزینه و سناریویی امکان تحقق دارد و لذا به یک جمع‌بندی نهایی درباره سیاست ترامپ نمی‌رسد و پیامد این امر تعلیق تصمیم‌گیری درباره نحوه برخورد با آمریکاست. اجازه دهید تحلیل خود را از همین نقطه آغاز کنیم. یعنی فرض کنیم در وضعیتی هستیم که نمی‌دانیم سناریوی دولت ترامپ در مقابل ایران دقیقاً کدام است؟ و در میان سناریوهای موجود احتمال تحقق کدام یک بیشتر است؟ پس سوال اصلی این است که دولت ترامپ چند سناریوی کلان در برخورد با ایران دارد؟

به نظر می‌رسد در داخل ایران سیاست‌گذاران و تحلیل‌گران معتقدند دولت ترامپ سه سناریوی اصلی در برخورد با ایران دارد که عبارتند از:

- ۱) جلوگیری از افزایش قدرت موشکی و منطقه‌ای یا مهار همه‌جانبه ایران
- ۲) وادار کردن ایران به خروج یکجانبه از برجام و تحمیل هزینه‌های بین‌المللی خروج از برجام بر آن
- ۳) تغییر نظام سیاسی از طریق عبور از سیاست مهار.

هر یک از این سناریوها، روش‌ها و علائم خاص خود را دارد و با وجود فصول مشترکی میان آنها با ضریب اطمینان نسبتاً بالایی می‌توان گفت که مرز عبور از سناریوی اول به دوم یا دوم به سوم کیجاست؟

در اینجا استدلال خواهیم کرد که «خواسته و مطلوب شخصی ترامپ سناریوی دوم است، اما شرایط داخلی آمریکا و تهدیدات پیش‌رو به وی اجازه نخواهد داد که این سناریو را اجرا کند. زیرا اکثر جمهوری‌خواهان با خروج یکجانبه آمریکا از برجام مخالف‌اند و لذا ترامپ برای کسب حمایت آنها در برخورد با تهدیدات داخلی دموکرات‌ها ناگزیر باید از گزینه خروج یکجانبه از برجام صرف‌نظر کند.» در کانون این ادعا این فرض وجود دارد که در ماه‌های گذشته نفوذ جمهوری‌خواهان و به تعبیر دقیق‌تر نوحافظه‌کاران در کاخ سفید بیشتر شده است و از آنجایی که خود ترامپ تخصص و علاقه چندانی به خاورمیانه ندارد، لذا نفوذ نوحافظه‌کاران کاخ سفید در سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ باز هم افزایش خواهد یافت و آنها ترجیح خواهند داد به سیاست مهار همه‌جانبه ایران که در زمان جورج بوش پسر دنبال تحقق آن بودند، باز گردند.

اگر شش ماه قبل درباره سلطه نسبی نوحافظه‌کاران بر سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ تردید وجود داشت اکنون با ضریب اطمینان بیشتری می‌توان گفت که سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ بیشتر از هر گروه دیگری تحت تاثیر نوحافظه‌کاران است و با خروج افرادی چون «استیو بنن» از حلقه تصمیم‌گیران و به یک معنا تصمیم‌سازان کاخ سفید این تاثیر بیشتر و بیشتر شده است. اما این اتفاق بی‌تردید متاثر از معادلات سیاسی داخلی آمریکاست. انتقادهای روزافزون دموکرات‌ها و حتی جمهوری‌خواهان سنتی نظیر «مک کین» و جورج بوش از سیاست‌های ترامپ و تشکیل تیمی برای تحقیق درباره رابطه کمپین انتخاباتی ترامپ با روسیه، موقعیت

سیاسی او را تضعیف کرده و حتی آینده سیاسی او در مقام ریاست‌جمهوری را با تردیدهای جدی مواجه کرده است. برکناری برخی افراد تندرو کمپین انتخاباتی نظیر استیو بنن اولین گام ترامپ در راستای کاهش مخالفت جمهوری‌خواهان قدرتمند بود و او در دومین گام کوشید به افرادی چون «جیمز متیس» قدرت مانور بیشتری بدهد. شاید بتوان گفت که ترامپ یک سال بعد از سوگند ریاست‌جمهوری خود به این نتیجه رسیده است که بدون همراهی حلقه‌های سیاسی قدرتمند در واشنگتن که روزی علیه آنها شوریده بود قادر به ادامه ریاست‌جمهوری خود نیست و اگر نتواند حمایت جمهوری‌خواهان قدرتمند را به دست آورد نمی‌تواند به تنهایی با تهدیدات جدی دموکرات‌ها مقابله کند، خاصه اینکه جامعه مدنی آمریکا هم نه‌تنها همراهی چندانی با وی ندارد بلکه مخالف جدی اوست و در این میان رسانه‌های پرنفوذ آمریکا در تضعیف موقعیت ترامپ در جامعه مدنی نقش اصلی را دارند. با این حساب اگر ترامپ علاقه‌مند تداوم ریاست‌جمهوری خود باشد (که بی‌تردید هست) چاره‌ای جز توجه به معادلات سیاسی داخلی و کانون‌های قدرت در واشنگتن ندارد. کانون‌های قدرتی که نمی‌خواهند تصویر منفی از آمریکا در جهان بازتولید شود.

اما در طرف دیگر رقابت، هواداران ترامپ قرار دارند و او باید بتواند آنها را متقاعد کند که به شعارهای انتخاباتی‌اش وفادار بوده است. یکی از وعده‌های انتخاباتی ترامپ خروج از برجام بود. اما او در سخنرانی چند هفته قبل توپ را در زمین کنگره انداخت و سرنوشت برجام را دست آنها سپرد. اگر کنگره از برجام خارج شود ترامپ می‌تواند به هوادارانش بگوید به وعده انتخاباتی خود عمل کرده است و اگر خارج نشود باز هم می‌تواند به هوادارانش بگوید که کنگره مانع اجرای وعده انتخاباتی او درباره برجام شد. به این ترتیب او می‌تواند از زیر بار فشار هوادارانش شانه خالی کند.

از طرف دیگر واضح است که دغدغه و نگرانی اصلی هواداران ترامپ، ایجاد شغل است و اگر او بتواند به وعده‌های خود در این مورد عمل کند، موضوعاتی مثل برجام در میان هواداران او به حاشیه خواهد رفت. به این ترتیب تحلیل معادلات قدرت در صحنه داخلی سیاست آمریکا نشان می‌دهد که ترامپ در ادامه مسیر چاره‌ای جز تکیه بر جمهوری‌خواهان و به تعبیری نوحافظه‌کاران ندارد. نوحافظه‌کارانی که چارچوب نسبتاً مشخصی در سیاست خارجی و از جمله درباره برجام دارند. یعنی از نظر آنها اولویت اصلی نه خروج یا ماندن آمریکا در برجام بلکه مهار قدرت و نفوذ ایران در منطقه است، نفوذی که در سال‌های اخیر تا حد زیادی متاثر از عملکرد سپاه بوده است و لذا برای مهار قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران، آمریکا باید سپاه را محدود کند.

از نظر نوحافظه‌کاران جلوگیری از افزایش قدرت ایران در منطقه با مهار همه‌جانبه ایران ممکن است. مهار همه‌جانبه گزینه‌ای است در حفاصل وضع موجود (که تا حد زیادی محصول عملکرد دولت اوباما بوده) و گزینه تغییر رژیم که اجرای آن در شرایط موجود نزدیک به ناممکن است. مهار همه‌جانبه یعنی استفاده از همه ابزارهای اقتصادی، تجاری، سیاسی، دیپلماتیک برای جلوگیری از نقش‌آفرینی منطقه‌ای ایران. اعمال محدودیت‌های تجاری و مالی بر ایران به قصد جلوگیری از کمک آن به گروه‌های مخالف آمریکا در منطقه، اعمال تحریم‌های یکجانبه فنی، تسلیحاتی به قصد جلوگیری از پیشرفت‌های موشکی ایران، اجرای سخت‌گیرانه برجام با هدف جلوگیری از افزایش هر چند اندک قدرت فنی هسته‌ای ایران و بالاخره ایجاد یک ائتلاف منطقه‌ای با متحدان سنتی آمریکا در خاورمیانه با هدف مقابله با نفوذ ایران در منطقه از جمله روش‌های مورد استفاده در سیاست مهار همه‌جانبه است که بعضاً از آن با مفهوم دیپلماسی اجبار یا زور نیز یاد می‌شود.

فکر مهار همه‌جانبه یا دیپلماسی اجبار در دوران پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ مطرح و به عنوان یک گزینه در سیاست خارجی آمریکا (و از یک منظر به عنوان بدیلی در برابر جنگ و مداخله نظامی) مورد توجه قرار گرفت. حامیان این فکر (که خلع سلاح لیبی در سال ۲۰۰۵ را نمونه موفق به کارگیری دیپلماسی اجبار یا مهار همه‌جانبه می‌دانستند) ادعا می‌کردند آمریکا به جای استفاده از گزینه پرهزینه مداخله نظامی که باعث گسترش آمریکاستیزی می‌شود، باید از گزینه مهار همه‌جانبه استفاده کرده و یک بازیگر را تا آستانه ورود به استفاده از ابزارهای نظامی تحت فشار قرار داده و تهدید کند تا آن بازیگر با معتبر تلقی کردن آن تهدیدات رفتار خود را تغییر دهد.

حال پرسش این است که آمریکا در عمل تا چه حد می‌تواند امیدوار به موفقیت سیاست مهار همه‌جانبه در مقابله با ایران باشد؟ به نظر می‌رسد نه شرایط منطقه و نه شرایط داخلی آمریکا به دولت ترامپ اجازه نخواهد داد این سیاست را آنگونه که خودش می‌خواهد اجرا کند. اجازه دهید به بحران‌های موجود منطقه نیم‌نگاهی داشته باشیم: بحران سوریه، یمن، کردستان عراق و قطر، در کدام یک از این چهار بحران موجود دولت ترامپ نقش اصلی را ایفا کرده است؟ در سوریه نقش‌آفرینی اصلی از آن روسیه است، در بحران یمن فعلاً چشم‌انداز روشنی از پیروزی ائتلاف مورد حمایت آمریکا و عربستان دیده نمی‌شود، در بحران کردستان عراق، ایران و ترکیه نقش اصلی را ایفا کردند و سرنجام در بحران قطر هم آمریکا تاکنون موفق به حل بحران نشده است در حالی که ایران توانست از افزایش فشارها بر قطر تا حدی جلوگیری کند.

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت حرف آن عده از منتقدان آمریکایی که می‌گویند واشنگتن سیاست روشنی در خاورمیانه ندارد محل تأمل است. فارغ از اینکه این فقدان سیاست روشن ناشی از

بی‌میلی واشنگتن باشد یا ناتوانی آن، نتیجه عملی این است که دولت ترامپ برخلاف ادعاهایش حتی در حمایت از متحدان سنتی خود نظیر ترکیه، کردهای عراق و عربستان موفق عمل نکرده است و لذا معلوم نیست که چگونه می‌خواهد در چنین شرایطی یک ائتلاف منطقه‌ای برای مهار همه‌جانبه ایران تشکیل دهد. لذا در صورت ادامه وضع موجود، اصلی‌ترین ابزار آمریکا در اجرای سیاست مهار همه‌جانبه ایران نه ایجاد یک ائتلاف منطقه‌ای بلکه استفاده از ابزار تحریم‌های یکجانبه خواهد بود که «قانون کاستا» نمونه آن است. البته این بدان معنا نیست که واشنگتن از فرصت‌های احتمالی برای اعمال فشار علیه ایران استفاده نخواهد کرد بلکه به این معناست که حداقل در چشم‌انداز افق فعلی نمی‌تواند این سیاست را آنگونه که خودش می‌خواهد اجرا کند، مخصوصاً اگر سیاست کنونی ایران مبنی بر اینکه اولین خارج‌شونده از برجام نخواهد بود تداوم پیدا کند.

با این حال یک نکته را نباید دست‌کم گرفت. گسترش روند جهانی شدن اقتصاد و تجارت در دو دهه گذشته باعث شده است تر ناکارآمدی تحریم‌های یکجانبه آمریکا با تردیدهایی مواجه شود. به‌هم‌پیوستگی شدید نظام مالی جهانی باعث شده است اثرگذاری تحریم‌های یکجانبه آمریکا (مخصوصاً در زمینه تحریم‌های هوشمند مالی)، بیشتر از گذشته شود. حتی قوی‌ترین بانک‌های اروپایی نمی‌توانند بیشتر از چند ماه در مقابل درخواست‌های آمریکا برای توقف یا محدود کردن همکاری با ایران مقاومت کنند. به عبارت ساده‌تر حفره‌های نظام مالی جهانی روز به روز در حال کمتر شدن است و این باعث می‌شود بخشی از تحریم‌های یکجانبه آمریکا موثرتر از ۱۰ سال گذشته باشند که در آن نظام مالی و بانکی جهان تا این اندازه همگرا نشده بود. به‌طور مشخص اثرات این تحریم‌های مالی و بانکی بر وضعیت بانک‌های داخلی و سپرده‌های مردم موضوعی است که نباید آن را نادیده گرفت.



احزاب جهان

درس گفتارهای احزاب سیاسی

۱۳

«پارتی» کردها

حزب دموکرات کردستان بدون بارزانی‌ها هویت ندارد



احسان پناه بر

روزنامه‌نگار

و اقتصادی کردها در عراق با ایران متفاوت است، چراکه ساختار قبیله‌ای محافظه‌کار و زمین‌دارانی که موافقت کرده بودند از حزب حمایت کنند، ممکن بود نسبت به تغییرات اجتماعی و اقتصادی واکنش نشان دهند. بنابراین برنامه حزب با آنچه در کردستان ایران در مه‌باد می‌گذشت متفاوت بود. بعد از فروپاشی جمهوری مه‌باد در سال ۱۹۴۷، ابراهیم احمد، روشنفکر چپ‌گرای کرد به حزب دموکرات کردستان پیوست و توانست بسیاری از گروه‌های چپ ملی‌گرای کرد را به دور حزب دموکرات جمع کند. حزب نیز دومین کنگره خود را برگزار کرد و ابراهیم احمد را به دبیر کلی این حزب برگزید. این حزب همکاری‌های خود با حزب کمونیست عراق را روزبه‌روز گسترش داد. اما حزب کمونیست عراق که علیه شیوخ قبایل (معروف به آقاها) و زمین‌داران فعالیت می‌کرد و توانسته بود حمایت کارگران و کشاورزان اربیل، دهوک، و سلیمانیه را به‌دست آورد، کم‌کم با حزب دموکرات کردستان اختلاف پیدا کرد چراکه این حزب به شیوخ و زمین‌داران قول داده بود که جلوی فعالیت حزب کمونیست را خواهد گرفت، اما توفیقی نیافت و درگیری بین آقاها و ائتلاف دو حزب کمونیست و دموکرات باعث شد تا دیگر احزاب ضد کمونیست از کنسولگری بریتانیا در موصل درخواست اسلحه و کمک مالی کنند تا بتوانند جنبش ضد کمونیستی و استقلال‌طلب کردستان را در شمال عراق برپا سازند. در همین بحبوحه بود که عبدالکریم قاسم علیه حکومت پادشاهی عراق قیام کرد و حکومت را به‌دست گرفت. وی به احزاب دموکرات و کمونیست قول آینده‌ای روشن‌تر داد. قاسم شورای سه‌نفره حاکمیت متشکل از نمایندگان از شیعیان، سنی‌ها، و کردها را تشکیل داد. درخواست خودمختاری کردستان عراق که از سوی ابراهیم احمد طرح شده بود، با مخالفت شدید پان‌عربیست‌ها مواجه شد و در دولت قاسم راه به جایی نبرد. با روی کار آمدن حزب بعث در عراق در سال ۱۹۶۳، حزب دموکرات کردستان

که اوایل فکر می‌کرد حزب بعث موافق خودمختاری کردستان است، از آن حمایت کرد، اما بعدها بنا به دلایلی این خواسته نیز رد شد. در زمان صدام حسین، حزب به دلیل سرکوب کردها به اغما رفت و ملامصطفی و دو پسرش به ایران پناهنده شدند. در زمان جنگ خلیج فارس حزب دموکرات به همراه دیگر احزاب توانستند خودمختاری منطقه کردستان عراق را به‌دست آورند. این حزب به رهبری مسعود بارزانی-که ریاست اقلیم کردستان را نیز بر عهده داشت- در ماه اکتبر ۲۰۱۷ در یک همه‌پرسی خواستار استقلال کامل منطقه کردستان از عراق شد؛ موضوعی که به مناقشه میان دولت مرکزی و حکومت اقلیم کردستان بدل شده است.

ایدئولوژی سیاسی و خط مشی

حزب دموکرات کردستان عراق در طول تاریخ خود به ایدئولوژی‌های متفاوتی نزدیک بوده است، چنانچه در ابتدای شروع فعالیتش با محافظه‌کاران قبیله‌های کرد هم‌پیمان بود و بعدها روند چپ‌گرایانه‌ترش ایسن‌حزب را به سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها نزدیک کرد. این حزب بارها از سوی احزاب چپ کرد به حزبی قبیله‌ای، فئودالی، و اشرافی-بورژوازی توصیف شده است. حزب دموکرات کردستان عراق در واقع یک خیمه بزرگ محسوب می‌شود. خیمه بزرگ (Big tent) در سیاست به حزبی گفته می‌شود که از دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف و متنوع عضوگیری می‌کند. همچنین بر مشی مسلحانه برای رسیدن به اهداف نیز همواره در حزب دموکرات تأکید شده است. از نظر فلسفه سیاسی می‌توان حزب دموکرات را لیبرال دانست چرا که موافق آزادی‌های اجتماعی و مدنی برای زنان و اقلیت‌ها است. همچنین، این حزب تأکید بسیاری بر ناسیونالیسم کردی دارد؛ چنانچه کل تاریخ ۷۰ ساله این حزب در تلاش برای خودمختاری و استقلال منطقه کردستان عراق گذشته است.

ساختار سازمانی

رهبران حزب از آغاز تأسیس آن تا کنون دو نفر بوده‌اند؛ یکی ملامصطفی

بارزانی که از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۹ و به مدت ۳۳ سال رهبری آن را بر عهده داشته است؛ و دیگری مسعود بارزانی، فرزند مصطفی که از سال ۱۹۷۹ تا کنون رهبر این حزب بوده است. حزب دموکرات کردستان دارای رئیس حزب، معاون رئیس حزب، دفتر سیاسی، و کمیته مرکزی حزب. ساختار و اداره حزب به مناطق و شاخه‌هایی موسوم به لایق، بخش‌هایی محلی به نام «ریکخراو»، و زیربخش‌هایی به نام «شاننا» است. هر لایق خود به چندین نوچه، هر نوچه به چندین ریکخراو، و هر ریکخراو به چندین شاننا تقسیم می‌شوند. اعضای دفتر سیاسی یا کمیته مرکزی حزب ریاست هر شاخه را برعهده دارند. دیگر اعضا نیز برای ریاست بر کنفرانس‌ها و کنگره‌های شاخه‌ها و مناطق انتخاب می‌شوند.

این حزب تاکنون ۱۳ کنگره برپا کرده است که اولین آن در سال ۱۹۴۶ در بغداد برگزار شد و آخرین آن در سال ۲۰۱۰ در اربیل. در این کنگره، اعضای حزب مسعود بارزانی را مجدداً به رهبری حزب و نیچروان بارزانی را به عنوان معاون وی برگزیدند. حزب دموکرات کردستان عراق دارای شاخه زنان به نام «اتحادیه زنان کردستان» (KWU) است. این شاخه در واقع سازمان زنان حزب است که به نفع حقوق زنان و منافع حزب و جامعه کرد فعالیت می‌کند. این شاخه از سال ۱۹۵۲ تأسیس شد و به طور چشمگیری در مناقشات ملی کردستان و جنگ برای تحقق حقوق دموکراتیک مردم کردستان فعال بوده است. این سازمان هم در سطح ملی عراق و هم در سطح محلی جامعه کردستان برای تحقق حقوق زنان مبارزه و فعالیت کرده است. از جمله فعالیت‌های این سازمان می‌توان به تأسیس بیمارستان، مدرسه، زمین بازی، و دیگر امکانات رفاهی برای مردم کردستان، با همکاری سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی اشاره کرد. در نتیجه مبارزات و فعالیت‌های این سازمان، زنان کرد می‌توانند در سطح وزیر و وکیل، معلم، پزشک، کارآفرین و غیره ایفای نقش کنند و تابوهای جامعه

مردسالار و محافظه‌کار کردستان را در هم شکنند

این حزب در مجلس نمایندگان عراق صاحب ۲۵ کرسی از مجموع ۳۲۵ کرسی است و ۳۸ کرسی از ۱۱۱ کرسی پارلمان کردستان عراق را از آن خود کرده است.

ارگان حزب

حزب دموکرات کردستان عراق از رسانه‌های اینترنتی و چاپی برای اشاعه برنامه‌ها و اندیشه‌هایش بهره می‌گیرد. روزنامه و ارگان رسمی این حزب «حیات» نام دارد که سردبیر آن سلام عبدالله است. همچنین حزب دموکرات از وب‌گاه kdp.info و kdp.se برای ارائه برنامه‌های خود بهره می‌برد.

جنبشال سر استقلال

همه‌پرسی برای استقلال کردستان عراق در ۳ مهر ۱۳۹۶ (۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷) برگزار شد. این همه‌پرسی که با حمایت حکومت اقلیم کردستان و حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی برگزار شد، قرار بود در سال ۱۳۹۳ (۲۰۱۴ میلادی) در بحبوحه مناقشه بیسن حکومت اقلیم کردستان عراق و حکومت فدرال عراق برگزار شود. نتایج آن برای اقلیم کردستان عراق الزام‌آور است، ولی دولت فدرال عراق آن را غیرقانونی دانسته است. در پی تهاجم داعش به شمال عراق که در نتیجه آن پیشمرگ‌های کرد به طور غیررسمی کنترل برخی از مناطق را که نیروهای تحت کنترل بغداد رهایشان کرده بودند، در دست گرفتند، خواسته‌ها برای استقلال کردستان قوت گرفت.[۶] با عملیات مشترک نیروهای کرد و حکومت مرکزی عراق برای آزادسازی موصل، همه‌پرسی بارها اعلام شد و به تعویق افتاد؛ ولی تا آوریل ۲۰۱۷ انتظار می‌رفت که زمانی در سال ۲۰۱۷ برگزار شود. در ۷ ژوئن ۲۰۱۷ مسعود بارزانی رئیس اقلیم کردستان عراق در جلسه‌ای با حزب دموکرات کردستان عراق، اتحادیه میهنی کردستان، اتحادیه اسلامی کردستان، جنبش اسلامی کردستان، حزب کمونیست کردستان عراق، حزب

زحمتکشان کردستان، حزب کارگران و زحمتکشان کردستان، حزب اصلاح و توسعه کردستان، فهرست ترکمن‌های اربیل ترکمن‌های عراق، جبهه ترکمن‌های عراق، جنبش دموکراتیک ترکمن، فهرست ارمنی در پارلمان کردستان، جنبش دموکرات آشوری و مجلس ملی کلدانی سریان آشوری، برگزاری همه‌پرسی از تاریخ ۳ مهر ۱۳۹۶ را تأیید کرد. بعد از برگزاری همه‌پرسی و رای مثبت مردم کردستان عراق به جدایی، مناقشات بین دولت فدرال و حکومت اقلیم به رهبری مسعود بارزانی که پشتیبانی حزب دموکرات و دیگر احزاب کرد را در پشت سر خود داشت، آغاز شد. در پی این مناقشات دولت عراق با اعزام نیرو به مناطق مناقشه‌برانگیز مثل کرکوک، آن‌ها را به تصرف خود درآورد. مسعود بارزانی نیز در پی این اقدام و تحت فشارهای بین‌المللی استعفاي خود را از ریاست بر منطقه کردستان عراق اعلام کرد.

حزب دموکرات کردستان عراق در واقع بزرگ‌ترین و قدرتمندترین حزب سیاسی در منطقه کردستان عراق محسوب می‌شود که در تحقق خواسته‌ها و مطالبات مردم کردستان عراق نقش عمده‌ای ایفا کرده است. این حزب در آخرین تلاش خود برای رسیدن به آنچه به گفته رهبر این حزب، مسعود بارزانی، «خواسته مردم کردستان عراق برای استقلال» است، توانست با حمایت دیگر احزاب کرد، و البته مخالفت‌های دولت فدرال عراق و جامعه جهانی، همه‌پرسی استقلال را در منطقه کردستان برگزار کند؛ همه‌پرسی‌ای که اگرچه مردم آن منطقه در آن به استقلال رای دادند، اما مناقشه را در منطقه خاورمیانه وارد مرحله جدیدی کرده است. باید دید که آیا این حزب طرف‌دار در منطقه کردستان عراق می‌تواند بار دیگر مردم را به خواسته‌های خود برساند یا خیر. اکنون که رهبر این حزب، کاک مسعود بارزانی، از ریاست حکومت اقلیم کناره‌گیری کرده است، این شاید نشان از عدم پیگیری مسئله استقلال باشد.

نخستین فعالیت‌های اجتماعی وی در زمینه روزنامه‌نگاری و در ۱۶ سالگی آغاز شد. وی به دانشگاه گیرونا رفت و در آنجا فلسفه کاتالان خواند اما درس و تحصیل را نیمه‌کاره رها کرد و تبدیل به روزنامه‌نگاری تمام‌وقت شد. پس از آن بود که به سمت مدیریت خبرگزاری کاتالان انتخاب شد و هم‌زمان مدیریت روزنامه کاتالونیا امروز را نیز برعهده داشت.

روزنامه‌نگار شورشی

چگونه کارلوس پوچدمون رهبر استقلال طلبان کاتالونیا شد؟

خدیجه غیشاوی

روزنامه‌نگار

از ورودش به دنیای سیاست تا به دست گرفتن رهبری منطقه خودمختار کاتالونیا ۱۰ سال طول کشید تا امروز وی به یکی از سرسخت‌ترین چهره‌های تلاش برای استقلال در جهان تبدیل شود.

«کارلوس پوچدمون» به چهره این روزهای تلاش برای جدایی در جهان تبدیل شده است، خود را همچنان رهبر کاتالونیا می‌داند و با اعلام شرکت در انتخابات زودهنگام منطقه کاتالونیا نشان داد که همچنان برای رسیدن به اهدافش حتی اگر در اسپانیا هم نباشد تلاش می‌کند.

پوچدمون پس از برگزاری referendum استقلال منطقه کاتالونیا از اسپانیا، اعلام جدایی و در نهایت دخالت مادرید و به دست گرفتن کنترل این منطقه خودمختار، اکنون به بلژیک رفته و با حکم بازداشت دادگاه عالی اسپانیا مواجه شده است؛ حکمی که با مناقشه‌های بسیاری مواجه شده است و آینده پوچدمون، کاتالونیا و دموکراسی در این منطقه را در هاله‌ای از ابهام فروبرده است. بسیاری در اروپا وی را رهبری بی‌مسئولیت می‌خوانند ولی عده‌ای دیگر او را رهبری استقلال‌طلب و ملی‌گرا می‌دانند که با احترام به خواست مردم کاتالونیا در مسیر استقلال این منطقه حرکت کرد و تاکید کرد که از زندانی شدن و عواقب برگزاری این referendum باکی ندارد.

از تحریریه روزنامه تا رهبری کاتالونیا

کارلوس پوچدمونت در ۲۹ دسامبر سال ۱۹۶۲ در منطقه آمر در جیرونا به دنیا آمد. وی دومین فرزند پسر یک خانواده با هشت فرزند پسر بود. خانواده سنتی

پوچدمون اگرچه به طور مستقیم با سیاست در ارتباط نبودند اما عمو و پدر بزرگ وی در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ شهردار مایور بودند. پوچدمون در سال ۲۰۰۰ میلادی با یک روزنامه‌نگار رومانیایی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج ۲ دختر است. نخستین فعالیت‌های اجتماعی وی در زمینه روزنامه‌نگاری و در ۱۶ سالگی آغاز شد. وی به دانشگاه گیرونا رفت و در آنجا فلسفه کاتالان خواند اما درس و تحصیل را نیمه‌کاره رها کرد و تبدیل به روزنامه‌نگاری تمام‌وقت شد. پس از آن بود که به سمت مدیریت خبرگزاری کاتالان انتخاب شد و هم‌زمان مدیریت روزنامه کاتالونیا امروز را نیز برعهده داشت. وی از سال‌های ۱۹۸۳ تا ۲۰۱۶ از حامیان حزب همگرایی و اتحاد کاتالونیا بود و فعالیت سیاسی خود را در سال ۲۰۰۶ و با شرکت در انتخابات پارلمانی و انتخاب به عنوان نماینده آغاز کرد. در سال ۲۰۱۱ میلادی وی به عنوان شهردار گیرونا، جایی که وی سال‌ها در آن زندگی می‌کرد انتخاب شد. چهار سال پس از آن پوچدمون به عنوان رئیس جدید انجمن شهرداری‌ها برای استقلال انتخاب شد.

در ۱۰ ژانویه سال ۲۰۱۶ میلادی پوچدمون در نتیجه توافق لحظه آخری احزاب حامی استقلال کاتالونیا از اسپانیا از سوی پارلمان این منطقه به عنوان یکصد و سی‌امین رئیس منطقه کاتالونیا انتخاب شد. وی در ۱۱ ژانویه سال ۲۰۱۶ از سمتش به عنوان شهردار گیرونا استعفا داد چرا که بر اساس قانون این اجازه را نداشت که هم‌زمان هم ریاست منطقه را بر عهده داشته باشد و هم شهردار باشد. پوچدمون نخستین رهبر منطقه کاتالونیا است که از به جا آوردن ادای سوگند وفاداری بر اساس قانون اساسی اسپانیا و در حضور امپراتوری این کشور خودداری کرد. وی در نهایت در

۱۴ ژانویه دولت جدید کاتالونیا را تشکیل داد. پوچدمون قادر است به زبان‌های کاتالونیایی، فرانسوی، رومانیایی، اسپانیایی، انگلیسی و ایتالیایی صحبت کند.

● **رفراندوم استقلال تا اتهام فتنه** منطقه کاتالان با بیش از ۷ میلیون نفر جمعیت در منطقه‌ای ثروتمند در شمال شرقی اسپانیا واقع است. بسیاری از کاتالان‌ها در کشورهای دیگر چون فرانسه، شیلی، کوبا و... زندگی می‌کنند و اغلب ارزش‌های خود را مغایر با ارزش‌های دولت مرکزی مادرید در اسپانیا می‌دانند. این منطقه دارای چهار استان بارسلونا، استان لریده، استان خیرونا و تاراگونا است. پایتخت این منطقه شهر بارسلون است که تیم فوتبال آن نیز یکی از مشهورترین تیم‌های فوتبال جهان است. منطقه کاتالونیای اسپانیا یکی از مهمترین مناطق این کشور از نظر اقتصادی به شمار می‌رود؛ موضوعی که منجر به آن شده است که در سال‌های اخیر تمایلات جدایی‌طلبانه میان مردم این منطقه تقویت شود. منطقه کاتالونیا ۲۱ درصد از تولید ناخالص ملی اسپانیا را به خود اختصاص داده است؛ موضوعی که پایه‌های اولیه اختلاف مالی میان این منطقه و مادرید را تشکیل می‌دهد چرا که یکی از خواسته‌های دولت کاتالونیا کاهش درصد مالیات پرداختی از مردم این منطقه به دولت مادرید بوده است. از سوی دیگر ۲۷ درصد از صادرات اسپانیا از منطقه کاتالونیا صورت می‌گیرد و ۲۵ درصد از کل توریست‌هایی که عازم این کشور می‌شوند از این منطقه دیدار می‌کنند. اختلافات میان منطقه کاتالونیا و دولت مرکزی منجر به آن شد که مردم ساکن این منطقه در همه‌پرسی که در سال ۲۰۰۶ میلادی برگزار شد به خودمختاری کاتالونیا از اسپانیا رای بدهند. رای که توانست مقدمه‌ای برای آن شود که ۱۱

سال بعد مردم این منطقه میان تهدیدات گسترده دولت مرکزی اسپانیا و همچنین اتحادیه اروپا، پای صندوق‌های رای بروند و به استقلال از اسپانیا رای دهند. منطقه کاتالونیا دارای پلیس، دولت و پارلمان مستقل از دولت مرکزی اسپانیا است. در سال ۲۰۱۶ احزاب جدایی‌طلب منطقه کاتالونیا گردهم آمدند و کارلوس پوچدمون را به رهبری این منطقه انتخاب کردند، کسی که در کمتر از یک سال پس از انتخابش به این سمت توانست میان مخالفت‌های گسترده رفراندوم جدایی از اسپانیا را برگزار کند.

کارلوس پوچدمون اما در چه شرایطی این رفراندوم را برگزار کرد؟ پارلمان این منطقه در شرایطی برگزاری این رفراندوم را تصویب کرد که دولت مرکزی اسپانیا آن را غیرقانونی خواند و مخالفت خود را با برگزاری این رفراندوم اعلام کرد. از سوی دیگر اتحادیه اروپا نیز مخالفت سرخشانه خود را با برگزاری این رفراندوم اعلام و تاکید کرد که جدایی به معنای خروج از اتحادیه اروپا است و اتحادیه در این مسیر از مادرید حمایت خواهد کرد.

پوچدمون اما حرکت مردم کاتالونیا به سمت استقلال را رهبری کرد و در این مسیر پیشگام شد و بر اساس قانون اساسی اسپانیا و به امید آشتی بین‌المللی با کاتالونیا رفراندوم جدایی از مادرید را کلید زد. اما اشتیاقی که وی برای جدایی داشت، منجر به آن شد که در نقطه مقابل مادرید قرار بگیرد. همه‌پرسی جدایی برگزار شد تا تنش‌ها میان دولت مرکزی اسپانیا و بارسلونا به اوج خود برسد، این تنش تا جایی افزایش یافته که درگیری‌ها میان معترضان کاتالونیایی و نیروهای امنیتی اسپانیا صدها زخمی برجای گذاشت و تا چند روز به تیرتیر نخست رسانه‌های جهان تبدیل شد؛ تنش‌هایی که هریک از طرفین، طرف مقابل را به تشدید

آن متهم می‌کرد. در این بین این پوچدمون بود که با خواندن بیانیه‌های بی‌درپی مردم این منطقه را به اتحاد و اعتراض مسالمت‌آمیز تا دستیابی به حق استقلال خود دعوت می‌کرد.

پوچدمون پس از برگزاری رفراندوم جمع هوادارانش و در حالی که پرچم‌های حمایت از جدایی کاتالونیا در تمام سالن محل سخنرانی وی و خارج از آن برافراشته شده بود تاکید کرد: «ما از راه دوری آمده‌ایم، اما خسته نشده‌ایم و سرشار از امید هستیم. غیرممکن بودن تنها یک نظریه است.»

در این بین پارلمان کاتالونیا استقلال این منطقه را بر اساس رای مردم در رفراندوم ماه گذشته میلادی اعلام کرد تا صبر مادرید به پایان برسد و مستقیماً وارد این مساله شود. پارلمان اسپانیا ماده ۱۵۵ قانون اساسی این کشور را برای اعمال در منطقه کاتالونیا تصویب کرد تا ضمن انحلال پارلمان و دولت این منطقه، این مادرید باشد که کنترل منطقه کاتالان‌ها را در اختیار بگیرد. پوچدمون که با اتهام فتنه از سوی مقامات اسپانیا مواجه بود، پیش از آنکه اقدام قانونی علیه وی صورت بگیرد، عازم بلژیک شد تا با یک وکیل بلژیکی دیدار و گفت‌وگو کند. در این سفر در حالی تعدادی از اعضای دولت کاتالونیا وی را همراهی می‌کردند که یک وزیر دولت بلژیک عنوان کرده بود که این کشور حاضر است به پوچدمون و همراهانش پناهندگی ارائه دهد؛ هرچند میان مقامات دولت بلژیک نیز سر این موضوع اختلاف نظرهایی وجود دارد.

پوچدمون در حال رایزنی در بروکسل بود که حکم جلب و بازداشتش از سوی دادگاه عالی اسپانیا صادر شد. هنوز مشخص نیست با وجود اختلافاتی که سر اعطای پناهندگی به پوچدمون وجود دارد، بروکسل راضی به این کار می‌شود یا خیر؛

از سوی دیگر این سوال نیز مطرح است که آیا مقدمات بازگشت وی به کاتالونیا از سوی این منطقه و مادرید فراهم می‌شود یا خیر. اما به نظر می‌رسد با وجود تقابل تمام و کمال پوچدمون با مادرید در یک ماهه اخیر نشانی از بهبود پذیرش وی در اسپانیا حداقل در آینده نزدیک دیده نمی‌شود.

● پوچدمون رهبری بی‌مسئولیت یا استقلال‌طلب

۲۱ ماه پیش از آنکه رفراندوم جدایی کاتالونیا برگزار شود، رهبران اتحادیه اروپا ضمن ابراز مخالفت با جدایی کاتالونیا از اسپانیا، کارلوس پوچدمون را رهبری بی‌مسئولیت خواندند که به دنبال برگزاری رفراندومی است که نه تنها از سوی دادگاه قانون اساسی اسپانیا با آن مخالفت شده است بلکه با سرکوب شهروندان معترض حامی استقلال از سوی پلیس نیز همراه شده است. بیش از ۹۰ درصد از کسانی که در رفراندوم جدایی کاتالونیا شرکت کردند به جدایی رای دادند اما درصد مشارکت در این رفراندوم تنها ۴۳ درصد از واجدان شرایط بود؛ عددی که کمتر از رقم استاندارد مشارکت در انتخابات به شمار می‌رود. در آن زمان پوچدمون اعلام کرد که از اینکه بازداشت شود و به زندان برود ترسی ندارد، وی همچنین از اتحادیه اروپا خواست که میان بارسلونا و مادرید میانجیگری کنند؛ درخواستی که البته با مخالفت نخست‌وزیر اسپانیا مواجه شد. پوچدمون با وجود صدور حکم بازداشتش از سوی مادرید اما خواستار اتحاد احزاب سیاسی طرفدار جدایی در منطقه کاتالونیا برای شرکت در انتخابات پارلمانی زودهنگامی است که قرار است در این منطقه برگزار شود. وی همچنین تاکید کرد که قصد دارد از بلژیک در این انتخابات مشارکت کند و مسیر حرکت این منطقه به سمت جدایی را ادامه دهد.



در سال ۲۰۰۸، طرح روی جلد این هفته نامه باراک اوباما را که در آن زمان نامزد حزب دموکرات برای انتخابات ریاست جمهوری بود، با دستار و ردای عربی نشان داد که در دفتر بیضی شکل رئیس‌جمهور آمریکا ایستاده است در حالیکه تصویر اسامه بن‌لادن، قاتل گرفته، زینت‌بخش دفتر است و پرچم ایالات متحده نیز در آتش می‌سوزد.

روزنامه‌نگاران

لیبرالیسم ادبی

دموکرات‌های هوادار ادبیات در آمریکا چه مجله‌ای را می‌خوانند؟

احسان پناه‌بر

روزنامه‌نگار

خوانندگان عادت دارند ادبیات را از لابه‌لای برگ‌های کتاب‌های قطور مطالعه کنند و از پرسه زدن در باغ پرشاخ و برگ آن لذت ببرند، اما نیویورکر این عادت را با نوآوری خود از سال ۱۹۲۵ بر هم زده است. این شهروند نیویورک، هفته‌نامه‌ای ادبی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی-اجتماعی به زبان انگلیسی است که به انتشار گزارش، مقاله، نقد ادبی، شعر، داستان، و هر آنچه به ادبیات، سیاست، و مسائل اجتماعی و فرهنگی مربوط است، می‌پردازد.

تاریخچه

مجله نیویورکر در ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۵ در شهر نیویورک متولد شد. هارولد راس و همسرش جین گرانت این نویاوه مطبوعات آمریکا را از دل روزنامه نیویورک تایمز متولد کردند. هارولد و جین که از گزارشگران روزنامه نیویورک‌تایمز بودند، در سرشان سودای تأسیس مجله‌ای فکاهی را می‌پروراندند که از دیگر نشریات فکاهی متمایز باشد. بنابراین، راس با راوول فلیشمن، سرمایه‌دار و کارآفرین آمریکایی شریک شد و شرکت انتشاراتی اف-آر (F-R) را تأسیس کردند. این مجله که قرار بود مجله‌ای طنز باشد، کم‌کم به جنگ ادبیات داستانی و دیگر شاخه‌های روزنامه‌نگاری همچون سیاست، اقتصاد، و مسائل اجتماعی بدل شد. نیویورکر که اکنون به درجه اعتباری در جامعه آمریکا دست یافته بود، با انتشار داستان کوتاه از نویسندگان سبک‌های متفاوت همچون جی. دی. سلینجر، جان آپدایک، آلیس مونرو، ولادیمیر ناباکوف، جان اوهارا، دوروتی پارکر، و بسیاری از نویسندگان جوان و جوانی نام بعد از جنگ جهانی دوم شهرت خود را صدچندان کرد و به ادبی‌ترین نشریه ایالات متحده تبدیل شد. راس توانست تا سال ۱۹۵۱ به عنوان سردبیر به ویرایش مطالب بپردازد و آن‌ها را منتشر کند. در سال‌های نخستین انتشار، نیویورکر هفته‌ای دو یا سه داستان کوتاه منتشر می‌کرد، اما در هر شماره اکثفا کرده است.

این مجله اگرچه مبلغ رویکرد خاصی در ادبیات است (ادبیات مدرنیسم)، اما تنوع انتشار داستان‌ها و نوشته‌ها در آن از نقاط قوت آن محسوب می‌شود. این تنوع طیفی از روایت‌های دورنگرانه جان آپدایک و سوررنالیسم دونالد بارتم گرفته تا روایات پست‌مدرن و حتی ترجمه از زبان‌های دیگر را در بر می‌گیرد. این تنوع چنان بوده است که کورت وانه‌گت، نویسنده پست‌مدرن آمریکایی و خالق رمان علمی-تخیلی و پست‌مدرن «سلاخ‌خانه شماره ۵»، در وصف نیویورکر معتقد بود که نیویورکر ابزاری موثر برای رساندن صدای نویسندگان به گوش خوانندگان با سلاقی متنوع است. هفته‌نامه نیویورکر همچنین به انتشار مقالات غیرادبی نیز پرداخته است؛ به طوری که گفته می‌شود برخی اوقات نزدیک به هفتاد درصد مقالاتش غیرادبی هستند که شامل مجموعه‌ای از موضوعات متفاوت اعم از اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی می‌شود. از نام‌آورترین افرادی که به انتشار مقالات غیرادبی در نیویورکر می‌پرداختند

می‌توان نام دیوایت مک دونالد (فیلسوف و منتقد اجتماعی آمریکایی) و هانا آرنت (فیلسوف سیاسی و مورخ شهیر آلمانی آمریکایی) را یافت. همین نام‌ها کافی است تا بتوان تاریخ ۹۰ساله نیویورکر را پر بار تلقی کرد.

ساختار سازمانی

هفته‌نامه نیویورکر در سال ۱۹۲۵ تحت شرکت F-R تأسیس شد و سردبیری آن را یکی از موسسین آن، هارولد راس بر عهده گرفت. این مجله هم اکنون به عنوان بخشی از شرکت کوندی نست که زیرمجموعه انتشارات ادونس - ناشر شمار بسیاری نشریه، وبگاه، و نرم‌افزار- است اداره می‌شود. شعبه‌های اصلی کوند نست در نیویورک، شیکاگو، میامی، مادرید، میلان، توکیو، لندن، پاریس و هم چنین مسکو قرار دارد. در زمان مدیریت راس بر هفته‌نامه نیویورکر، وی توانست استعدادهای ادبی آمریکا را گرد خود آورد و بعضاً اولین آثار آن‌ها را به چاپ برساند. این امر نشان از عزم جزم وی برای خلق نشریه‌ای داشت که شیوه‌ای جسورانه را برای متمایز بودن انتخاب کرده بود. نویسندگان شهیر دنیای انگلیسی‌زبان از جی.دی. سلینجر خالق «ناطور دشت» گرفته تا ولادیمیر ناباکوف، جان اوهارا، دوروتی پارکر، و دیگران بعد از جنگ جهانی دوم با نیویورکر خود را مطرح کردند. هدف راس در واقع این بود تا با زبانی غیررسمی به انتشار مطالب طنز و داستان از هر ژانری بپردازد. وی در نظر داشت تا از تمرکز بر جنبه‌های کلاسیک هنر و ادبیات و جنبه‌های روشنفکری آن پرهیز کند و نسبت به انتشار داستان‌های جبرگرایانه و جنبه‌های اجتماعی آگاهانه در مطالب نشریه بدبین بود چراکه وی آن‌ها را «غم‌آلود و ترسناک» توصیف می‌کرد. در مجموع وی تا لحظه مرگ خود در سال ۱۹۵۱، ۱۳۹۹ مطلب را ویرایش و به چاپ سپرد. وی ویلیام شاون را به سمت سردبیری بعد از خود منصوب کرد، و شرکت F-R نیز این موضوع را پذیرفت. شاون ابتدا به عنوان دستیار سردبیر در

نیویورکر مشغول به کار شده بود، اما چند هفته بعد از مرگ راس، به عنوان سردبیر منصوب شد. رویکرد شاون با سلفش، راس، بسیار متفاوت بود؛ اگرچه راس سعی داشت مرتب به همکاران نشریه نامه بنویسد، شاون به هیچ وجه دوست نداشت تا سیاست‌هایش را با کسی در میان بگذارد، چه برسد به اینکه از طریق نامه باشد. وی نوشته‌های نویسنندگان را خریداری می‌کرد و برای سال‌ها، و شاید هیچ وقت، منتشر نمی‌کرد. در زمان سردبیری وی، نویسندگان از هر طیف و مسلک و مرامی، و با هر نوع سبک و ژانری موفق شدند تا در نیویورکر مطلب بنویسند. وی تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۲ در نیویورک، دومین سردبیر نیویورکر بود. پس از وی رابرت گاتلیب به سمت سردبیری این نشریه رسید. از وی به عنوان یکی از پرکارترین ویراستاران انگلیسی‌زبان در نیمه دوم قرن بیستم یاد می‌شود. پس از وی، تینا براون نیز به مدت ۶ سال و از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸ به سمت سردبیری این مجله رسید. دیوید رمنیک سردبیر کنونی و پنجمین نفری است که به این سمت انتخاب شده است. وی به خاطر نگارش کتاب «آخرین روزهای امپراتوری شوروی» موفق به دریافت جایزه پولیتزر شده است. وی از سال ۱۹۹۸ تا کنون سردبیر نیویورکر است. میان منتقدان مطرح نیویورکر می‌توان به نام‌های آشنایی همچون سیمور هرش (روزنامه‌نگار مطرح و برنده جایزه پولیتزر)، سوزان اورلان (رمان‌نویس و منتقد ادبی آمریکایی)، نت هنتاف (رمان‌نویس و روزنامه‌نگار آمریکایی)، و ویلیام فینه‌گان (روزنامه‌نگار و نویسنده ادبی) اشاره کرد.

ساختار و محتوا

هفته‌نامه نیویورکر با محتوای مقالات و یادداشت‌ها، و کارتون‌های سیاسی، اجتماعی-فرهنگی، ادبی، هنری، و فکاهی و طنز در قطع نامه‌ای (لتر) منتشر می‌شود. تعداد شمارگان این نشریه ۱۲۳۶۰۴۱ است که بیشتر آن در ایالات متحده آمریکا توزیع می‌شود. اگرچه بیشتر مصاحبه‌ها و همچنین مناسب‌های مطرح‌شده در نیویورکر مربوط به فرهنگ و زندگی شهر نیویورک است، در سراسر ایالات متحده و همچنین سطح دنیا خوانندگان بسیاری دارد. نیویورکر برای طرح‌های روی جلد و موضوعات بدیع‌اش، طرح نظرات خود درباره فرهنگ عامیانه و غیرعادی آمریکایی، توجه‌اش به داستان‌های مدرن با گنجاندن داستان کوتاه و نقد و بررسی ادبی، راستی‌آزمایی مطالب (بررسی میزان صحت و اعتبارسنجی ادعاهای یک متن غیرداستانی با حقایق موجود می‌پردازد)، ویرایشگر نسخه‌بردار (فرآیند مرور و تصحیح متن‌های نوشته‌شده برای بالا بردن دقت و صحت، هماهنگی با هدف و اطمینان از اینکه بدون خطا، از قلم افتادگی، مغایرت و تکرار است. در محتوای چاپ‌شده نشریه، ویرایش کپی قبل از تایپ کردن و مجدداً بعد از غلط‌گیری یعنی آخرین مرحله ویرایش انجام می‌شود، و کارتون‌های بدیع و منحصر به فرداش معروف است. شاید مهمترین مشخصه نیویورکر کارتون‌ها و کاریکاتورهای آن معروف به کارتون گاگ (پی‌درپی) باشد. این نوع کارتون به گونه‌ای است که یک داستان مصور به شکل متوالی و درآمیخته

اغلب با نوشته یا اطلاعاتی بصری یک قاب به نمایش درمی‌آید. کارتون گاگ از کنار هم گذاشتن قطعات متوالی از تصاویر تشکیل شده و معمولاً در آن از ابزارهای نویسه‌ای چون ابر گفتاری، شرح‌ها و جلوه‌های صوتی (نام‌آوا) برای نشان دادن گفت‌وگوها، تعریف داستان یا دیگر اطلاعات استفاده می‌شود.

نیویورکر به شکل منحصر به فردی از سبک حروف Ivin برای درج نام نویسندگان و عنوان نوشته‌ها استفاده می‌کند. در بدنه نوشته‌ها نیز از سبک Caslon استفاده می‌کند. نکته‌ای که در حروف‌نگاری این هفته‌نامه به چشم می‌خورد استفاده از الفبای دونقطه (ä, ö, ü) برای واژه‌هاست (برای مثال در کلماتی reelected, preëminent, coöperate) این مورد دیده می‌شود). این کار در نوشتار انگلیسی غیر مرسوم است. از ویژگی‌های منحصر به فرد نیویورکر، طرح روی جلد آن است که عموماً به شکل نقاشی است (تقریباً برای طرح روی جلد و همچنین تصویر نویسندگان نیویورکر از عکس استفاده نمی‌شود و به جای آن بیشتر از نقاشی و آواتار استفاده می‌شود) و به پرونده اصلی مجله مربوط می‌شود.

برخی مطالب منتشرشده در نیویورکر تاکنون الهام‌بخش فیلم‌های سینمایی زیادی بوده‌اند. به عنوان مثال، فیلم سینمایی شناگر (۱۹۶۸) به کارگردانی فرانک پری از روی رمان «در کمال خونسردی» نوشته ترومن کاپوتی از نویسندگان مطرح نیویورکر ساخته شد. همچنین فیلم سینمایی «قتیاس» (فیلم ۲۰۰۲) با الهام از رمان «دزد ار کیده» اثر سوزان اورلان، که به شکل پاورقی در نیویورکر منتشر شده بود، توانست جوایز مهم اسکار، گلدن گلوب، و بفتا را تصاحب کند. زندگی و کار نویسندگان نیویورکر نیز بعضاً به شکل فیلم‌های سینمایی درآمده‌اند: فیلم سینمایی «خانم پارکر و محفل شرور» (یا خانم پارکر و دور باطل) (۱۹۹۴) درباره زندگی دوروتی پارکر است که از نویسندگان مطرح قرن بیستم و نیویورکر محسوب می‌شود. فیلم سینمایی

کاپوتی (۲۰۰۵) به زندگی ترومن کاپوتی و فیلم سینمایی هانا آرنت (۲۰۱۲) نیز به زندگی هانا آرنت، هر دو از نویسندگان مطرح نیویورکر، می‌پردازد. خود هفته‌نامه نیویورکر نیز موضوع فیلمی با عنوان «خیلی کمی جسدی» (۲۰۱۵) به کارگردانی لیا ولکاک بوده است که در آن به پشت‌پرده ساخت و پرداخت کارتون‌های منتشرشده در نیویورکر می‌پردازد.

ختمشلی

این مجله از نظر اجتماعی-اقتصادی لیبرال است و در صحنه سیاسی ایالات متحده همواره از حزب دموکرات حمایت کرده است، به طوری که در انتخابات ۲۰۰۴ از جان کری دموکرات در مقابل جورج بوش جمهوری‌خواه، در انتخابات ۲۰۰۸ از باراک اوباما دموکرات در مقابل جان مک کین، در انتخابات ۲۰۱۲ از اوباما در مقابل میت رامنی جمهوری‌خواه، و در ۲۰۱۶ از هیلاری کلینتون دموکرات در مقابل دونالد ترامپ جمهوری‌خواه حمایت کرد.

جنگال‌ها

طرح‌های روی جلد نیویورکر به نظر بیشتر از مطالب داخل آن جنگال آفریده‌اند. در سال ۲۰۰۸، طرح روی جلد این هفته‌نامه باراک اوباما را که در آن زمان نامزد حزب دموکرات برای انتخابات ریاست‌جمهوری بود، با دستار و ردای عربی نشان داد که در دفتر بیضی شکل رئیس‌جمهور آمریکا ایستاده است در حالی که تصویر اسامه بن‌لادن، قاتل گرفته، زینت‌بخش دفتر است و پرچم ایالات متحده نیز در آتش می‌سوزد. این کارتون روی جلد زیاد به مذاق آمریکایی‌های دوآتشه‌خوش نیامد و حتی صدای رقیب اوباما، سناتور جان مک کین را هم درآورد. آن‌ها این موضوع را هجو پرچم آمریکا و همچنین «سیاست ترس» ایالات متحده قلمداد کردند و نشریه را به تضعیف قدرت رئیس‌جمهور بعدی ایالات متحده متهم کردند. کارتون‌ها و کاریکاتورهای این نشریه نیز بعضاً جنگال‌برانگیز بوده‌اند. برای مثال در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶، نیویورکر با انتشار شمار بالایی از کارتون‌ها علیه دونالد ترامپ، نامزد جمهوری‌خواه، باعث شد تا هواداران ترامپ این اقدام نیویورکر را «خوشنود علی وی» قلمداد کنند و نشریه را به اغراق و مغالطه متهم کردند. باید نیویورکر را هفته‌نامه‌ای تاثیرگذار در دنیای مطبوعات جهان قلمداد کرد؛ هفته‌نامه‌ای که از مطالب طنز و فکاهی کار خود را آغاز کرد؛ به انتشار نقد ادبی، داستان، و شعر رسید؛ و اکنون در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی-فرهنگی نیز مطلب منتشر می‌کند. مطبوعات شهروند نیویورک همچون نیویورک‌تایمز، وال‌استریت ژورنال، نیویورک‌پست، و نیویورکر هر کدام توانسته‌اند به شکلی موثر دنیای روزنامه‌نگاری و مطبوعات را سربلند نگه دارند. شاید دلیل شهرت و قدمت این قبیل نشریات را بتوان در مدیریت صحیح و حرفه‌ای، نوآوری و خلاقیت، و صحت و دقت در ارائه مطالب دانست. نیویورکر دست کم توانست نویسندگان گمنام ادبیات را معرفی کند و همچون مدرسه ادبیات و نویسندگی از آن‌ها غول‌های ادبیات بسازد. جی.دی. سلینجر و جان آپدایک از دانش‌آموختگان همین مدرسه بودند.





آب، مشکل اول ایران است

وطن تشنه

روحانی زنگ پایان سد سازی را به صدا درآورد

◀ **زینب کوهیار** خبرنگار گروه اقتصاد

«بحرانسی»، «خطرناک» و «جنگ در آینده‌ای نزدیک» تبدیل به کلید واژه‌های رایج در اخبار و مطالب مربوط به آب شده است. دو دهه از خلق شخصیت‌های عروسکی و شعرخوانی در تبلیغات تلویزیونی برای صرفه‌جویی در مصرف آب توسط شهروندان می‌گذرد اما مسئله آب، مثل بیست سال پیش و البته بیش از ۲۰۰۰ هزار سال پیش که داریوش در کنیه‌اش از اهورامزدا خواست ایران را از خشکسالی دور نگه دارد، جدی است و شاید حتی جدی‌تر از آن روزگار. در بستر فضای مجازی کمپین‌های مردمی مختلفی برای تشویق مردم به صرفه جویی در مصرف آب و نجات دریاچه‌های بزرگ و کوچک در حال خشک شدن ایران شکل گرفته است. مناطق مرکزی مثل اصفهان، مناطق شمالی مثل ارومیه و مناطق جنوبی مثل سیستان و بلوچستان همه درگیر مسئله کم‌آبی شده‌اند. زمین‌هایی که روزی کف

دریاچه‌ای بودند یا بستر رودخانه‌ای، به زمین‌های خاکی و خشک ایران اضافه می‌شوند. هرچند دنیا هرازچندگاهی خبر می‌دهد که روزی جایی زیر آب می‌رود اما در مورد ایران وضعیت متفاوت است. در ایران این آب است که آب می‌رود و زمین است که از زیر آب بیرون می‌آید.

● دشمن بزرگ

عیسی کلانتری، دبیر سابق ستاد احیای دریاچه ارومیه در روزهای آغاز فعالیتش در سمت جدید در سازمان حفاظت از محیط زیست گفت: «اگر مصرف آب در ایران کنترل نشود، ایران نابود می‌شود و ۷۰ درصد مشکل کشور آب است.» به گفته کلانتری مصرف آب ایران باید ۵۰میلیون متر مکعب کاهش پیدا کند. پیش از او اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس‌جمهور از این خبر داده بود که دولت یازدهم یعنی دولت اول حسن روحانی، تنها یک بار و با اجازه رهبر معظم انقلاب از صندوق توسعه ملی برداشت کرده و این برداشت هم برای حل مشکل آب مناطق غربی کشور بوده است. به گفته معاون اول رئیس‌جمهور دولت برای تامین منابع آب

غرب کشور، هشت میلیارددلار از صندوق توسعه ملی برداشت کرده است.

این پایان داستان نیست. تقریباً تمام مناطق ایران با محدودیت آب روبه‌رو هستند و در چند مورد مردم در روستاها به خاطر آب با هم درگیر شدند، درگیری‌هایی که خبرگزاری‌ها آن را خونین گزارش کردند. شهرستان جغتای در استان خراسان رضوی در تیرماه سال جاری شاهد یکی از این درگیری‌ها بود. درگیری مردم معترض روستای شهرستانک شهرستان جغتای به حفر چاه برای آبرسانی به روستاهای پایین‌دست این شهرستان در تیرماه سال گذشته یک کشته و ۱۲ زخمی روی دست مردم گذاشت. یک سال پیش از این در مردادماه سال ۹۵، جنگ آب در استان چهارمحال و بختیاری بالا گرفت. اعتراض اهالی بلداجی به انتقال آب این منطقه به سفیددشت برای استفاده در کارخانه فولاد به کشته شدن یک نفر، مجروح شدن ۱۰۸ نفر و بازداشت ۷۰ نفر انجامید و حادثه معروف بلداجی را رقم زد. در مورد دیگر در همین استان، دو نفر دیگر به خاطر آب کشته شدند. در این مورد چوپان

سه نکته درباره سد و بزرگ‌ترین مصرف‌کننده آب ایران

بهینه‌سازی روش‌های آبیاری در اولویت است

به شدت افزایش پیدا می‌کند در حالی که در سیستم آبیاری قطره‌ای بااستفاده از فناوری امکان تنظیم میزان آبی که قطره قطره یا گیاه ریخته می‌شود وجود دارد. روش دیگر سیستم آبیاری بارانی است. سال‌ها پیش که به آمریکا سفر کرده بودم و از هواپیما زمین را نگاه می‌کردم متوجه شدم که مزارع اطراف شهر لس آنجلس گرد است. علت گردساختن مزارع استفاده از روش بارانی در آبیاری آن است. در این روش شلینگ آبیاری متصل به یک لوله در ارتفاع مشخصی در قطر دایره می‌ایستند و زمین را آبیاری می‌کند. روش دیگر، سیستم مه‌پاش است که با نام افشانه‌ای هم شناخته می‌شود که در آن با ایجاد رطوبت مه‌مانند، آبیاری مزارع انجام می‌شود. بهینه‌سازی آبیاری در زمینه کشاورزی بهتر از سدسازی در شرایط فعلی است. در حال حاضر رئیس‌جمهور اعلام کرده است که ظرفیت ساخت سد در ایران مثل گذشته وجود ندارد. به نظر من حتی اگر این ظرفیت وجود هم داشت نباید به آن اتکا می‌کردیم. سدها در شرایط فعلی نه‌تنها کمک‌کننده نیستند بلکه تنها جلوی آب را می‌گیرند. و جنگل‌ها و دهکده‌ها را از بین می‌برند. روستای واریان در استان البرز یک نمونه از دهکده‌هایی است که با ایجاد سد زیر آب رفته است. پس از پی‌ریزی سد امیرکبیر، برای ارتباط با این روستا باید با قایق از روی دریاچه سد کرج عبور کرد. با توجه به معضلاتی مثل این، دولت چاره‌ای جز بهینه‌سازی مصرف در کشاورزی ندارد و اصلاح روش‌های آبیاری در اولویت است.

رئیس دولت دوازدهم در جلسه رای اعتماد وزیر نیرو در مجلس شورای اسلامی از این گفت که دست ما در سدسازی مثل گذشته باز نیست. درست است، چهارسال پیش، زمانی که چیت‌چیان به وزارت نیرو رسید از این گفت که اگر لازم باشد، باید سدها را خراب کرد. البته در شرایط فعلی نیازی به تخریب سدها نداریم بلکه باید مصرف در

◀ **اسماعیل کهرم**یوم شناس

کافی است آمار و ارقام مربوط به میزان بارش و مصرف آب در بخش‌های مختلف را بررسی کنید تا به راحتی به این سوال پاسخ دهید که دولت روحانی باید سیاست‌های مربوط به مدیریت آب را بیش از همه به چه زمینه‌ای معطوف کند. ایران سالانه ۲۲۰ میلیارد مترمکعب آب به دست می‌آورد. به برکت میزان بارش باران ایران در بین دیگر کشورهای خاورمیانه و همسایه‌ها از دریافتی آب قابل توجهی برخوردار است. ما در این زمینه نسبت به پاکستان، افغانستان، ترکمنستان و ترکیه جایگاه بهتری داریم و بیشترین نزولات آسمانی را دریافت می‌کنیم. ۹۲ تا ۹۳ درصد از آب دریافتی در سرزمین ایران در بخش کشاورزی مصرف می‌شود. پنج درصد از آب دریافتی به صنعت اختصاص دارد و تنها سه درصد از ذخایر آب به مصرف شرب اختصاص دارد. آمار گویای این است که میزان مصرف آب در بخش شرب و صنعت ناچیز است و نمی‌توان به آن دست زد اما بخش کشاورزی به عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده آب کشور باید پیشتاز صرفه جویی قرار بگیرد و برای مدیریت منابع آب در این زمینه برنامه‌ریزی کنیم. دولت دوازدهم اگر می‌خواهد از ابعاد و زوایای چالش آب بکاهد باید سیاست‌هایش را در راستای تحقق مدیریت منابع در بخش کشاورزی تنظیم کند و تلاش کنیم در سال‌های پیش رو دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سفره‌های آب زیرزمینی را پر کنیم.

بهینه کردن روش‌های آبیاری یکی از راه‌های مدیریت مصرف در بخش کشاورزی است. اکنون در بیشتر زمین‌های کشاورزی سیستم آبیاری غرق آبی یا کرتی را پیاده می‌کنند. در این سیستم مصرف آب

روستای «رجنک» به زمین روستای «کتک» رسیده و آب خوردن گوسفندانش از چشمه آب این روستا، خشم مردم را برانگیخته بود. دوسال پیش از این، یعنی در سال ۹۳ رسانه‌ها از وجود روستایی در شهرستان سراوان خبر داده بودند که تنها نیم‌ساعت در طول هفته آب دارد؛ روستایی به نام دهک که جنگ آب در آن چهار قربانی گرفته بود. تنش‌های اجتماعی ناشی از بحران کم آبی هنوز شهرها را درگیر نکرده است اما شواهد نشان می‌دهد که بعید نیست تشنگی به زودی پاشنه دروازه شهرها را از جای درآورد. به گفته رئیس کمیته صیانت از آب استان چهارمحال و بختیاری این استان به عنوان سرچشمه زاینده‌رود و کارون با بحران کم‌آبی روبه‌رو شده است. معاون هماهنگی امور عمرانی استاندار قزوین اعلام کرده که معضل کم‌آبی به مهم‌ترین چالش استان قزوین تبدیل شده است. نشست زمین در اصفهان و ترک در بنای ساختمان‌ها نشان می‌دهد که خطر کم آبی در استان اصفهان جدی است. استاندارد کردستان سال گذشته اعلام کرد که دو شهر این استان به کم آبی دچار شده‌اند و به گفته

مسئولان استان خراسان رضوی، تنش آبی تا سال ۱۴۰۰ گریبان ۵۳ شهر این استان را خواهد گرفت. درگیری‌های ناشی از جنگ آب مثل یک جنگ تمام‌عیار جان و مال و تمام دارایی مردم را تهدید می‌کند بنابراین کم‌آبی تنها یک بحران نیست بلکه ریشه شکل‌گیری هزاران بحران دیگر در جامعه ایران خواهد بود.

اکنون این دولت روحانی است که باید برای کاستن از ابعاد فاجعه‌آمیز بحران آب و پیشگیری از بروز بحران‌های بعدی یا پیامدهایش چاره‌اندیشی کند. حسن روحانی در جلسه رای اعتماد به وزیر پیشنهادهی نیرو (اردکانیان) از چالش بزرگ دولت سخن گفت. به گفته روحانی انرژی و برق هم مهم است اما مشکل اول ایران امروز «آب» است و اردکانیان به دلیل مهارت، تخصص و دانشی که در زمینه مسئله آب داشته برای به دست گرفتن سکان وزارت نیرو معرفی شده است. روحانی در این جلسه گفت: «اگر در مصرف آب کشاورزی که ۹۰ و ۸۵ درصد است بتوانیم ۱۰ تا ۲۰ درصد صرفه‌جویی کنیم دست ما باز می‌شود و این امکان‌پذیر است.» «آمار، ارقام و اطلاعات ما کاملاً باید به‌روز

آب را باید در کنار خاک، انرژی و پسماند مدیریت کرد

آب تنها نیست

آب و مدیریت آن در آینده فکر کرده است، جای امیدواری است. روحانی در مجلس گفت که آب مسئله اصلی است و یحی در اولویت بودن آب نیست اما مهم این است که چالش آب را چطور حل کنیم. در این زمینه نباید نگاه بخشی داشت بلکه باید عوامل مختلف و موثر را باهم دید. آب تنها نیست بلکه دیگر حوزه‌ها هم به آن مربوط است که باید در مدیریت مصارف آب، تمام این حوزه‌ها را در نظر گرفت. همه این‌ها لزوم هماهنگی بخش‌های مختلف را ایجاب می‌کند. وزیر نیرو با ویژگی‌های لازم برای مدیریت آب و رویایی با چالش آب انتخاب شده است اما انتظار این است که دیگر وزرا به ویژه وزرای که از کابینه دولت یازدهم در دولت دوازدهم باقی ماندند هم به این هماهنگی تن دهند. وزرا در چارچوب سیاست‌های کلان کشور حرکت می‌کنند و امیدواریم در این مورد هم با پیروی در سیاست‌های کلان هماهنگ با یکدیگر عمل کنند. وزیر جهاد کشاورزی بر اساس همین سیاست‌ها امنیت غذایی و خودکفایی در تولید بعضی محصولات کشاورزی را دنبال کرده است. اگر سیاست‌های کلان در راستای هماهنگی بخش‌ها و مدیریت منابع آب شکل بگیرد، به طور حتم تمام وزارتخانه‌ها مکلف به انجام آن خواهند شد و به نتایج بهتری می‌رسیم. لزوم هماهنگی هرچه بیشتر وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و ارگان‌های دولتی و خصوصی به دلیل ارتباط و درهم تنیدگی مسئله آب با تغییرات اقلیمی، گازهای گلخانه‌ای، انرژی و غذا و پسماندهاست. اگر همانطور که در برنامه وزیر آمده به این مسائل در ارتباط با یکدیگر نگاه کنیم، به دید وسیع‌تری در حل بحران‌ها و چالش‌های زیست محیطی و اقتصادی خواهیم رسید.

بین‌المللی وزیر فعلی نیرو به نظر می‌رسد او در زمینه مدیریت آب به مسائل مهم دیگر هم توجه خواهد کرد. هماهنگی با وزرای دیگر بخش‌ها از مهم‌ترین موضوعاتی است که اردکانیان قصد دارد با تأکید بر شکل‌گیری شورای عالی آب به آن بپردازد. دیگر نکته امیدوارکننده این است که اردکانیان خاک، انرژی، آب و پسماند را در کنار هم می‌بیند. این هم‌وصلی و پیوند این عناصر با هم در برنامه او مورد نظر قرار گرفته است و همین مسئله باعث خواهد شد تا وزرا و مسئولان دستگاه‌های درگیر در هر یک از این زمینه‌ها برای حل معضلات پیش رو با یکدیگر همکاری کنند.

مهم‌تر از مدیریت منابع آب، مدیریت به‌هم پیوسته آب، خاک، انرژی و پسماند است به این معنی که اجزا و عناصر موثر در یک سیستم همه باهم دیده شود. با توجه به برنامه‌ای که اردکانیان ارائه کرده و سوابق کاری او، به نظر می‌رسد که وزیر نیروی دولت دوازدهم بر این مسئله اشراف دارد. همه این‌ها باعث امیدواری نسبت به آینده خواهد بود اما اینکه تامین منابع مالی برای اجرای تمام برنامه‌هایی که وزیر به آن اصرار دارد چگونه انجام می‌شود، یک علامت سوال بزرگ است. یکی از راه‌حل‌های تامین مالی در این زمینه را می‌توان دخالت بیشتر بخش خصوصی و استفاده از امکانات بخش عمومی در اقتصاد در نظر گرفت تا هرچه بیشتر به توان مالی وزارتخانه یا دیگر نهادهای مسئول در زمینه مدیریت منابع آب اضافه شود.

خوشبختانه در شرایط فعلی فهم خوبی نسبت به مسئله آب در بین مسئولان شکل گرفته است. اینکه رئیس‌جمهور با در نظر گرفتن این مسئله در جلسه رای اعتماد وزیر سخنرانی کرده و حتی به ویژگی‌ها و سوابق وزیر پیشنهادی متناسب با چالش

◀ **محمدابراهیم رئیسی** کارشناس آب و انرژی

کم‌آبی چالش اصلی و انحصاری ایران نیست. معتمد که ایران، کم آب ندارد اما مشکل مدیریت منابع آب دارد. کم‌آبی مسئله‌ای است که تمام کشورها در دنیا با آن روبه‌رو شده و دست به گریبان‌اند اما اینکه چه کشوری می‌تواند به خوبی منابع آب را مدیریت کند مسئله است و بیش از هرچیز باید چگونگی مصارف آب را در نظر بگیریم. برای مدیریت منابع آب اقدامات سازه‌ای و غیرسازه‌ای می‌کنند. با این وجود یک سد بزرگ برای حفظ یک تالاب تخریب می‌شود. دیگر کشورها هم در مورد سدها همین رویه را در پیش گرفتند. در کشورهای توسعه‌افته‌ای مثل آلمان، سوئیس و ... سدی ساخته نمی‌شود یا اگر ساخته شود، به بزرگی سدهایی که در ایران می‌سازیم نیست. در ایران بیش از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳ سد وجود داشت اما تعداد سدها در سی و چندسال پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ۶۵۰ سد رسیده است. سدها آب را ذخیره کردند درحالی که دریاچه‌ها و رودخانه خشک شده‌اند و بسترهای طبیعی از آن آب محروم مانده‌اند. در نزدیکی دریاچه ارومیه ۳۶ بند سد ساخته شده است اما زمانی که از وزارت نیرو می‌خواهیم که آب را در دریاچه رها کند می‌گوید که امکان آن نیست و آب نداریم. در واقع آبی که باید دریاچه

ارومیه را پر کند پشت این سدها جمع شده است و ۳۰ میلیارد مترمکعب آن هم تبخیر می‌شود و به هوا می‌رود. این درحالی است که میزان تبخیر از آن آب محروم مانده‌اند. در نزدیکی دریاچه ارومیه ۳۶ بند سد ساخته شده است اما زمانی که از وزارت نیرو می‌خواهیم که آب را در دریاچه رها کند می‌گوید که امکان آن نیست و آب نداریم. در واقع آبی که باید دریاچه

کمبود آب بیش از ۴۰ درصد از جمعیت جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و پیش‌بینی می‌شود در سال‌های آینده این عدد افزایش یابد. برآورد شده است که ۷۸۳ میلیون نفر دسترسی به آب پاک ندارند و بیش از ۱.۷ میلیارد نفر در حال حاضر در حوضه‌های رودخانه زندگی می‌کنند که در آن مصرف آب از میزان پرشدن مجدد آن بیشتر است.

زمین

مایع حیات

نزدیک به یک میلیارد نفر دسترسی به آب پاک ندارند

آب تازه زندگی انسان را حفظ می‌کند و برای سلامتی او حیاتی است. آب کافی برای همه در زمین وجود دارد؛ با این حال، به علت اقتصاد بد یا زیرساخت ضعیف، میلیون‌ها نفر (بیشتر کودکان) مبتلا به بیماری‌هایی هستند که ناشی از کمبود آب، بهداشت و ایمنی ناکافی است. کمبود آب بیش از ۴۰ درصد از جمعیت جهان را تحت تأثیر قسار می‌دهد و پیش‌بینی می‌شود در سال‌های آینده این عدد افزایش یابد. برآورد شده است که ۷۸۳ میلیون نفر دسترسی به آب پاک ندارند و بیش از ۱.۷ میلیارد نفر در حال حاضر در حوضه‌های رودخانه زندگی می‌کنند که در آن مصرف آب از میزان پرشدن مجدد آن بیشتر است.

دسترسی به آب آشامیدنی سالم و خدمات بهداشتی مناسب برای سلامتی هر انسانی حیاتی است اما مزایای دیگری نیز دارد که به آسانی قابل شناسایی و قابل اندازه‌گیری (هزینهٔ اجتناب شده، زمان صرفه جویی شده) و ناملموس (راحتی، رفاه، عزت، حفظ حریم خصوصی و ایمنی) هستند

● سازمان ملل متحد و آب

سازمان ملل متحد مدت‌ها است که در جریان بحران جهانی ناشی از تامین آب نامناسب قرار دارد تا نیازهای روزافزون انسان‌ها به منابع آب (شامل نیازهای شخصی، تجاری و کشاورزی) را برآورده سازد.

کنفرانس آب سازمان ملل متحد (۱۹۷۷)، دهه بین‌المللی تامین آب آشامیدنی و بهداشت (۱۹۹۰–۱۹۸۱)، کنفرانس بین‌المللی آب و محیط زیست (۱۹۹۲) و اجلاس زمین (۱۹۹۲)، همه روی این منابع حیاتی تمرکز داشتند. این دهه به ویژه کمک کرد که ۱.۳ میلیارد نفر در کشورهای در حال توسعه به آب آشامیدنی سالم دسترسی داشته باشند.

● جشن «آب»

مجمع عمومی بین‌المللی سازمان ملل، برای کمک به بالا بردن آگاهی عمومی در مورد اهمیت آب برای زندگی، سال ۲۰۰۳ را «سال آب شیرین» اعلام کرد. همچنین در سال ۲۰۰۳، هیأت مدیران اجرایی (CEB)، یک سازو کار هماهنگ

بین اعضای سازمان ملل متحد برای همه مسائل مربوط به آب شیرین و بهداشتی به نام MDG ایجاد کرد. مجمع عمومی برای تقویت اقدام جهانی در راستای تحقق اهداف مربوط به آب در چشم‌انداز توسعه هزاره، سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵ را دهه اقدام برای آب یا «آب برای زندگی» اعلام کرد. این دهه از تاریخ ۲۲ مارس ۲۰۰۵ آغاز شد که از آن به بعد هر سال به عنوان روز جهانی آب نامیده می‌شود.

● حق آب

یکی از مهم‌ترین نقاط عطفی که اخیرا بسیار به آن پرداخته می‌شود، شناخته شدن ماه ژوئیه ۲۰۱۰ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در زمینه حقوق بشر برای آب و بهداشت بوده است. مجلس حق هر انسان را برای دسترسی به آب کافی برای استفاده شخصی و خانگی بین ۵۰ تا ۱۰۰ لیتر آب در هر نفر در روز تعیین کرد که باید امن، قابل قبول و مقرون به صرفه باشد یعنی هزینه‌های آب نباید بیش از ۳درصد از درآمد خانوار را در بر بگیرد و برای دسترسی به این میزان آب به جسم و سلامتی آن‌ها آسیبی نرسد یعنی فاصله منبع آب باید حداکثر در حدود ۱۰۰۰ متر از خانه باشد و زمان جمع‌آوری نباید بیش از ۳۰ دقیقه طول بکشد.

● اهداف MDG به زودی محقق می‌شود

اهمیت حیاتی آب در بسیاری از جنبه‌های سلامت، توسعه و رفاه انسان، منجر به ایجاد یک هدف مرتبط با آب در اهداف توسعه هزاره می‌شود.

یکی از اهداف این برنامه کاهش ۵۰درصدی افرادی که به آب سالم و ایمن دسترسی ندارند تا سال ۲۰۱۵ بود که تا حدودی محقق شده است. این‌ها نتایج برنامه‌ریزی‌ها هستند:

■ در حال حاضر ۹۱ درصد جمعیت جهان از یک منبع آب آشامیدنی بهتر استفاده می‌کنند.
■ ۲.۶ میلیارد نفر از سال ۱۹۹۰ به یک منبع آب آشامیدنی بهبودیافته دسترسی پیدا کرده‌اند.
■ ۹۶ درصد از جمعیت شهری جهان از منابع آب آشامیدنی بهبود یافته استفاده می‌کنند.
■ ۸۴ درصد از جمعیت روستایی از منابع آب آشامیدنی بهتر استفاده می‌کنند.
■ ۸ نفر از ۱۰ نفر هنوز بدون منابع آب آشامیدنی بهبود یافته در مناطق روستایی زندگی می‌کنند.
■ ۴۲ درصد از جمعیت کشورهای کمتر توسعه‌یافته از سال ۱۹۹۰ به منابع بهبود یافته آب آشامیدنی دسترسی داشته‌اند.

■ در سال ۲۰۱۵، ۶۶۳ میلیون نفر هنوز از منابع آب آشامیدنی کافی برخوردار نیستند.

● SDG ها و آب

سازمان ملل متحد اولویت دسترسی به آب و بهداشت را به عنوان یکی از اهداف توسعه پایدار خود قرار داده است. این ۶ هدف SDG ارتباطات واضح با سلامت، امنیت غذایی، تغییرات آب و هوایی، انعطاف پذیری به بلایای طبیعی و اکوسیستم (در میان بسیاری از مسائل دیگر) هستند. این ۶ هدف در راستای بهبود کیفیت آب و بهره وری استفاده از آب، حفاظت از اکوسیستم‌های مرتبط با آب مانند کوه‌ها، جنگل‌ها، تالاب‌ها، رودخانه‌ها، آبخوان‌ها و دریاچه‌ها، گسترش همکاری‌های بین‌المللی و حمایت از ظرفیت سازی در کشورهای در حال توسعه در فعالیت‌ها و برنامه‌های مرتبط با آب و بهداشت از جمله برداشت آب، نمک‌زدایی، بهره‌برداری آب، تصفیه فاضلاب، بازیافت و استفاده مجدد از فن آوری هستند.

● آب و امنیت

در سال ۲۰۱۱، شورای امنیت سازمان ملل متحد تغییرات آب و هوایی را به دلیل پیامدهای امنیتی آن به رسمیت شناخت و اعلام کرد که «آب» مایع خاموشی است



که تغییرات آب و هوایی در آن بیشترین تأثیر را داشته است.

بان‌کی‌مون، دبیرکل وقت در سازمان ملل متحد در سخنان خود در نشست تاریخی شورای امنیت سال ۲۰۱۱ گفت: «در سراسر جهان، صدها میلیون نفر در معرض خطر کمبود مواد غذایی و آب قرار دارند که این‌ها از ضروریات پایه‌های محلی و ملی و حتی ثبات جهانی هستند. رقابت بین جوامع و کشورها برای منابع کمیاب – به ویژه آب – منسوخ شدن راه‌های امنیتی قدیمی و ایجاد امکانات جدید در حال افزایش است.» بر اساس گزارش تحلیلی آب سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۳ به نام «امنیت آب و دستور کار جهانی آب»، آب به خودی خود یک خطر امنیتی است؛ و تصدیق ناامنی آب می‌تواند به عنوان یک اقدام پیشگیرانه برای درگیری‌ها و تنش‌های منطقه‌ای عمل کند. این گزارش می‌گوید امنیت آب می‌تواند در بلندمدت به دستیابی به صلح و امنیت منطقه‌ای کمک کند.

● آب، بهداشت و بهداشت

آب آلوده و فقدان بهداشت عمومی، تلاش‌ها را برای پایان دادن به فقر و بیماری‌های شدید در فقیرترین کشورهای جهان به خطر می‌اندازد. در حال حاضر، ۲,۴ میلیارد نفر در سراسر جهان وجود دارند که

از بهداشت و درمان بهبود یافته (تاسیساتی که با ایمن سازی، زباله‌های انسانی را از تماس یا محل زندگی انسان جدا می‌کند) استفاده نمی‌کنند. براساس برنامه نظارت مشترک سازمان بهداشت جهانی و یونسف برای تامین آب و بهداشت، تخمین زده شده که حداقل ۱۸ میلیارد نفر در سراسر جهان آب آشامیدنی آلوده می‌نوشند. حتی تعداد بیشتری از این مردم آبی را می‌نوشند که از طریق یک سیستم بدون محافظت کافی در برابر خطرات بهداشتی به آن‌ها تحویل می‌شود.

● حقایق کلیدی بهداشت:

■ از هر ۳ نفر، یک نفر از بهداشت و درمان بهبود یافته استفاده نمی‌کند

■ یک نفر در ۷ نفر به توالت دسترسی ندارد.

■ از سال ۱,۹۹۰, ۲.۶ میلیارد نفر به بهداشت و درمان قابل قبول دسترسی دارند.

■ در ۵ کشور به نام‌های هند، اندونزی، نیجریه، اتیوپی و پاکستان، ۷۵درصد مردم از نبود محل مناسب برای اجابت مزاج رنج می‌برند.

● آب آلوده و مرگ و میر کودکان

آب غیرقانونی و بهداشت و درمان ضعیف عامل اصلی مرگ و میر کودکان است. اسهال دوران کودکی با تامین آب ناسالم، بهداشت ناکافی، محل زندگی آلوده به عوامل بیماری‌های مؤثر و شیوه‌های بهداشتی نامناسب ارتباط دارد. تخمین زده می‌شود که اسهال موجب مرگ ۱.۵ میلیون کودک در هر سال می‌شود که بیشتر این کودکان زیر ۵ سال دارند و در کشورهای

در حال توسعه زندگی می‌کنند.

● بهبود بهداشت و مزایای اقتصادی

ارتباط بین نبود دسترسی به آب و بهداشت و اهداف توسعه روشن است و راه حل‌های این مشکل شناخته شده و مقرون‌به‌صرفه است. تحقیقات نشان می‌دهد که هر یک دلار سرمایه‌گذاری در بهداشت و درمان به طور متوسط از مصرف ۹ دلار در آینده و برای حل مشکلات ناشی از نبود آب جلوگیری می‌کند. این مزایا به طور خاص برای کودکان فقیر و جوامع محروم که به آب پاکیزه و صرف پول در راه‌های مناسب‌تر نیاز دارند، بیشتر است.

۹کشوری که در معرض خشکسالی هستند

در اینجا ۹ کشور که با مشکل کمبود آب مواجه هستند را به شما معرفی می‌کنیم:
۱برزیل
۸۰درصد منابع ذخیره آب سیستم کانتاریا که آب بیش از ۱۰ میلیون نفر را در منطقه پرجمعیت ساووپائولو تامین می‌کند، خالی است. تحلیلگران می‌گویند هر روز این ریسک وجود دارد که آب این منبع خالی شود. عامل اصلی این بی‌آبی، یک سیستم غیرعادی آب و هوا با فشار بالا در جنوب شرقی برزیل است. علاوه بر قرار گرفتن میلیون‌ها شهروند در معرض خطر، کمبود آب موجب شده است که بسیاری از شرکت‌ها مانع ارسال محصولاتشان به جاهای دیگر شوند.

۲ ایران

دریاچه ارومیه که بزرگ‌ترین دریاچه خاورمیانه است، خشک شده است. اگرچه دریاچه ارومیه از لحاظ فنی به وسیله سازمان

محیط زیست ایران محافظت می‌شود، اما آب و هوای بسیار خشک آنجا ته مانده آب در این دریاچه را هم خشکانده است و ما شاهد منظره کشتی‌هایی هستیم که در گل رها شده و زنگ می‌زنند.

رئیس‌جمهور ایران حسن روحانی، این وضعیت را مسئله امنیت ملی خوانده و وعده داده است که «آب را به ارومیه برگرداند».
۳ هند
ساکنان «بیچولیم» و شهرهای همسایه آن در غرب هند دیگر نمی‌توانند از لوله کشی رودخانه آب بگیرند. فشار کم آب از اوایل این هفته، شهر را در معرض کمبود شدید و هشدار جدی قرار داده است.

۴ ایالات متحده

خشکسالی در سراسر بخش غربی ایالات متحده، آب‌های سطحی آب را خشک کرده و آتش‌سوزی‌های متعددی را ایجاد کرده است. تمام مراتع دامداری در آن

منطقه از خشکسالی رنج می‌برند و بسیاری از جوامع روستایی گاهی دو یا سه ماه یک بار به آب آشامیدنی دسترسی دارند.

۵ چین

پروژه‌های زیرساختی برای تبدیل اراضی چین به زمین کشاورزی به همراه تغییرات شدید آب و هوایی، مقدار زیادی از تالاب‌های چین را از بین برده‌اند. از سال ۲۰۰۳، این کشور حدود ۳۴۰,۰۰۰ کیلومتر مربع – یعنی به اندازه کل مساحت کشور هلند – تالاب را از دست داده است. بخش عمده‌ای از برق چین توسط انرژی برق آبی تامین می‌شود و از دست دادن تالاب می‌تواند به معنای «خاموشی سراسری» برای کشور باشد، اتفاقی که حتی فکر آن هم در ذهن مردم این کشور ایجاد ترس می‌کند.

۶ اردن

اخیرا در اردن تظاهراتی در اعتراض به کاهش قدرت کشور به وجود آمده بود

که از نتایج غیرمستقیم کمبود شدید آب است. اردن اکنون بیش از ۶۰۰,۰۰۰ پناهنده سوری را در خاک خود دارد و از لحاظ منابع غذایی و بهداشتی تحت فشار بیشتری قرار دارد. شاهزاده اردن اخیرا هشدار داد که کمبود آب در کشور و همچنین در خاورمیانه می‌تواند منازعات خشونت آمیزی را ایجاد کند.

۷ آفریقای جنوبی

دولت آفریقای جنوبی سعی دارد تا جمعیت تشنه خود را سیراب کند. تحلیلگران هشدار می‌دهند که کمبود ملی آب می‌تواند شرایط دوران آپارتاید را دوباره به وجود آورد، روزهایی که تنها جوامعی خاص به منابع اساسی دسترسی داشتند. یک رئیس پیشین موسسه مهندسی عمران آفریقای جنوبی گزارش می‌دهد که از ۲۳۰ منطقه شهرداری در آفریقای جنوبی، ۷۹ منطقه آن هیچ

مهندس یا تکنسین شهرسازی ندارند. تنها ۴۵ منطقه با حضور مهندسين شهرسازی اداره می‌شود. کمبود آب، پروژه‌های توسعه این کشور را در معرض خطر جدی قرار داده است.

۸ لیبی

لیبی به طور مداوم به عنوان یکی از مکان‌های ناامن در جهان شناخته می‌شود. اخبار محلی نشان می‌دهد که امکان دارد منابع ناچیز آب در بنغازی و بسیاری از مناطق پرجمعیت لیبی تا پایان سال جاری خشک شود.

۹ کوزوو

کمبود باران و برف موجب شده است که دولت کوزوو در مقوله آب به مرز بحران برسد. سرتاسر کشور در حال تلاش برای تامین آب دو میلیون شهروند هستند و در طول سه دهه، امسال بدترین سال خشکسالی کوزوو است.

حداقل ۲۱ میلیون نفر در سراسر جهان هرساله در معرض طغیان رودخانه‌ها و مسیر سیلاب هستند. این تعداد می‌تواند تا سال ۲۰۳۰ به ۵۴ میلیون نفر افزایش یابد. تمام کشورهایی که بیشترین آمار خسارت ناشی از سیلاب رودخانه‌ها را دارند، کشورهای با کمترین میزان توسعه‌یافتگی یا کشورهای در حال توسعه هستند که باعث می‌شود آنها نسبت به تغییرات آب و هوایی و بلایای طبیعی آسیب‌پذیرتر شوند.

جنات از بی آبی

۱۲ شرکت محیط زیستی که در حل بحران آب دخیل هستند

زنگ هشدار کمبود آب در سراسر جهان به صدا درآمده است. با توجه به آمار داده شده در سال ۲۰۱۷، حدود ۶۶۳ میلیون نفر در سراسر جهان هیچ گونه دسترسی ایمنی به آب پاک و سالم برای آشامیدن و مصارف بهداشتی خود ندارند. دو سوم جمعیت جهان هر سال با حداقل یک ماه کمبود آب روبه‌رو می‌شوند. ایالات متحده به عنوان یک کشور ثروتمند، با بحران آب در زمینه زیرساختی مواجه است. در سال ۲۰۱۶، ۹ ایالت سطح قابل توجهی از سرب را در سیستم تامین آب مدارس خود گزارش دادند. آلودگی سرب و مس می‌تواند از صنعت غیر مسشولانه، لوله‌های فرسوده، سیستم‌های تصفیه آب ناناسب و سرمایه‌گذاری کم در زیرساخت‌های آب شهری باشد. خشکسالی و بلایای طبیعی می‌توانند دسترسی به آب آشامیدنی و بهداشتی را در هر جای دنیا قطع کنند.هائیتی به عنوان یک کشور «بدون سیستم لوله‌کشی» شناخته شده است که هنوز هم از زلزله فاجعه‌بار ۲۰۱۰ و بلایای طبیعی در سال‌های بعد از آن رنج می‌برد. به گفته سازمان جهانی آب، تنها یک‌چهارم از ساکنان هائیتی به توالت دسترسی دارند. شاید باور آن سخت باشد، اما منابع آب شیرین غنی در آمریکای شمالی مانند دریاچه مید در آریزونا و یا رودخانه کلرادو ممکن است به علت خشکسالی و آلودگی، قادر به حفظ کارکرد همیشگی خود در زندگی مردم و همچنین تجارت‌هایی که به آنها وابسته‌اند نباشند.

البته که میزان آب مصرفی روزانه ما در وضعیت آیندگان تاثیر می‌گذارد. در حال حاضر، با توجه به تحقیق WWF، سیستم‌های آبیاری غیر اصولی در مزارع حدود ۷۰ درصد



چند قدمی یک بحران

خشکسالی در سومالی. جیره بندی آب در رم. سیلاب در جاکارتا و توفان هاروی در هوستون. نیازی نیست شما یک هیدرولوژیست یا دانشمند متخصص مسائل آب باشید تا متوجه شوید جهان در بحران آب به سر می‌برد. هر سال در ماه اوت، متخصصان، نوآوران صنعت و محققان آب برای هفته جهانی آب و مبارزه با مسائل مهم آب در سواره زمین در استکهلم گرد هم می‌آیند. امسال محورهای اصلی صحبت آنها درباره این بود که چند عامل مهم دخیل در بحران آب را معرفی و راه‌های پیشنهادی برای مقابله با آن را به بحث و گفت‌وگو بگذارند.

۱ ما داریم آب و هوا را تغییر می‌دهیم، مناطق خشک را خشک‌تر می‌کنیم و بارش باران دیگر مثل سابق نیست

تغییرات آب و هوایی باعث گرم شدن زمین می‌شود و این گرمایش گرم‌ترین مناطق جغرافیایی جهان را بیشتر می‌سوزاند. در همان زمان، به دلیل پدیده تغییر ناگهانی آب و هوا به نام «گسترش Hadley Cell»، ابرها از استوا به سمت قطب حرکت می‌کنند. این پدیده، مناطق استوایی مانند مناطق جنوب صحرای آفریقا، خاورمیانه و آمریکای مرکزی را از آب زندگی‌بخش باران محروم می‌کند. به طور متناقض، این پدیده آب‌وهوایی

از آب شیرین جهان را مصرف می‌کنند که بیش از دو برابر بیشتر از سایر صنایع است. در مقابل، آب شهری تنها هشت درصد از مصرف جهانی را شامل می‌شود. شیوه‌های اشتباه آبیاری در کشاورزی می‌تواند به شیوه‌های مختلف به آب‌ها صدمه بزند و آلودگی را به رودخانه‌ها، جریان‌ها و دیگر اکوسیستم‌های آب شیرین هدایت کند. در این مقاله ۱۲ سازمانی که به طور مستقیم و غیرمستقیم در حل بحران آب دخیل هستند را معرفی می‌کنیم:

Water is life موسسه مردم‌نهاد Water is life، فیلترهای آب قابل حمل را تولید و توزیع می‌کند. اجزای داخل تولیدات آن عبارتند از: غشاء، کریستال یس‌دار و کربن فعال که برای از بین بردن باکتری‌ها و ویروس‌های مضر شامل تیفوئید، ویا، ای کلای و کاهش سایر ذرات مفید است. بنابراین مردم می‌توانند با خیال راحت از هر منبع آبی که در دسترس آنهاست، آب بنوشند. این شرکت همچنین در قالب کمپین‌های آموزشی و حتی یک بازی کامپیوتری که برای بچه‌ها طراحی کرده است، به مردم درباره اینکه چرا و چگونه باید آب مصرفی خود را قبل از نوشیدن از یک منبع ناشناخته تمیز یا فیلتر کنند آموزش می‌دهد.

Charity: Water هدف این بنیاد کمک به مردم برای دسترسی به آب پاکیزه است. موسس این مجموعه اسکات هریسون در طول سال از جامعه فناوری حمایت کرده و کارآفرینانی مانند سین پارکر و

مایکل بیرچ در تیم همکاری این سازمان هستند.

The human utility: Detroit water project این نهاد با پشتیبانی Y Combina- tor، TeeSpring و بنیاد Shuttleworth، به خانواده‌های کم‌درآمد برای پرداخت صورت‌حساب آب خود کمک می‌کند تا از قطع شدن آب و برق خانه‌های آنها جلوگیری کند.

WaterSmart نرم‌افزار WaterSmart به صنعت آب کمک می‌کند تا هر آنچه برای آخرین قطرات آب اتفاق می‌افتد به زبان ساده تجزیه و تحلیل شود، تقاضا را پیش‌بینی می‌کند و کمک می‌کند تا سرویس‌های ارتباطی با مشتریان در مورد همه چیز از جمله اختلال در سیستم آبرسانی خانگی تا سرویس‌های مختلف یا تغییرات نرخ، ارتباط برقرار کنند. WaterSmart با افزایش سرمایه هفت میلیون دلاری به علاوه ۲۱ میلیون دلار اولیه، در مسیر آگاهی دادن به مردم حرکت می‌کند.

Valor Water این برنامه که توسط Y Combinator پشتیبانی می‌شود، به استفاده‌کنندگانش این امکان را می‌دهد که میزان مصرف یکدیگر را به‌صورت آنلاین مشاهده کنند. این برنامه افزونه‌ای دارد که به وسیله آن مشخص می‌کند که در میان مشترکین آن برنامه چه کسی آب را هدر می‌دهد و چه کسی مصرف بهینه دارد. به کمک این برنامه می‌توان نرخ رشد مصرف آب را مورد مطالعه قرار داد و برای کنترل

آن سرازو کار مناسبی اتخاذ کرد. نهادهای محیط‌زیستی نیز می‌توانند در این برنامه همکاری کنند و شاهد نتایج خوبی درخصوص اهدافشان باشند.

TOTO شرکت TOTO تولیدکننده توالت‌های با کارایی بالا است که از سوی آژانس حفاظت از محیط‌زیست ایالات متحده به عنوان یک رهبر بهره‌وری آب نامگذاری شده است. توالت‌های شرکت پس از هر استفاده خود را به وسیله آب الکترولیز تمیز می‌کنند که این کار برای کم کردن مصرف آب در تعداد بالا و برای هر خانواده روش بسیار کارآمد و مقرون‌به‌صرفه‌ای است.

Pluto AI این شرکت که یکی از برترین‌های نوزدهمین دوره «۵۰۰ استارت‌آپ موفق در زمینه اطلاع رسانی برای آب» است، در حال توسعه یک برنامه کاربردی برای یادگیری علمی و اصولی در زمینه مدیریت آب است. Pluto.ai با استفاده از داده‌ها و یادگیری ماشینی، نارسایی‌های زیرساختی را پیش‌بینی می‌کنند و برای نظارت بر استفاده از آب شیوه‌هایی ارائه می‌دهد. در حال حاضر این شرکت در تلاش برای کاهش هزینه‌های عملیاتی دو شرکت از ۱۰ شرکت بزرگ آب در جهان است.

Imagine H2O شرکت Imagine H2O یک شرکت متمرکز در زمینه سرمایه‌گذاری برای آب

است که برای راه‌اندازی کسب و کارهای موفق توسط کارآفرینان عرصه آب «منابع، چشم‌انداز و بینش صحیح» مهیا می‌کند. این شرکت هرساله مراسمی برگزار می‌کند و در آن با جایز نوآورانه، از شرکت‌ها و کارآفرینانی که با تکنولوژی بهتری مشکلات آب را حل و فصل می‌کنند تقدیر می‌کند. برنده جشنواره امسال این شرکت، کمپانی Utilis است که از تصاویر ماهواره‌ای و تجزیه و تحلیل داده‌های بزرگ استفاده می‌کند تا منابع آب زیرزمینی را پیدا کرده و آنها را از دسترس غیراصولی مصارف تجاری خارج کند تا مردم بتوانند این آب را برای استفاده خانگی ذخیره کنند.

VPX Water Partners یک شرکت سرمایه‌گذاری در تورنتوی کانادا به نام شرکای آبXPV، تخصص خود را در زمینه راه‌اندازی استارت‌آپ‌ها در صنعت آب قرار داده که یکی از بخش‌هایی است که در هر کشوری برای آن برنامه‌ریزی‌هایی شده است. فعالیت‌های این شرکت شامل راه‌اندازی سیستم نظارت میکروبی LuminUltra، استفاده مجدد از آب به کمک ابزارهای طبیعی و تولیدکنندگان «شناندو»، یک پرورش‌دهنده گیاهان ارگانیک است که نسبت به روش‌های سنتی از ۹۰درصد آب کمتری استفاده می‌کند. اما در افزونه‌های نرم‌افزار این شرکت مکانی برای به اشتراک گذاشتن عکس‌های کاربران و تبادل اطلاعات در آن وجود ندارد.

بنیاد سیاره‌آب این بنیاد مردم‌نهاد سیستم‌های تصفیه آب

را در جوامع روستایی و مدارس سراسر جهان نصب می‌کند تا آنها بتوانند آب آشامیدنی تمیز و مطمئن داشته باشند. این سیستم که «برج آب» نامیده می‌شوند، ذرات مضر داخل آب را به دام می‌اندازند و باکتری‌ها و ویروس‌ها را از بین می‌برند و برای مصرف ۱۰۰۰ نفر، ۱۰،۰۰۰ لیتر آب سالم در روز تولید می‌کنند.

RWL Water شرکت RWL Water که در نیویورک قرار دارد، در سراسر دنیا تاسیسات دفع زباله و سیستم‌های تصفیه فاضلاب می‌سازد. این شرکت برای تأمین آب مشتریانی کار می‌کند که در مناطق دورافتاده جغرافیایی هستند اما برای امرار معاش و کسب و کار خود به آب نیاز دارند. اخیرا، RWL یک بخش از بازار آب در سائوپائولوی برزیل را بر عهده گرفت که در تلاش برای تأمین آب پاک برای حفظ ساکنان آنجا و تداوم مشاغل آنها پس از دو سال خشکسالی‌الینوبود.

Bill and Melinda Gates Foundation بنیاد بیل و ملیندا گیتس یک نهاد خیریه است که با پشتکار و قدرت زیادی در زمینه مبارزه با خطرانی که زندگی انسان‌ها را تهدید می‌کنند، فعالیت می‌کند. «چالش بهداشت و درمان» این بنیاد در خصوص انگیزه دادن به سازمان‌هایی است که وضعیت بهداشت و درمان در کشورهای توسعه‌نیافته و درحال توسعه را بهبود می‌بخشند. طبق تحقیقات این بنیاد، بهداشت و درمان صحیح به رشد بهتر و سریع‌تر اقتصادی و اجتماعی کمک شایانی می‌کند.



فقدان سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و فناوری‌های جدید آب‌محور است که از آب به عنوان یک عامل حیاتی استفاده می‌کنند. با وجود آب ارزان، چرا یک شرکت یا دولت‌ها در فناوری‌های صرفه جویی با هزینه‌های بالا سرمایه‌گذاری کنند، زمانی که آب ارزان‌تر از آن فناوری مورد نظر است؟ هنگامی که قیمت دریافت آب تمیز به هزینه واقعی خدمات خود‌نزدیک‌تر است، استفاده بهینه از آب اعمال خواهد شد و از سوی دیگر، سهم بقیه مردم به تناسب نیاز آن‌ها دشتشان خواهد رسید.

۶ خیلی هم دیر نشده است! در میان این هفت گناه مرگبار آب، اخبار خوبی هم وجود دارد: به لطف اطلاع‌رسانی همه‌جانبه و در سطوح وسیع درباره بحران آب، دولت‌ها، کسب‌وکارها، دانشگاه‌ها و شهروندان در سراسر جهان در حال بیدار شدن هستند و اقداماتی هم انجام داده‌اند. آن‌ها هر سال راه‌حل‌های بیشتری مانند استفاده از فاضلاب برای انرژی، استفاده از تصفیه مجدد برای بازگرداندن آب به مناطق خشک و کنترل سطح آب‌های زیرزمینی ارائه می‌دهند. با این حال، حتی بهترین راه‌حل‌ها هم خودشان به تنهایی اجرا نخواهند شد. در کنار آب شیرین، اراده سیاسی و همت عمومی منابعی حیاتی برای اطمینان از آینده‌ای پایدار برای همه است.

گذشته تا ۲۲ درصد از جنگل‌های اطراف خود را از دست داده‌اند. **۶ آب هدر می‌رود** اگر چه درست است که آب یک منبع تجدیدپذیر است، اما این نعمت خدادادی اغلب ساده انگاشته شده و هدر می‌رود. آبیاری سیلابی و خنک‌سازی به کمک آب در نیروگاه‌های حرارتی، نمونه‌هایی از روش‌های ناکارآمد هستند که از آب بیشتر از مقدار لازم استفاده می‌کنند. چیزی که بیشتر ملموس است، این است که همانطور که آب در دست‌رسمان را اسراف و آلوده می‌کنیم، از برخورد با این معضل نیز ناتوان هستیم. حدود ۸۰ درصد فاضلاب در جهان بدون هیچ‌گونه پاکسازی و یا استفاده مجدد در آینده در طبیعت رها می‌شود. در بسیاری از کشورها، دریافت آب آشامیدنی سالم و دست اول برای مصرف از تصفیه و استفاده مجدد از آب مصرف‌شده ارزان‌تر است که این باعث تخریب منابع آب می‌شود. این موضوع ما را به مسئله بعد ارجاع می‌دهد:

۷ قیمت‌گذاری اشتباه است در سطح جهانی، آب به طور قابل توجهی کم ارزش است. قیمت آن هزینه واقعی خدمات شامل استخراج، انتقال، تصفیه، انتقال مجدد در شبکه آبرسانی و هزینه‌های نگهداری تجهیزات مخصوص را نشان نمی‌دهد. این منجر به اشتباه در شیوه مصرف آب می‌شود و نشان‌دهنده

تنها آغاز راه است. این آب باید طی یک سری فرآیند، منتقل، سالم سازی و تخلیه شود. در سراسر جهان، تاسیسات تصفیه آب زیرزمینی، لوله‌ها و سیستم‌های فاضلاب در وضعیت نابسامانی قرار دارند. در ایالات متحده، در یک روز شش میلیارد گالن آب تصفیه شده از لوله‌های فرسوده نشت می‌کند. تجهیزات مورد نیاز برای نصب و تعمیر این سیستم بسیار گران است، به این معنی که بسیاری از نقاط مثل کالیفرنیا در اوایل سال جاری، تا زمانی که آسیب‌های جدی مشاهده نکرده باشند، مسائل مربوط به زیرساخت را نادانده می‌گیرند.

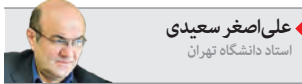
۵ زیرساخت‌های طبیعی نادیده گرفته‌می‌شوند اکوسیستم‌های سالم «زیرساخت‌های طبیعی» هستند و برای داشتن آب تمیز و فراوان بسیار حیاتی هستند. آنها آلاینده‌ها را فیلتر می‌کنند، سپری در برابر سیل و طوفان هستند و میزان آب جاری بر سطح زمین را تنظیم می‌کنند. گیاهان و درختان برای پرکردن منابع آب زیرزمینی ضروری‌اند؛ بدون آنها، باران به جای فرورفتن در خاک، در سراسر زمین جاری شده و خشک می‌شود. از بین بردن جنگل‌ها، دستکاری در چرخه طبیعت برای گسترش شهرنشینی و از بین رفتن پوشش گیاهی به معنی محدود کردن زیرساخت‌های طبیعی و مزایای آن است. حوضه‌های آب جنگلی در سراسر جهان در معرض خطر هستند و در ۱۴ سال



زمین

کارآفرینان مایوس

درس‌هایی از تاریخ معاصر صنعتی ایران



علی‌اصغر سعیدی
استاد دانشگاه تهران

تغییر فضای جامعه یکی از موضوعات مورد مناقشه است. همواره این بحث مطرح بوده است که چه کسانی می‌توانند فضای موجود جامعه را تغییر دهند. هدف این یادداشت مروری تاریخی بر تجربه کارآفرینان ایرانی در برهه‌های مهم تاریخی در جامعه ایران است و نشان خواهد داد که چگونه آنان توانسته‌اند از وضعیت‌های پیچیده و گردهای خطرناک، اقتصاد و جامعه ایران را عبور دهند. تعریف صحه کارآفرین نیز به‌تنهایی می‌تواند بر این گفته صحه بگذارد. جوزف شومپتر یکی از معدود اقتصاددانانی است که تعریف جامع و جامعه‌شناختی از کارکرد کارآفرینانه ارائه کرده است. او معتقد بود که کارآفرینی چیزی نیست جز نوآوری – یعنی معرفی ترکیب جدیدی از منابع تولید که وقتی با اعتبار و اعتماد ترکیب شود جریان ایستای زندگی اقتصادی (زندگی در جامعه و اقتصاد سنتی و راکد) را بر هم می‌زند و طرح جدیدی را ایجاد می‌کند. بر اساس این تعریف کارآفرینان شرایط عرضه را تغییر می‌دهند.

کارآفرین در هر بخش اقتصادی و حتی اجتماعی نوآور است و فضای موجود را تغییر می‌دهد. کارآفرین تنها انباشت سرمایه انجام نمی‌دهد بلکه با تبدیل سرمایه متغیر به سرمایه ثابت رشد پایدار را با تخصیص بهینه تولید ازجمله ثبات دستمزدها و منضبط کردن تولید، ایجاد می‌کند. او سازمان اجتماعی کار را مرتباً دگرگون می‌کند تا کارایی و بهره‌وری را افزایش دهد. بنابراین بسیار روشن است که تنها کارآفرینان می‌توانند فضای اجتماعی و اقتصادی موجود را تغییر دهند.

در اوایل دهه ۱۳۰۰ شمسی وقتی فضای یأس اجتماعی حاکم بود و کشور دستخوش آشوب بود و کمتر کسی حاضر بود کاری انجام دهد عطاءالملک دهش، مهندسی که درس‌هایش را در ایران و هندوستان خوانده بود و مردی فعال و خوش‌فکر بود با زحمت زیاد و سرمایه کم درصدد واردکردن کارخانه پارچه‌بافی برآمد و با مسافرت به آلمان و اقداماتی که لازم بود اسباب و لوازمات کارخانه را تدریجاً وارد کرد. در آن زمان یکی از مشکلات بزرگ، نبودن راه خوب و پل‌های محکم در بین راه بود که ادوات سنگین کارخانه را بتواند به اصفهان برساند و همچنین اتومبیل بارکش شهری که دیگ‌های بخار را حمل کند نایاب بود. ولی این مرد فعال با زحمات فراوان مقصود خود را برآورده کرد و مشغول ساختن محل کارخانه در کنار رودخانه تحت سرپرستی شومنان آلمانی شد که سوابق زیادی در تحولات ایران داشت. او در اواسط کار پولش تمام شد و ناچار به حاج محمدحسین کازرونی، که یکی از تاجار معروف و مشهور اصفهان بود متوسل شد و با تدبیر و وعده‌های امیدوارکننده و توضیح نتیجه استفاده فراوان از کارخانه او را به‌عنوان شریک وارد کار کرد. حاج محمدحسین کازرونی کارآفرینی بود که سواد چندانی نداشت اما فعال و باهوش بود و دارای املاک و مستغلات زیاد و تجارت‌خانه و شرکت‌های متعدد بود. خودش تعریف کرده بود که در ابتدا موقع جمع‌آوری شیره تریاک به دهات اطراف می‌رفتم و باقی‌مانده شیره تریاک را که در صحرا روی گرز خشک‌شاش باقی‌مانده بود جمع‌آوری می‌کردم و با زحمات فراوان با طبق بر روی سر به اصفهان می‌آوردم و آرزو داشتم خداوند به من آن‌قدر استطاعت بدهد که یک قاطر خریداری کنم و سواره به دهات اطراف بروم تا اینکه خداوند آرزوی مرا برآورده کرد و از جمع‌آوری شیره تریاک و بعداً خرید شیره و حمل به شهر تدریجاً به کشت و تجارت آن ادامه دادم. این دو نفر با یکدیگر به‌جایی رسیدند که به‌زودی کارخانه «وطن» را تأسیس کردند و لباس مدارس و مأموران دولت

را با تولیدات پارچه وطنی از کارخانه وطن دادند و نیز برای خرید پارچه احتیاجات ارتش کمک بزرگی کردند و کارخانه آنها توانست به کار خود ادامه دهد. بعد از اینها دیگران هم به میدان آمدند و کارخانه‌های دیگری در اصفهان دایر شدند. کار به جایی رسید که در سال ۱۳۲۰ در شروع ورود متفقین به ایران شهر اصفهان مرکز صنعتی ایران و خاورمیانه شده بود. در این سال‌ها افراد دیگری از کارآفرینان وطن‌دوست نیز در اوج یأس اجتماعی واردشده بودند و با کمک یکدیگر چهره اقتصاد ایران را تغییر دادند.

درست است که توسعه اقتصادی در دوره پهلوی اول بیشتر در نیمه دوم حکومت رضاشاه صورت گرفت و هرچه دولت پیشتر مستقر می‌شد بهتر می‌توانست سیاست‌های خود را اجرا کند اما بدون وجود کارآفرینان کشور از بحران و یأس اجتماعی بیرون نمی‌رفت. دولت پهلوی اول در سال ۱۳۱۰ اداره کل دیگری به نام تجارت تأسیس کرد. اداره کل تجارت در حقیقت ناظر و عامل پیشرفت امور اداره کل صناعت و اداره کل معادن بود زیرا اداره کل تجارت وظیفه داشت به طرح برنامه‌هایی بپردازد که باعث تقلیل واردات صنعتی ایران شود و بتواند معادله صادرات و واردات را حفظ کند. بنابراین از همان ابتدا به مسئله انحصار تجارت خارجی توسط دولت توجه کرد. تأسیس این اداره گام بزرگی در جهت بهبود صنعت سبک در ایران بود. با تأسیس اداره کل تجارت، در تهران و شهرستان‌ها اتاق تجارت به وجود آمد و نخستین کنفرانس رؤسای اتاق‌های تجارت در محل اتاق بازرگانی زیر نظر عبدالله یاسایی، رئیس کل تجارت تشکیل شد. در این کنفرانس مقرر شد با در نظر گرفتن نیازهای وارداتی کشور، اولویت نیازها، حمایت و ترویج فرآورده‌های داخلی همچنین در جهت پیشرفت صنایع و کشاورزی تصمیماتی اتخاذ شود. تصمیمات یادشده تابع مقرراتی شد و درنتیجه صادرات مرغوب تشویق می‌شد و صادرکنندگان از حمایت و کمک ارزی دولت برخوردار می‌شدند. بدین ترتیب اداره کل تجارت برنامه‌ریزی‌هایی را درزمینه صنعت صورت داد. این اداره یکی از مهم‌ترین مراکز اختصاصی برنامه‌ریزی صنعتی در دوره پهلوی اول محسوب می‌شد. از سال ۱۳۱۲ دولت حمایت خود را از صنایع به طرز قابل‌ملاحظه‌ای افزایش داد. بودجه صنایع از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ تقریباً ۵۰ برابر شد. بیشتر این بودجه به مصرف تأسیس کارخانه‌های ماشینی و مدرن رسید که عمدتاً به تولید قند و شکر (مصرف روزانه مردم)، محصولات نساجی (مصرف مردم شهر و روستا که به دلیل داشتن خاستگاه کشاورزی این بخش را نیز تقویت می‌کند)، و مصالح ساختمانی (برای ساخت‌وساز و توسعه شهری) اختصاص یافت. نیروی کار صنعتی نیز از ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ ده برابر شد. بخش خصوصی به صنعت نساجی وارد شد و بیشتر صنایع نساجی به ترتیب در اصفهان، کاشان و قزوین تأسیس شدند. مطالعات نشان می‌دهند که دو تن از خانواده‌های تجاری که صنعت نساجی تأسیس کردند از تجاری بودند که سابقه‌ای در این صنعت نداشتند، به‌طور مثال، همان‌طور که ذکر شد محمدحسین کازرونی. بعد از کارخانه وطن، در سال ۱۳۱۴ نیز کازرونی به‌اتفاق عده‌ای از تاجار اصفهان، جهت تهیه منسوجات پنبه، شرکتی به نام شرکت ریسندگی و بافندگی زاینده‌رود تشکیل دادند. این شرکت درخواست اجازه تأسیس یک باب کارخانه ریسندگی و بافندگی در اصفهان را به اداره کل صناعت و فلاحت داد. در همین زمان نیز عده‌ای از تاجار تبریز جهت تأسیس یک کارخانه نساجی در قزوین تقاضایی به اداره کل صناعت و فلاحت ارائه کردند. در این تقاضا تصریح شده بود که کارخانه منحصراً جهت نساجی بوده و نیز این کارخانه نخب‌های محصول کارخانه‌های نخبیسی داخلی را مصرف خواهد کرد. به‌موجب درخواست‌های یادشده هیئت‌وزیران

در جلسه ۱۳۱۴/۱/۱۸ بر طبق پیشنهاد اداره کل صناعت تصویب کرد اجازه تأسیس دو باب کارخانه ریسندگی و بافندگی در اصفهان و قزوین بدین شرح داده شود: ۱. به تقاضای شرکت ریسندگی و بافندگی زاینده‌رود یک باب کارخانه ریسندگی و بافندگی برای تهیه منسوجات پنبه در اصفهان (به قیمت ۴ میلیون ریال)؛ ۲. به تقاضای آقایان حاج میرزا حسن خسروشاهی و برادران و حاج حسین شالچیلار و برادران یک باب کارخانه نساجی جهت تهیه پارچه‌های پنبه، پشم و نخ در قزوین (به قیمت ۲ میلیون ریال). بنابراین، در این دهه این افراد ازجمله کسانی بودند که فضای کشور را تغییر دادند و هم مردم را امیدوار کردند و هم مشوق سایر کارآفرینان شدند.

در سال ۱۳۱۶ دانشجویانی که به خارج اعزام شده بودند کم‌کم به کشور بازمی‌گشتند و در سازمان‌های دولتی و بخش خصوصی شروع به کار می‌کردند. یکی از این افراد خلیل ارجمند بود که باوجوداینکه می‌توانست در خارج بماند و موقعیت شخصی بهتری داشته باشد به تهران آمد و مشغول تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران شد و کارخانه ارج را تنها با سه دهنه مغازه در جنوب تهران راه‌اندازی کرد. در آغاز تنها تعدادی انگشت‌شمار با او کار می‌کردند. او از همان شروع، کار را اصولی صورت داد؛ انتخاب نام ارج توسط خلیل ارجمند، بنیان‌گذار کارخانه ارج، هم شکل و هم محتوا داشت، برخی نیز آن را سه حرف اول نام فامیل بنیان‌گذار آن می‌دانند، برخی نیز سه حرف اول سه کارکرد اصلی کارخانه ارج یعنی آهنگری، ریخته‌گری و جوشکاری. اما مقام و اعتبار واقعی ارج با محتوای مردمی کارش آغاز شد. خلیل ارجمند شاگرد ممتازی در میان اولین بورسیه‌های خارج از کشور بود که در سال ۱۳۰۸ به فرانسه اعزام شد و از نخستین دانش‌آموختگان اروپا و فارغ‌التحصیل دانشکده مهندسی سانت‌رال پاریس بود. بعد از بازگشت سال‌ها در دانشکده فنی دانشگاه تهران تدریس کرد. او از نسل بعد از انقلاب مشروطیت بود که با دیدن پیشرفت‌های غرب در آرزوی ترقی کشور خود بودند. بعد از پایان خدمت نظام‌وظیفه در سال ۱۳۱۶ کارخانه ارج را تأسیس کرد و تا زمان مرگ ناگهانی‌اش در سال ۱۳۲۳ خدمات مختلفی به مردم، وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های مختلف کرد. اولین کارهای ارج بر اساس گرفتن سفارش‌های صنعتی بود. در زمان جنگ جهانی دوم که قیمت لاستیک ماشین به دلیل توقف وارداتش بسیار بالا رفته بود، اقدام به ساخت لاستیک در کارخانه‌اش کرد. اما مهم‌ترین و مردمی‌ترین کار مربوط بود به ساخت ریخت‌شوی‌خانه در جنوب تهران. در سال‌های دهه ۱۳۲۰ مردم جنوب تهران از نعمت لوله‌کشی آب محروم بودند درحالی‌که تمامی آب‌های شمال تهران به جنوب می‌رفت. وقتی مهندس ارجمند اولین چاه را ساخت با شادی مردم روبه‌رو شد، گویی مجزه‌های رخ داده است. پمپ‌های برقی را در چاه‌هایی به عمق ۳ تا ۶۰ متر کار می‌گذاشت تا مردم از آن استفاده کنند. محل کارخانه‌اش ابتدا در خیابان سی‌متری نظامی بود. بعد به خیابان شوش رفتند. در سال ۱۳۲۳ هنگام بازدید یکی از این چاه‌ها، کابلی که او را به ته چاه برای بازدید از پمپ برقی می‌برد پاره شد و براثر برخورد سرش با دیواره چاه در گذشت. روایت می‌کنند که تشییع جنازه‌اش در خیابان تخت جمشید (آیت‌الله قلاتانی) که هنوز آسفالت نشده بود با شرکت ده‌ها هزار نفر برگزار شد و مهندس بازرگان نیز در مراسم ختم او از خدماتش تجلیل کرد. درواقع در همین مدت کوتاه فعالیت، کار مهندسی را چنان مهم نشان داد که در میان فامیل و جامعه آن زمان به بعد بسیاری از جوانان آرزوی مهندس شدن داشتند. او نیز یکی از افرادی بود که تلاش کرد تا فضای یأس اجتماعی را نه‌تنها قبل از جنگ بلکه در



در سال ۱۳۲۰ در شروع ورود متفقین به ایران، شهر اصفهان مرکز صنعتی ایران و خاورمیانه شده بود. در این سال‌ها افراد دیگری از کارآفرینان وطن‌دوست نیز در اوج یأس اجتماعی واردشده بودند و با کمک یکدیگر چهره اقتصاد ایران را تغییر دادند.



مبارزه با رکود فاجعه‌آمیزی بود که حکومت دکتر علی‌امینی از خود به جا گذاشته بود، به‌اضافه دلسردی و تا حدی ترس و وحشت سرمایه‌داران، که دیده بودند یک روزی یک‌مرتبه و بدون مقدمه شاه مملکت – به خواست دولت امریکا– تمام‌املاک زمین‌داران را گرفته و به دهقانان داده بود و به جای آن چند ورق کاغذ به مالکان داده بود که هرسال بیایند و اقساطی را که دهقانان صاحب زمین شده بابت زمینشان به دولت خواهند داد (!) به جای قیمت املاکشان بگیرند. همه می‌دانستند که این یعنی عملاً مصادره املاک تمام مالکان. تا آن موقع دو گروه در ایران اقتصاد مملکت را می‌چرخاندند یکی مالکان که غذای مردم را تأمین می‌کردند و دوم بازار تهران که مایحتاج مسردم را از خارج وارد می‌کرد و تولیدات کشاورزی را به خارج صادر می‌کرد. حال که مالکان از بین رفته بودند بازاریان پول‌های خود را از بانک‌ها خارج کرده بودند و حاضر نبودند دیناری سرمایه‌گذاری کنند. آنها می‌ترسیدند که حالا نوبت مصادره اموال آنها باشد. عالیخانی با شاختی که از کارآفرینان داشت تصمیم گرفت که گروه‌های مختلف بازاریان و متخصصان را دسته‌دسته دعوت کند و نظر آنها را درباره چگونگی جلب سرمایه سرمایه‌داران و مبارزه با این رکود وحشتناک بخواهد. اول بازاریان تهران را دعوت کرد. بازار موتور رونق در کشور بود. او فهمید که برای خروج از رکود باید جو عدم اطمینان بازار به دولت را از بین ببرد. عدم اطمینان به وضع مقررات صادرات و واردات و وضع عوارض خلق‌الساعه –عدم اطمینان به همه‌چیز. وقتی دولت از تصویب مقررات و قوانین خلق‌الساعه خودداری کرد و قوانین را تثبیت کرد و از مالکیت خصوصی حمایت کرد و در عمل اصل اسلامی «لناس مسطون علی‌اُمولهم» را اجرا کرد، کارآفرینان به صحنه آمدند و مشکلات را حل کردند و یکی از موفق‌ترین دوره‌های تاریخی اقتصاد و صنعت را رقم زدند.

ریشه‌کن کردن فساد و تباهی است – و باید دست افراد نادرست را قطع کرد. امینی مردم را به جهاد دعوت کرد. دو روز بعد یعنی روز ۱۹ اردیبهشت علی‌امینی از شاه‌خواست که مجلس شورای ملی و مجلس سنا را منحل کند و شاه هم طی فرمانی دو مجلس را روز بیستم اردیبهشت ۱۳۲۰ منحل کرد. وضع مایوس‌کننده بود طوری که کسی حاضر نبود آجر روی آجر بگذارد و هیچ کار اقتصادی انجام نمی‌شد، حتی خانه و ساختمان‌سازی و جاده‌سازی که آن موقع نیاز اول مملکت بود. امینی وقتی که رفت هم مملکتی در حال رکود کامل را برای مردم گذاشت و رفت. بعد از او اسدالله علم مأمور نجات کشور از رکود خانمان‌سوز شد. شاهکار دکتر امینی – کسی که دکترای دولتی از فرانسه داشت– این بود که فقط در طی یک سال ایران را به رکودی دچار کرد که در تاریخ این مملکت سابقه نداشت. گویی کار به‌جایی رسید که شاه هم دیگر تحمل حفظ او را نداشت و او را از کار بر کنار کرد. علم اول کابینه خود را ترمیم کرد و دکتر علینقی عالیخانی را که تا آن موقع مشاور اتاق بازرگانی بود و کارآفرینان را به‌خوبی می‌شناخت با سمت وزیر بازرگانی و صنایع و معادن داخل کابینه خود کرد تا شاید او بتواند مانند دکتر شاخت تجارت و صنعت راکدشده کشور را دوباره زنده کند. یکی از معضلات کشور چگونگی خروج از بحران بود که چند مرحله طول کشید. اول در جلسات دولت بلایی که دکتر امینی به جا گذاشته بود، یعنی رکود اقتصادی، موردبحث قرار گرفت. اسدالله علم دید که این مشکل را بسا این هیئت دولت نمی‌تواند حل کند و جز این جوانی که تازه برای اولین بار وزیر شده هیچ کدام از وزرا راه‌حلی برای خلاصی از این محصه به عقلشان نمی‌رسد. بدین‌جهت او کوشش خود را متمرکز کرد به دیدگاه وسیع دکتر علینقی عالیخانی، این جوان تازه وزیر شده. معاون او دکتر نیازمند تعریف می‌کند که اولین مشکل عالیخانی در وزارت اقتصاد

طول دوران جنگ جهانی با کارآفرین‌اش تغییر دهد. بعدها برادرانش کارخانه را توسعه دادند به‌نحوی که هنوز بعد سال‌ها که حتی تولید این کارخانه متوقف شده است برند ارج ارزش اجتماعی و اقتصادی بی‌ظنیری دارد و این نشان می‌دهد که خدمات کارآفرینان هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت و در تاریخ ثبت خواهد شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق بار دیگر فضای یأس بر ایران حکم‌فرما شد. در این دوره نیز کارآفرینان بودند که بر جو سنگین اجتماعی غلبه کردند و نهضت صنعتی ایران را پایه‌گذاری کردند. طولی نکشید که کارخانه‌های متعددی در کشور تأسیس شدند و به جای فروش کالاهای خارجی تحت لیسانس، تولید داخلی را جایگزین کردند. خانسواده لاجوردی و لاجوردیان در شرکت صنعتی بهشهر و قاسمیه و امیرصالح در شرکت پارس به تولید روغن نباتی شاه‌پسند و قو پرداختند و رقابت اقتصادی بی‌ظنیری را شروع کردند که مردم مهم‌ترین نفع‌برنده آن بودند. شرکت‌های تبلیغاتی متعددی مانند شرکت فوکوپا به مدیریت فرهاد هرمزی تأسیس شدند و با ابتکارات خود چهره اجتماع و اقتصاد را تغییر دادند. صنعت گرانی چون مهندس فضل‌الله رهنما در اصفهان، محسن آزمایش در تهران، برادران القانیان در صنایع پلاستیک، حاج عبدالله مقدم در تولید فاستونی و برادران بهبهانی در تولید وسایل خانگی به همراه بسیاری دیگر که وارد کشور می‌شدند و به سرمایه‌گذاری می‌پرداختند روز به روز افزایش می‌یافتند. اینها کسانی بودند که برورفت اساسی در فضای کشور صورت دادند.

علی‌رغم این فعالیت‌های صنعتی، کشور در رکود بی‌سابقه‌ای وارد شد. دکتر امینی روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ یعنی فردای روزی که فرمان نخست‌وزیری را دریافت کرد، به رادیو تهران رفت و در آنجا طی نطق مفصلی وضع کشور را اسفناک اعلام کرد و گفت تنها راه‌حل

کارآفرین



رینگ اتومبیل، کارخانه جوش اکسیژن در مشهد با سهم ۲۵ درصدی ایران‌ناسیونال، کارخانه ایدم در تبریز برای تولید موتور، کارخانه فنر سازی در جاده کرج، کارخانه ریخته‌گری، کارخانه تولید موتور اتومبیل برای ساخت قسمت‌هایی از سیلندر و رینگ و پیستون و بانک صنایع سرمایه‌گذاری کرده بودند، اما اواخر سال ۵۱ از هم جدا شدند.

کارخانه‌های پیکان، اتوبوس‌سازی و مرسدس بنز سهم محمود، برادر کوچک‌تر شد و احمد هم با پولی که از ایران‌ناسیونال برایش باقی مانده بود، در شرکت‌های دیگر سرمایه‌گذاری کرد. او تعداد زیادی از سهام بیمه امید (بیمه آسیای فعلی) را خرید. بعد هم کارخانه میل‌سازی مبلیران را تأسیس کرد. او وارد فروشگاه‌های زنجیره‌ای‌ش و فروشگاه‌های فردوسی و کوروش (قدس کنونی) را هم به راه انداخت.

محمود که دیگر صاحب ایران‌ناسیونال شده بود، به توسعه کار پرداخت، طبق گزارش‌هایی که کارخانه منتشر کرده بود، ایران‌ناسیونال به بزرگترین کارخانه صنعتی کشور تبدیل شد. فروش تولیدات این کارخانه در سال ۱۳۵۳ به ۹۱۰ میلیارد ریال رسید و دارایی محمود از ۱۰ میلیارد ریال هم فراتر رفت.

فعالیت‌های محمود تنها به خودرو و تولید خلاصه نمی‌شد. از آنجایی که او به فوتبال علاقه داشت، اواسط سال ۵۰، مدتی باشگاه اقبال را خریداری کرد و بعد هم تیم پیکان را به وجود آورد.

بسا اینکه دو برادر از هم جدا شده بودند، اما ایران ناسیونال به تاخت و تاز خود در بازار ادامه می‌داد. محمود مشغول مذاکره با کارخانه مرسدس بنز آلمان برای مونتاژ بنز ۱۷۰ بود. او همچنین سعی داشت تا بتواند پیکان و اتوبوس‌های مرسدس بنز را در اروپا و کشورهای همسایه صادر کند. اما چون تقاضای داخلی زیاد بود، جلوی صادرات اتومبیل سواری و اتوبوس گرفته شد. اما ایران‌ناسیونال مانند بیشتر صنایع آن زمان، بعد از انقلاب دوام نیاورد. ۱۶ تیر ۱۳۵۸، این کارخانه براساس بند الف لایحه حفاظت و توسعه صنایع به اعتبار نوع صنعت، ملی شد.

مرگ غریبانه

بعد از انقلاب، هر دو برادر ایران را ترک کردند. احمد بعد از انقلاب به تورنتو رفت و بعد هم برای معالجه خود عازم لس‌آنجلس شد. با این که احمد، بزرگترین کارخانه تولید خودرو در ایران را راه‌اندازی کرده، اما مرگ غریبانه‌ای داشت. احمد در آپارتمان کوچک دو اتاقی زندگی می‌کرد که قابل قیاس با زندگی‌اش در تهران نبود. فروردین سال ۷۹ احمد درگذشت و در مموریال پارک در لس‌آنجلس به خاک سپرده شد. با اینکه احمد از ایران رفته بود، اما یاد و خاطره او از یاد کارگرانی که در کارخانه‌های او کار می‌کردند، نرفته بود. کارگران کارخانه ایران‌خودرو و دیگر کارخانه‌های احمد و کارگران فروشگاه‌های قدس می‌خواستند برایش مراسم یادبود برگزار کنند که بعضی از کارگران تازه‌وارد به بهانه طاعونتی بودن، مانع این کار شدند.

محمود هم بعد از انقلاب از ایران رفت، اما اوضاع به مراتب بهتری نسبت به احمد داشت. او عازم اروپا شد و توانست نمایندگی مرسدس بنز را در لندن افتتاح کند. با اینکه بعد از انقلاب اموال محمود مصادره و حساب بانکی‌اش مسدود شد، اما تیرماه ۸۲، در همایش صنعت و معدن خراسان به عنوان پیشکسوت نمونه صنعت معرفی شد. محمود چند سال پیش هم نشان سلطنتی سی‌بی‌ای را که از طرف الیزابت دوم، ملکه بریتانیا بود، دریافت کرده. الیزابت دوم هم‌زمان با این نشان در پیام «تلاش‌های فرهنگی محمود خیامی در بریتانیا و خارج از این کشور» از محمودخیامی قدردانی کرد.



به فکر تولید بنز سواری ۳۰۲ افتاد. بازار که داغ‌تر می‌شد، احمد هم به فکر نوآوری بیشتر در تولید خودرو می‌افتاد. او در تولید اتوبوس به فکر راحتی مسافران بود، به همین دلیل هم سعی می‌کرد تجهیزات بهتر و بیشتری در اتوبوس‌ها تعبیه کند. یکی از کارهای او ساخت صندلی‌های راحتی مخصوص اتوبوس بود. کارگاهی که او برای ساخت راحتی مسافران راه‌اندازی کرد، بعدها شد الهام‌بخش او در ساخت کارخانه «مبلیران» که اولین کارخانه بزرگ مبل ایران بود.

پیکان وارد می‌شود

پیکان که مظهر صنعت خودروری ایران است، از همان ابتدا مدنظر احمد نبود و جزو اولین تولیدات هم به حساب نمی‌آمد. در واقع سال ۱۳۴۵، احمد قراردادی با شرکت تالپوت (زیرمجموعه شرکت کرایسلر) در مورد مونتاژ و ساخت خودروی پیکان که نام انگلیسی آن هیلمن بود، منعقد کرد. یک سال بعد هم اولین تولید پیکان به بازار آمد. برای ساخت پیکان احمد چند کارگر و مهندس را برای آموزش به انگلیس فرستاد. سال ۴۸ هم مدل دولوکس پیکان ساخته شد.

اوضاع رو روال بود و سال ۵۳ هم خط تولید وانت به بهره‌برداری رسید. اوایل میزان تولید وانت بهتر بود. سال ۵۵، ۱۷۵۰۰ دستگاه وانت پیکان تولید می‌شد، اما سال ۵۷ میزان تولید به ۷ هزار دستگاه کاهش پیدا کرد. ۱۳۵۴، سال اوج پیکان بود. زمانی که بهترین مدل این خودرو به نام «پیکان اونچر» ساخته شد. این پیکان تا قبل از انقلاب، بیش از شش مدل استیشن، دولوکس، کار، جوان و... تولید داشت. تولیدات ایران‌ناسیونال ابتدا، روزانه ۱۰ دستگاه اتومبیل سواری و ۷ دستگاه اتوبوس و کامیون بود. اما همان پایان سال اول، برادران خیامی نتوانستند با ۲۵۰ پرسنل، هفت هزار دستگاه خودرو تولید کنند. سال ۵۷، تنها تولید پیکان به ۱۳۶ هزار دستگاه رسید.

جدایی دو برادر

با این که برادران خیامی کنار مونتاژ اتومبیل سواری، اتوبوس، مینی‌بوس و آمبولانس در کارخانه‌ها و موسسات دیگر از جمله کارخانه لاستیک‌سازی بریجستون ایران، شرکت پیستون‌سازی ایران، کارخانه پولی رنگ، کارخانجات رضا در مشهد برای تولید سپر و

انگلستان، آنجا شرکتی است به نام روتس که موتورهای می‌سازد بهترین موتور دنیاست. با آنها قرارداد ببندید و بگویید که می‌خواهیم موتور آن را روی یک شاسی سوار کنیم که در داخل ایران خواهیم ساخت. یک ماه بعد قرارداد آن را امضا کردیم.»

تأسیس کارخانه اتومبیل‌سازی دو برادر

«ایران‌ناسیونال» نامی بود که احمد برای کارخانه‌اش انتخاب کرد؛ کارخانه‌ای که الان نامش به «ایران‌خودرو» تغییر پیدا کرده است. احمد کارخانه را ۱۲ مهر سال ۱۳۴۱ با حدود صد میلیون ریال سرمایه و با هدف مونتاژ و تولید انواع خودرو در خیابان اکباتان تهران احداث کرد. کارخانه حدود یک سال و نیم بعد، یعنی اسفند سال ۱۳۴۲ کارش را با تولید اتوبوس شروع کرد. احمد در تأسیس کارخانه‌ت تنها نبود، پدرش حاج علی‌اکبر و برادرش محمود، مرضیه خیامی و زهرا سیدی و خانم رشتی (همسران دو برادرش) هم جزو موسسان اولیه کارخانه بودند. اولین محصولات ایران‌ناسیونال، اتوبوس بود. احمد برای تولید اتوبوس، یک سالن بزرگ در کارخانه ساخت و وسایل ساخت اتاق اتوبوس را آنجا نصب کرد. او حتی ۲۰ نفر از کارگرها و سرپرستان را برای گذراندن دوره اتاق‌سازی به آلمان فرستاد. به این ترتیب اولین اتاق اتوبوس‌های ایران‌ناسیونال مطابق با نقشه آلمانی‌ها ساخته شد. اتوبوس‌های ساخته شده برادران خیامی با استقبال روبه‌رو شد. آن زمان نیروهای هوایی ارتش، شرکت لوان تور و شرکت TBT اتوبوس‌های ساخت ایران‌ناسیونال را خریداری کردند.

تولید اتوبوس که رو غلثک افتاد، احمد



آفرینندگان خودروی ایرانی

برادران خیامی، از ایران‌ناسیونال تا نشان لیاقت بریتانیا و مرگ غریبانه در لس‌آنجلس



محمود خیامی



احمد خیامی



دیدم خواستم که سرمایه بیشتری جمع کنند و به آنها قول دادم که با بانک توسعه صنعت در این سفر به ایتالیا، اسپانیا، آلمان، فرانسه، انگلستان، سوئد و آمریکا رفت و از کارخانه‌های فیات، لانتیا، فورد، فولکس واگن، مرسدس بنز، داکا، پژو، سیتروئن، رنو و روتس بازدید کرد. بازدید از کارخانه‌های بزرگ خودروسازی در جهان، نگاه احمد را بازتر کرد و احتمالاً او دیگر تنها به ساختن یک اتاق اتوبوس قانع نبود. در کتاب «سرگذشت پنجاه کنشگر اقتصادی ایران» از قول یکی از دوستان احمد که در این سفرها همراهش بود، نوشته شده است: «احمد از این سفر تجربیات فراوانی اندوخت. او که تا این زمان فقط در شهرهای مشهد و تهران اقامت کرده و تعمیرگاه‌ها و کارگاه‌های این دو شهر را دیده بود، از مشاهده کارخانه‌های بزرگ اتومبیل‌سازی اروپا و آمریکا با چند هزار کارگر و کارمند، چنان به هیجان آمده بود که دائم در حال برنامه‌ریزی بود که در ایران یک کارخانه اتومبیل‌سازی بزرگ تأسیس کند.» زمانی که احمد به ایران برگشت در فکرش بود که اتومبیل «آرو» از محصولات کارخانه روتس انگلستان را مونتاژ کند.

تنها اقدامات احمد نبود که آن زمان باعث شد کسب و کارش رونق بگیرد. سیاست‌های حمایتی دولت با تعرفه بالا برای ماشین‌های وارداتی و اعتبارات ارزان برای صنایع خودروسازی هم در این مسیر نقش داشتند. رضا نیازمند، موسس سازمان گسترش و نوسازی ایران که در دهه ۴۰ به گسترش و پیگیری صنایع ایران کمک زیادی کرده بود، در گفت‌وگو با مجله تجارت فردا شروع به کار ایران‌ناسیونال در ایران را اینطور روایت می‌کند: «یک روز منشی من گفت که دو نفر درخواست ملاقات با من را دارند که من آنها را نمی‌شناختم. وارد که شدند خود را معرفی کردند؛ احمد و محمود خیامی. گفتند آمدیم پروانه ساخت اتومبیل بگیریم. در پاسخ به پرسش من که آیا توانایی یا تجربه ساخت اتومبیل را دارید، گفتند ما یک کاراز در مشهد داریم و هر نوع اتومبیل را تعمیر می‌کنیم. اتومبیل را داغان و دوباره سوار می‌کنیم و با آن آشنایی کامل داریم، فقط دنبال گرفتن پروانه هستیم تا اتومبیل تولید کنیم. برای این کار هم دو میلیون تومان سرمایه داریم. که البته سرمایه کمی بود. گفتند که برای شروع وام می‌گیریم. وقتی علاقه‌مندی زیاد و واقعی آنها برای راه‌اندازی این کار را

شیرین فرهادی

خبرنگار

پیکان زمانی سلطان جاده‌ها بود و «گوجه‌ای جوانان» آن مدل بالای عصر خود به حساب می‌آمد. حتی الان هم که ۱۲ سالی از توقف خط تولید این خودرو می‌گذرد و آخرین تولید آن به موزه رفته است، باز هم افرادی هستند که پیکان را به عنوان نماد صنعت خودرو می‌دانند و با آن خاطره‌بازی می‌کنند. اینستاگرام از صفحاتی که به پیکان و مدل‌های آن اختصاص دارد، پر است. افرادی که هنوز هم یادگار برادران خیامی را از یاد نبرده‌اند.

احتمالاً همه مردم صنعت خودرو را با پیکان، برادران خیامی و شرکت ایران‌ناسیونال می‌شناسند. البته که قبل و بعد از برادران خیامی هم کسانی وارد این صنعت شدند، اما گویا آفرینندگان پیکان تأثیرگذارترین بودند.

اطلاعات زیادی از پدر و خانواده خیامی‌ها در دسترس نیست. سید علی‌اکبر خیامی، مردی روحانی و زمین‌داری کوچک در مشهد بوده است. با این که علی‌اکبر پول زیادی نداشت، اما روایتی از داستان زندگی آنها می‌گوید، او مقداری از زمین‌های کشاورزی و باغش را فروخت و به عنوان سرمایه به پسرانش داد. سرمایه‌ای که باعث شد احمد با آن گاراژی در فلکه برق مشهد بخرد و با کار روی ماشین آشنا شود.

سال ۱۳۰۳، احمد به دنیا می‌آید. او به درس و مدرسه علاقه‌ای نداشت و به همین دلیل هم دبیرستان را ترک کرد و مشغول به کار شد. او به تعمیر موتور ماشین علاقه داشت و سال‌ها در گاراژهای مشهد کار تعمیر خودرو انجام می‌داد. حتی گفته می‌شود زمانی که کارخانه چند هزار کارگری‌اش را داشت و سالانه ۱۰۰ هزار پیکان تولید می‌کرد، باز هم خودش ماشینش را تعمیر می‌کرد.

ابتدای کار، احمد توانست بود با پول پدرش اتومبیل‌های دست دوم بنز ۱۸۰ و ۱۹۰ از تهران بخرد و با انجام تعمیراتی به طور قطعی به راننده تاکسی‌ها بفرود. برادر دیگر، محمود بود که در گاراژ مشهد به احمد کمک می‌کرد. کار در مشهد، برای احمد و محمود اسم‌ورسمی به هم زده بود. توانایی دو برادر برای تعمیر ماشین‌ها در شهری شلوغ و توریست‌پذیر، باعث رونق کارشان شده بود.

با اینکه ابتدای کار تعمیر ماشین‌ها به نظر خیلی مهم نمی‌آمد، اما باعث شد تا دوسال بعد، احمد نمایندگی فروش بنز را بگیرد. همکاری با بنز برای احمد خوش‌قدم بود. او با این کار توانست سال ۱۳۳۳ گاراژ را به محمود بسپارد و به تهران برود و مغازه فروش لوازم اتومبیل را در خیابان گازی یا اکباتان اجاره کند و نام آن را «فروشگاه تضامنی برادران خیامی» بگذارد. طبق کتاب «سرگذشت پنجاه کنشگر اقتصادی ایران» او این نام را انتخاب کرد تا به فروشنده‌ها نشان دهد، شرکت فقط در حد سهام، مسئول بدهی‌هایش نیست و آنها می‌توانند برای وصول مطالبات خود از سایر دارایی‌های برادران خیامی هم استفاده کنند.

در تهران هم شانس و اقبال با احمد یار بود. او توانست در مدت کوتاهی مغازه‌های اطراف را اجاره و بعد هم خریداری کند. همین مغازه کوچک اجاره‌ای سال‌ها بعد آفت‌د پررونق شد که پی‌ال‌پی نام گرفت و به یکی از بزرگترین عرضه‌کننده‌های قطعات یدکی ایران تبدیل شد. البته کار این مغازه کوچک تنها به اینجا ختم نشد، احمد چند سال بعد توانست نمایندگی لاستیک کنتینتال و باتری دنا را بگیرد و فکر ساختن اتاق اتوبوس را عملی‌تر کند. اواسط دهه ۴۰، احمد تمام تشکیلات را به برادر کوچک‌تر خود، محمود سپرد و برای بازدید از کارخانه‌های بزرگ اتومبیل‌سازی در جهان و آگاهی از طرز کار آنها راهی اروپا و

داستان جزیره

تایوان، استانی که کشور شد و توسعه یافت

فریده عنایتی

خبرنگار

تایوانی‌ها عادت ندارند به یکدیگر ساعت کادو بدهند. چراکه در فرهنگ آن‌ها، ساعت هدیه دادن به معنی نشان دادن زمان مرگ است. برای همین هم زمانی که کسی به آن‌ها ساعت هدیه می‌دهد، در مقابلش پول کمی می‌پردازند تا ساعت را به‌جای هدیه گرفتن، خریده باشند. شاید همین اعتقاد نداشتن به زمان مرگ هم باعث شده که تایوان، جزیره کوچکی در شرق چین، سال‌ها بین کشورهای مختلف دست‌به‌دست شود و آخر استقلال پیدا کند و توسعه یابد و نتوان پایانی برایش متصور بود. وقتی که هلندی‌ها سال ۱۶۲۲ به این جزیره آمدند، ۷ هزار بومی در آن‌جا زندگی می‌کردند که حداقل هزار نفر آن‌ها چینی و مقداری هم ژاپنی بودند. آن زمان، زنان بومی کشاورزی و مردان هم آهو برای صادرات شکار می‌کردند.

کیلی اولنز، استاد اقتصاد دانشگاه روچستر در انجمن تاریخ اقتصادی (the Economic History Association) مقاله‌ای درباره تایوان از ابتدا تا زمان توسعه نوشته است. طبق این مقاله، هلندی‌ها طی یکسری مبارزات از اواسط دهه ۱۶۳۰ تا ۱۶۴۰ کنترل تایوان را به‌دست گرفتند. هلند، مردان بومی را به‌عنوان سرباز استخدام کرد و سعی کرد اشکال جدید کشاورزی را معرفی کند که البته کمی با اقتصاد ساکنان جزیره تعارض داشت. آن زمان، مهم‌ترین تغییر در اقتصاد جزیره، هجوم حدود ۳۵ هزار چینی بود. چینی‌ها زمین‌ها را توسعه دادند و عمدتاً در جنوب تایوان، برنج و شکر کاشتند. به‌این‌ترتیب شکر اولین محصول صادراتی تایوان شد. طی سال‌های مختلف تعداد چینی‌ها در جنوب تایوان گسترش پیدا کرد و به ۱۲۰ هزار نفر رسید.

● جنگ‌های بی‌انتهای

طی جنگ‌هایی در سال ۱۶۸۳، تایوان به دست چینی‌ها افتاد. به‌این‌ترتیب تایوان بخشی از امپراتوری چین باقی‌ماند؛ اما بعدها طی جنگ‌هایی این جزیره را ژاپنی‌ها اداره کردند. تا زمان اشغال ژاپن در سال ۱۸۹۵ وضعیت مزارع و کارخانه‌های شکر خوب پیش نرفت. به‌طوری‌که در اواخر قرن نوزدهم، جنوب جزیره از شمال جزیره فقیرتر شد و جمعیت آن کوتاه‌قدرتر از حد انتظار و امید زندگی هم کاهش یافت.

ژاپن پس از جنگش با چین، در سال ۱۸۹۵ کنترل تایوان را در اختیار گرفت. پس از چندین سال سرکوب و تهاجم چینی‌ها، ژاپنی‌ها شروع به اصلاح اقتصاد جزیره کردند. راه‌آهن در طول جزیره ساخته شد و جاده‌ها و پل‌های جدیدی ایجاد شد. از آن‌جایی‌که سربازان ژاپنی از بیماری رنج می‌بردند، بهداشت جزیره هم از اولویتهای مهم به‌حساب آمد.

در مقاله اولنز همچنین این‌طور نوشته‌شده است: در ابتدای کار، تولیدکنندگان بومی برسر کار بودند و مزارع خانوادگی نیشکر رشد می‌کرد و بار دیگر صادرات تایوان به راه افتاد؛ اما بعدها سیاست دولت تغییر کرد و تولیدکنندگان ژاپنی که در منطقه قدرتی داشتند، کنترل صنعت را برعهده گرفتند. درمجموع تقریباً نیمی از تولیدات کشاورزی تایوان در دهه ۱۹۳۰ صادر می‌شد. پس از آن در سال ۱۹۳۵، دولت شروع به تشویق سرمایه‌گذاری در صنایع غیر از کشاورزی در جزیره کرد؛ اما جنگ این دوره، باعث فروپاشی اقتصاد شد.

طی زمانی که تایوان تحت کنترل ژاپن بود، رشد اقتصادی ادامه پیدا کرد. جمعیت با رشد مواجه شد و سلامت بهبود یافت و میزان مرگ‌ومیر هم کم شد. طی این دوره در آمد هم افزایش یافت اما نابرابری در آمد بیشتر شد.

جنگ جهانی دوم که تمام شد، جزیره دوباره به‌دست چینی‌ها افتاد. البته این سری، کنترل چینی‌ها خیلی دوام نیافت. اواخر دهه ۱۹۴۰، چین دچار جنگ داخلی شد. سال ۱۹۴۹، سربازان و پناهندگان از سرزمین اصلی وارد جزیره شدند و جمعیت آن را تا ۲۰ درصد افزایش دادند. این مرتبه تایوان مستقل شد و خبری از کنترل کشوری دیگر نبود؛ اما در دهه ۱۹۵۰، تایوان به کمک‌های امریکا وابسته بود. با کمک آمریکایی‌ها، دولت برنامه اصلاحات ارضی را اجرا کرد. اصلاحات ارزی هم کمک کرد تا برابری جمعیت مزرعه افزایش پیدا کند و کنترل حکومت‌های حومه تقویت شود.

رشد سریع همراه با صنعتی شدن از اواخر دهه ۱۹۵۰ شروع شد. جمعیت تایوان هم بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۲ بیش از ۳ درصد رشد کرد. به گفته اولنز، تحقیقات تاریخی به «معجزه تایوانی» و سیاست دولت و تأثیر آن اشاره دارد، اما در داده‌های آماری تأثیر کلی سیاست‌های مختلف دولتی مشخص نیست. به‌این‌حال، در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، تولید ناخالص داخلی واقعی حدود ۱۰ درصد رشد کرد. بسیاری این رشد را ناشی

از افزایش عوامل تولید می‌دانند. طی این دوره، میزان بهره‌وری در تایوان به‌شدت افزایش یافت.

● زمانی که تایوان توسعه یافت

رشد تولید ناخالص داخلی تایوان درحال افزایش است. فایننشال تایمز در گزارشی درباره تایوان نوشت: سرعت رشد اقتصاد تایوان در سه ماه دوم کاهش یافته است، اما هنوز هم انتظار می‌رود که تولیدات و صادرات به‌صورت بهبودیافته افزایش پیدا کند

تولید ناخالص داخلی برای سه‌ماهه دوم ۲،۱۳ درصد بود که از رشد ۲،۶۶ درصد سال قبل، کمتر است. فایننشال تایمز همچنین نوشت: صادرات کالا و خدمات ۴،۹۷ درصد افزایش‌یافته است که عمدتاً هم به‌دلیل تقاضای خارجی برای قطعات الکترونیکی، فلزات اساسی و ماشین‌آلات است. واردات هم ۴،۳۷ درصد رشد کرده است. بخش تولید هم با ۳،۸۱ درصد رشد همراه بوده است.

انتظار می‌رود که رشد جهانی، اینترنت اشیاء، خودروهای الکتریکی از تحرک صادرات کالاهای تایسوان حمایت کند. به‌این‌ترتیب پیش‌بینی می‌شود که صادرات کالا و خدمات در سال ۲۰۱۷، ۴،۲۰ درصد رشد را نشان دهد. به‌این‌حال، نگاه همه کارشناس به رشد تایوان مثبت نیست. چین طی سال‌ها سعی کرده تایوان را در عرصه بین‌المللی از بین ببرد. اکونومیست در گزارشی درباره وضعیت تایوان نوشت: «تسای اینگ ون»، رئیس‌جمهور تایوان سال سختی در پیش دارد. طی همین مدت هم محبوبیت او کاهش‌یافته

طبق این گزارش سال گذشته ۸،۳ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی در تایوان جذب شد که بیش از سه‌برابر میزان سال ۲۰۱۵ است.

حالا اگر صادرات در همین وضعیت باقی بماند، دولت امیدوار است که اقتصاد امسال دودرصد رشد کند. تمرکز بر روابط تجاری با کشورهای آسیایی غیر از چین به گردشگری تایوان کمک کرده است. انتخاب خانم تسای در تایوان باعث شد که چین به آژانس‌های مسافرتی خود برای ارسال گردشگر به دیگر کشورها

به جز تایوان فشار آورد. به‌این‌ترتیب هم در سه‌ماه اول سال جاری تعداد ورود گردشگران چینی به تایوان نسبت به مدت مشابه سال ۲۰۱۶، ۴۲ درصد کم شد؛ اما تایوان باقی گردشگران از ژاپن و آسیای شرقی را حفظ کرده است.

امسال، سال امتحان برای مدیریت خانم تسای در اقتصاد خواهد بود که آیا او می‌تواند یکسری از مشکلات عمیق‌تر را طی سه‌سال باقی‌مانده تا پایان اولین دوره ریاست‌جمهوری‌اش برطرف کند یا خیر. تایوان با مشکلات زیادی دست‌وپنجه نرم می‌کند. کسب‌وکارهای الکترونیک که همیشه تایوان به وجود آن‌ها فخر می‌فروخت، به‌دلیل زنجیره ارزش در چین در معرض تهدید قرار گرفته است. اکونومیست درباره دیگر مشکلات پیش روی این جزیره نوشت: رشد بهره‌وری کاهش‌یافته و دستمزدها هم با رکود همراه شده است. بسیاری از باهوش‌ترین جوانان تایوانی به کشورهای دیگر ازجمله چین مهاجرت می‌کنند. پیری سریع جمعیت تلفات زیادی به‌همراه آورده است: ازجمله مشکلات بازنشستگی.

استراتژی اقتصادی خانم تسای بر سه پایه اصلی استوار است: ابتدا سرمایه‌گذاری ۲۹،۳ میلیارد دلاری برای محرک زیربنایی، از پوشش پروژه راه‌آهن تا انرژی‌های تجدیدپذیر. در مرحله دوم او می‌خواهد وابستگی تایوان به چین را با سیاست‌های جدید کاهش دهد و به کشورهای جنوب شرق و جنوب آسیا نزدیک‌تر شود. درنهایت خانم تسای، یک سیاست صنعتی برای ارتقای نوآوری درحال ساخت دارد می‌خواهد «دره سیلیکون آسیایی» ایجاد کند.

همه استراتژی اقتصادی تسای به نظر منطقی می‌رسد اما مسئله این است که اقتصادهای کوچک آسیای جنوب شرقی جایگزین چین بزرگ نیستند. از طرفی هم چین بزرگ‌ترین شریک تجاری تایوان است.

بلومبرگ در گزارشی از وضعیت تایوان نوشت: اقتصاد تایوان به شرکت‌های فناوری سخت‌افزاری که قطعاتی برای شرکت اپل تولید می‌کنند، وابسته است. به‌طوری‌که صادرات حدود دوسوم اقتصاد تایوان را شامل می‌شود؛ اما اختلاف

برخی شاخص‌های مهم اقتصادی تایوان	
رشد اقتصادی واقعی	۱/۵ درصد (سال ۲۰۱۶)
نرخ بیکاری	۳/۹ درصد (سال ۲۰۱۶)
جمعیت زیر خطر فقر	۱/۵ درصد (سال ۲۰۱۲)
تورم	۱/۴ درصد (سال ۲۰۱۶)
صادرات	۳۱۰/۴ میلیارد دلار (سال ۲۰۱۶)
واردات	۲۳۹/۷ میلیارد دلار (سال ۲۰۱۶)

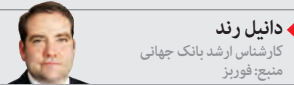
تسای با چین، مشکلاتی برسر این راه ایجاد می‌کند. چین، بزرگ‌ترین شریک تجاری این جزیره است؛ اما بعد از اینکه خانم تسای سر کار آمد و سیاست «یک چین» را رد کرد، تمام تماس‌های رسمی چین با دولت تسای هم قطع شد.

● اقتصاد تنوع‌طلب

به‌این‌حال، اقتصاد تایوان پنجمین اقتصاد بزرگ آسیا و پانزدهمین اقتصاد جهان از نظر تولید ناخالص داخلی است. بانک جهانی در گزارشی درباره اقتصاد تایوان نوشت: تایوان یک اقتصاد سرمایه‌داری دارد. به این معنی که شرکت‌های خصوصی درباره روش‌های تولید و راه‌اندازی برای کسب سود تصمیم می‌گیرند. بانک‌ها و شرکت‌های صنعتی هم که قبلاً متعلق به دولت بودند درحال‌حاضر خصوصی شده‌اند. اقتصاد تایوان از نظر برابری قدرت خرید، ۱۹ امین کشور بزرگ جهان است. طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول تایوان یک اقتصاد پیشرفته محسوب می‌شود. تایوان ۱۱،۵۴ میلیون نیروی کار دارد و نرخ بیکاری آن ۴ درصد است. ۵۸،۹ درصد از افراد شاغل در بخش صنعت خدمات، ۳۶،۱ درصد در صنعت و ۵ درصد هم در کشاورزی مشغولند. بانک جهانی همچنین می‌نویسد: همان‌طور که الگوی اشتغال این کشور نشان می‌دهد، بخش خدمات در تایوان پیشرو است و درواقع ۷۳ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد. از طرفی هم اقتصاد تایوان به‌شدت متنوع است. برخی از مهم‌ترین آن شامل ارتباطات و فناوری اطلاعات، الکترونیک، پالایش نفت، مواد شیمیایی، وسایل نقلیه، مواد شیمیایی، صنایع غذایی و منسوجات است. با تمام تعریف‌هایی که از اقتصاد تایوان می‌شود، اما نقطه‌ضعف‌هایی هم در این میان دیده می‌شود. بانک جهانی درباره چالش‌های مهم این کشور نوشته است: این کشور طی چند سال گذشته رو به رکود رفته است. صادراتش کاهش‌یافته و تولید ناخالص داخلی کم شده است. اقتصاد کشور به صادرات متکی است و حالا هنگ کنگ و کره جنوبی در منطقه رقابتی‌تر از تایوان شده‌اند. تایوان هرکاری کند، خواسته و ناخواسته سایه چین بالای سرش است. مثل زمانی که اپل در نرم‌افزار «هپ»، این جزیره را جزوی از چین معرفی کرده است. تایوان بلافاصله از شرکت اپل درخواست کرد که برنامه‌اش را تغییر دهد و تایوان را به‌عنوان استانی از چین مشخص نکند. البته پکن هنوز هم اصرار دارد که این جزیره بخشی از چین بزرگ است.

اقتصاد تایوان پنجمین اقتصاد بزرگ آسیا و پانزدهمین اقتصاد جهان از نظر تولید ناخالص داخلی است. بانک جهانی در گزارشی درباره اقتصاد تایوان نوشت: تایوان یک اقتصاد سرمایه‌داری دارد. به این معنی که شرکت‌های خصوصی درباره روش‌های تولید و راه‌اندازی برای کسب سود تصمیم می‌گیرند. بانک‌ها و شرکت‌های صنعتی هم که قبلاً متعلق به دولت بودند درحال‌حاضر خصوصی شده‌اند.

الگوی از آزادی و رفاه



دانیل رند
کارشناس ارشد بانک جهانی
منبع: فوربز

تایوان یکی از مدل‌های بزرگ اقتصادی مدرن و توسعه سیاسی را ارائه می‌دهد. سال ۱۹۶۰، در تایوان سرانه تولید ناخالص داخلی و سطوح توسعه انسانی به حدی بود که این کشور را میان کشورهای کمتر توسعه‌یافته قرار داده بود. در دهه‌های بعد، چنان رشد اقتصادی و صنعتی در تایوان دیده شد که نه‌تنها به یکی از اقتصادهای برتر آسیا تبدیل شد، بلکه یک مدل اقتصادی ارائه داد که توسط سایر اقتصادهای منطقه تکرار شد. به موازات این تکامل اقتصادی، تایوان روند تحولات سیاسی را هم آغاز کرد که منجر به سه دهه دموکراسی در این کشور شد. موفقیت تایوان - از یک جزیره کم توسعه با منابع فقیر، به یک نیروی اقتصادی منطقه با سیستم دموکراتیک چند حزبی- از تعهد ملی خود در سرمایه‌گذاری مردمی نشأت می‌گیرد. البته عوامل دیگر هم نقش مهمی در تحریک روند تایوان ایفا کرده‌اند؛ عواملی از جمله تجارت موثر و سیاست مالی که باعث شدند تایوان خود را به عنوان یک اقتصاد پویا و فناورانه معرفی کند. بدون منابع معدنی، کربن و ثروت کشاورزی، تایوان مردمانش را به عنوان مهمترین منابع ملی به رسمیت شناخت. امروز تایوان نمره‌ای در شاخص توسعه انسانی دارد که قابل مقایسه با سطح سرانه تولیدناخالص داخلی فرانسه و شبیه به آلمان است.

با این حال، ایسن موفقیت‌ها بدون کمک امکان‌پذیر نبود. از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۵، کمک‌های خارجی ایالات متحده به تایوان، باعث رشد متوسط ۶٫۵ درصدی در تولید ناخالص داخلی این کشور شد. حتی دستیابی به سطح بالایی از رشد اقتصادی تایوان، اولویت امنیت ملی ایالات متحده در نظر گرفته شده بود. بعد از جنگ جهانی دوم، آمریکا از «چیانگ کای شک» حمایت کرد؛ حتی زمانی که کمونیست‌ها او را از سرزمین اصلی اخراج کردند. ایالات متحده در آن مدت، کمک‌های قابل توجهی برای توسعه و دفاع از کالاهای سرمایه‌ای، مواد صنعتی و سرمایه انسانی مورد نیاز برای تبدیل شدن تایوان به یک اقتصاد مدرن صنعتی انجام داد. تا سال ۱۹۷۰، تایوان با بازسازی آمریکا به عنوان یکی از اقتصادهای پویای آسیا به کره جنوبی و ژاپن پیوست.

رابطه آمریکا و تایوان طی جنگ سرد گسترده‌تر شد. طی دهه‌ای نخستین حمایت ایالات متحده از سیستم سیاسی تایوان بسته و استبدادی بود. حزب کومینتانگ کای شک (KMT) کنترل سیاسی سفت و سختی داشت تا اینکه سال ۱۹۸۰، بعد از «چیانگ کای شک»، پسرش «چیانگ چینگ کو» روند آزادسازی سیاسی را آغاز کرد. همانطور که چین قدرتمندتر و ثروتمندتر می‌شود، فضایی که تایوان بتواند از نظر اقتصادی و دیپلماتیک در آن فعالیت کند، کوچک‌تر می‌شود. یکسری از کشورها هم به دلیل ترس از تجاوز اقتصادی چین، مردد در روابط اقتصادی با تایوان بودند.

صرف نظر از چشم‌انداز در حال تغییر جهانی برای تایوان، ایالات متحده هم باید به دنبال برقراری رابطه نزدیک با تایوان باشد تا از روابط تایوان با سرزمین اصلی به عنوان وسیله‌ای برای بهبود دیپلماسی خودش استفاده کند.

پژوهنده‌ی

شریعت عقلانی

متن سخنرانی عمادالدین باقی در مراسم سالگرد

احمد قابل در دفتر حزب کارگزاران سازندگی قم



گفته می‌شود ارزش هر کس به‌اندازه حمیت او یا به‌اندازه علم او یسا آرزوهای او و غیره است همه درست است اما من می‌گویم ارزش هر کس به انتخاب او یا انتخاب‌های اوست چون همه شخصیت واندیشه انسان در انتخاب او تجلی می‌یابد حتی دانش و همت او. شاید عبارت دیگر امام علی‌که می‌گوید: «**ارزش هر انسان به آن چیزی است که، آنرا می‌پسندد**

و ارزشمند می‌پندارد»، «آن ارزی که می‌ورزی»: **قِیمَةُ کُلِّ امْرِئٍ مَا یُحْسِنُهُ**» (نهیج البلاغه، حکمت ۸۱ و در بعضی نسخه‌ها ۷۳) همین باشد. به همین دلیل است که ترجمه‌های مختلفی ارائه داده‌اند و می‌گویند: ارزش هر انسانی، ناشی از آن امتیاز نیکو است که در اوست(ترجمه محمد تقی جعفری). یا: «بهای هر کس به میزان سودمندی اوست» (ترجمه اسدالله مبشری) و «ارزش هر کسی به چیزی است که آن را خوب می‌داند».(ترجمه و شرح ابن‌میشم) و ارزش هر کس به مقدار دانایی و تخصص اوست(ترجمه محمد دشتی). اما من می‌گویم ارزش هر کس به انتخاب‌های اوست. هر انتخابی بیانگر معیارهای دیدگاه‌ها و ارزش‌های انسان است.

در این زمینه می‌توان به انتخاب‌های مختلف زندگی او بپردازم که هر کدام می‌توان بیانگر شخصیت او باشد. انتخاب همسر و شکل خانواده و سبک زندگی و انتخاب مهاجرت و بازگشت از مهاجرت و انتخاب‌های دوستان و غیره ولی فقط به یک مورد کلی اشاره می‌کنم. احمد قابل چه چیزهایی را انتخاب کرد و چه چیزهایی را انتخاب نکرد؟

احمد قابل اگر می‌خواست با توجه به سوابق خانوادگی تحصیلات و موقعیتی که داشت، می‌توانست در مناصب حکومتی قرار گیرد و به جایگاه‌های موثری برسد اما او انتخاب دیگری کرد.

من با این دیدگاه روشنفکران سنتی و چپ‌روانه ضد حکومت مخالفم؛ دیدگاه روشنفکرانی که هر چه مخالف حکومت باشد خوب است و هرچه چه موافق حکومت باشد بد است. من از این منظر انتخاب قابل را ارزیابی نمی‌کنم چراکه ممکن است کسی در قدرت هم باشد اما پا روی حق پا نگذارد. مشکل با کسانی است که قدرت را به هر قیمتی انتخاب می‌کنند و دین و دنیا و شرافت و آزادیگی و انسانیت خود را به پای آن می‌بازند. از طرف مقابل در این انتخاب، هر نوع انتخابی هم سزاوار تکريم نیست بلکه ممکن است کسانی مخالف خودکامگی باشند و خودشان خودکامگی کنند، مخالف فساد باشند اما خودشان فاسد باشند. این همان نقطه‌ای است که قابل را متمایز می‌کند.

گفتارهای سیاسی و حقوقی: مانند نامه سیاسی و انتقادی‌ای که قابل بیشتر به آنها

از میراث قابل باید با حسرت یاد کنیم چون او درخت پرباری بود که تازه به بار نشسته بود و توفسان به او هجوم برد. اگر بتوانم چند تن را نام ببرم که می‌توانستند مکتب فکری استاد را پرپار و چراغش را پرفروغ‌تر کنند؛ یکی از برجسته‌ترین آنها مرحوم احمد قابل بود به‌ویژه که در مدرسه اجتهاد آیت‌الله منتظری، شجاعت، وارستگی، سلامت نفس، صداقت، آزادیگی و اجتهاد مجموعه‌ای هستند که اگر باهم باشند، انسان را می‌توانند پرازنده آیت‌اللهی یعنی خداگونگی کنند. اینکه کسی فقاقت داشته باشد اما از قدرت بترسد، امر به معروف و نهی از منکر نکند، طمع دنیا داشته باشد کافی نیست اما قابل چنین بود که مجموعه این صفات را با هم داشت و برخی شاگردان دیگر این استاد هم چنین‌اند و در حیات‌اند.

میراث او، یکی میراث عملی اوست که انتخاب‌های اوست. دیگری میراث اجتهادی او است؛ او در زمینه اجتهادی و تحقیقی درباره بیمه هم قلم زده است اما اگر در مواردی که آرای معتنابه داشته است بخواهیم فهرست کنیم، در مجموع می‌توان فهرست میراث ناتمام و ارزشمند او را چنین برشمرد:

۱- انتخاب‌های قابل (در سپهر عملی)

و در سپهراندیشگی: ۲- گفتارهای سیاسی و حقوقی. ۳- اجتماعیات یا نوشته‌ها و گفت‌وگوهای او در حوزه‌های اجتماعی. ۴- شریعت عقلاتی که مهم‌ترین و اصلی‌ترین دغدغه او بود. ۵- ارتداد. ۶- حجاب هم یکی از موضوعات اجتهادی قابل بود که مناقشه‌برانگیز شد. ۷- دیگری بحث‌هایی درباره حقوق زنان مانند طلاق، ارث و دیه بود. تعدما حجاب را اینجا نیاوردم چون موضوعی فراتر از حقوق زنان است.

همه مطالعات او درون دینی بود. البته ممکن است که با برخی نظرات او ما یا شما موافق نباشیم چنانکه از باب مثال و شوخی، آقای قابل فتوای سنتی درباره خوراک‌ها را نقد می‌کرد.

هر کدام از عناوینی که گفتم نیازمند بحث مستقلی است و مجال پرسیدن همه آنها نیست و به فراخور مجال خود به برخی از آنها می‌پردازم و معتمد قضاوت نهایی درباره هر متفکری از جمله احمد قابل نیازمند مطالعه همه آثار اوست. همانطور که گفتم یکی از میراث او در سپهر عملی، انتخاب‌های اوست.

انتخاب‌های قابل این بحث فقط درباره قابل نیست. درباره تک‌تک شما و ما هم هست. کمات قصار و روایات فراوانی در این زمینه رسیده است. مانند اینکه امام علی می‌گوید: **قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَیْ قَدْرِ هَمَّتِهِ وَ صِدْقِهِ عَلَیْ قَدْرِ مَرْوَعَتِهِ وَ شَجَاعَتَهُ عَلَیْ قَدْرِ أَفْتَتِهِ وَ عَفَّتَهُ عَلَیْ قَدْرِ غَبَرَتِهِ**؛

ارزش هر کس همسنگ همت اوست و راستی او به‌اندازه جوانمردی او و شجاعت او همنای شرم و حیای او و عفت او همنای غیرت او.(نهیج البلاغه، حکمت ۴۴)

و دکتر شریعتی می‌گوید: «ارزش عمیق هر کسی / به‌اندازه حرف‌هایی است که برای نگفتن دارد! / و کتاب‌هایی نیز هست برای ننوشتن / و من اکنون رسیده‌ام به آغاز چنین کتابی / که باید قلم را بیکتمن و دفتر را پاره کنم.»

ارزش هر انسانی به‌اندازه چیزی است که دوستش دارد یا ارزش هر کس به‌اندازه آرزوهای اوست.

منظور از ارزش نیز کرامت و حقوق انسان‌ها نیست بلکه منزلت اکتساییشان است نه حقوق طبیعی و کرامت ذاتی. بنابراین اینکه



بحث حدود وظایف شورای نگهبان و اینکه قانون اساسی نگفته است مصوبات مجلس شورای اسلامی باید مطابق فقه یا فتوای شورای نگهبان باشد بلکه گفته باید مطابق موازین شرع باشد.

۳ اجتماعیات یا نوشته‌ها و گفت‌وگوهای او در حوزه‌های اجتماعی مانند مباحثی که در زمینه خشونت داشت و در کتاب او به نام «تقدرفهنگ خشونت» تجمیع شده‌اند. بحث درباره خوراک‌ها، شادی و نقد رویکرد بی‌اعتنا به شسادی در فقه، بحث درباره سبک‌های زندگی، زندگی مؤمنانه در جوامع سکولار. در همین بحث می‌گوید «منی‌توان به سادگی هر جامعه غیر اسلامی را دارالکفر دانست چراکه ممکن است جامعه به ظاهر اسلامی حقیقتا دارالکفر باشد و جامعه غیراسلامی دارالایمان حقیقی»(جامعه نو ش ۲۳) چون قابل معیارهایش در این موضوع ظاهر گرایانه نبود.

● شریعت عقلانی

شریعت عقلانی مهم‌ترین مسئله قابل بود. شریعت عقلانی یعنی شریعت عقل‌محور. عقل گوهر انسانی، رشدیابنده و تعاملی و بین‌الذهانی است و نمی‌تواند مقید به احکام آن نمی‌کاهد چون گاهی امضای آنچه هست و پایبندی به آن دست کمی از تأسیس ندارد چنانکه ارزش کار پیامبر اسلام فقط به تأسیس نبود. بسیاری از احکام اسلام امضایی است. اما احمد قابل با برجسته کردن عقل می‌خواست نشان دهد که پذیرش عقل لوازم و نتایجی دارد که باید بدان متعهد بود. نمی‌شود از مشرب عقلانی دفاع کرد اما خلاف مقتضیات آن عمل نمود. چنانکه می‌گوید فقهای ما در مقام نظر اصالة الاباحه‌ای هستند اما در مقام عمل اصالة الحظری‌اند.

او ابتدا جایگاه عقل را و اینکه شارع عقل را تأیید کرده و برای آن حجیت ذاتی قابل است بیان می‌کند سپس بنی‌اندیشه‌اش را بر آن می‌سازد. او هم در گفت‌وگوهایی که با یکدیگر داشتیم و هم در نوشته‌هایش این روایت را زیاد استفاده می‌کرد که اساسا مأموریت انبیاء این بوده که عقل مدفون من

و شما را به ما بنمایانند»**وَ یُشِيرُوا لَہُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ**».(خطبه یک نہج البلاغہ).

او می‌گوید ابتدا فکر می‌کرده عقل مستفاد از شرع است همان چیزی که گفته می‌شود «حجیت عقل کاشف از قول معصوم». بعد فکر می‌کرده عقل فقط در منطقه الفراغ شرع حق اظهار نظر دارد ولی سرانجام دریافته که درست برعکس، عقل حجت باطنی است و شرع حجت ظاهری و باطن بر ظاهر مقدم است. در واقع این شرع است که فقط در منطقه‌الفراغ حکم عقل حق اظهارنظر دارد مانند سکوت عقل در چند و چون مسائل عبادی.....

البته او توضیح نمی‌دهد که آیا وحی ابژه (متعلق شناسا) است یا سوژه (فاعل شناسا) یعنی فقط انسان، شناسنده است و بقیه امور از خدا گرفته تا وحی و... متعلق شناخت؟ وحی را در عرض عقل و به عنوان یک فاعل شناسا است یا موضوع و متعلق شناسایی؟ مرحوم بازرگان در این بحث وارد شده و موضع روشنی داشت. او در کتاب «راه طی شده» بر این عقیده بود که عقل و وحی همعرض هستند. دو خط به موازات هم که در نهایت به یک جا می‌رسند یعنی کسی که از پایگاه عقل حرکت کند و کسی که از پایگاه وحی آغاز کند در نهایت هر دو به یک نقطه می‌رسند. اما در دیدگاه مدرن اصالت با عقل است. «عقل» فاعل شناسایی است ولی از مجموع بحث‌های قابل استنباط می‌شود که او عقل را سوژه یا فاعل شناسایی می‌دانند و وحی را ابژه چون قابل عقل را در برابر وحی نمی‌داند بلکه آفریده خداوند و رسول باطنی می‌داند و وحی را رسول ظاهری و چون باطن مقدم بر ظاهر و اصیل‌تر است پس عقل مقدم است. البته قابل پس از آن منظورش از عقل و عقل عرفی را بیان می‌کند ولی مرحوم قابل بیشتر مطالعات درون‌دینی داشت و با مباحث جدید و پیچیده درباره عقل مدرن، عقل خودبنیاد، عقلانیت بورو کراتیک، سنجش خرد ناب کانت، عقل پست‌مدرن و... سرو کار نداشت و اگر مجال یافته بود ستر مطلوبی ارائه می‌کرد.

مهم این است که فهم نسبت عقل و عشق، عقل و دین و... دغدغه قابل بود چنانکه دغدغه سهروردی، بوعلی، مولانا و ملاصدرا، میرفندرسکی، ملاهادی سبزواری و دهها متکلم و فیلسوف و فقیه دیگر بود و این برتری قابل بر کسانی است که این دغدغه‌ها را ندارند و نتیجه‌اش این می‌شود که در موضوع مربوط به یک نماینده زرتشتی شورای شهر یزد بدون هیچ مبنای عقلی و شرعی با «دعای نفی سبیل» شهروندی را از حق مسلم خود محروم می‌کنند. اینها کسانی هستند که تقسیم‌بندی‌ها جزو نحله عقل‌گرایان هستند اما تصمیمی که می‌گیرند برخلاف مصلحت کشور و دین و حقوق شهروندان است. وقتی این تصمیمات را می‌بینیم آنگاه با وجود اینکه دغدغه‌های قابل تازگی نداشت اما ارزش و اهمیت آن در زمانه ما روشن‌تر می‌شود.

ما گاهی با مسائلی مواجه می‌شویم که اصلا نوبت به عقل فلسفی و عقل شرعی و عقل عرفی و مباحث فنی آن هم نمی‌رسد و می‌گوییم کاش یک جو عقل، همین عقل متعارف و مورد نظر عامه وجود داشت.

آرای قابل در زمینه حجاب، حقوق زنان، احکام بانوان، طلاق و ارث، ارتداد و غیره هم متأثر از همین شالوده‌های نظری است. ارتداد از اولین بحث‌های تحقیقی او بود که در سال ۷۶ نسخه دستنویس آن را برای مطالعه به من داد و چند ماه بعد بر گرداندم. به او گفتم چرا به عربی نوشته‌ای گفت چون در ایران امکان انتشار ندارد و می‌خواهم در لبنان منتشر کنم. امروز درباره ارتداد می‌شود حرف زد و بحث کرد اما آن زمان فضا برای طرح و نقد این بحث مساعد نبود. متأسفانه هر چه جست‌وجو می‌کنیم اثری از این نوشته پیدا نمی‌شود. بعضی نظرات او پخته شده‌بود مانند نقد دیدگاه رایج اشرافیت انسان یا نظراتش درباره حجاب و با حقوق زنان و مسائل طلاق و ارث ولی برخی نظرات او هنوز در مسیر پژوهش و بلوغ قرار داشتند.

*** این مراسم سه‌شنبه نهم آبان‌ماه ۱۳۹۶ برگزار شد**

نظریه‌پرداز سنت‌گرایی اسلامی

بازخوانی آثار و آراء اندیشمندان تاریخ جدید ایران: **مورد سید حسین نصر**

◀ **حامد زارع**
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

سید حسین نصر غیرسیاسی‌ترین و هم هنگام سیاسی‌ترین متفکر تاریخ ایران معاصر است. شاید این نکته را بتوان از خصایص خاص تاریخ ایرانی دانست که جمع اضداد در سیر آن به سادگی رصدشدنی است. اما چرا سید حسین نصر غیرسیاسی‌ترین و هم هنگام سیاسی‌ترین متفکر تاریخ ایران معاصر است؟ پاسخ ساده و ابتدایی به پرسش پیش گفته این است که از سویی نصر متفکری است که نه تنها تاملاتی در اندیشه سیاسی و حکمت عملی نداشته است بلکه هیچ بخشی از تفکر وی درباره سیاست یا تاریخ اندیشه سیاسی نبوده است. اما از سوی دیگر او متفکری است که نزدیک‌ترین ارتباط را با کانون‌های قدرت سیاسی و نظام حکومتی ایران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ داشته است. البته به نظر می‌رسد علاوه بر این پاسخ سهل که البته در صحت آن تردیدی نمی‌توان روا داشت، باید دقیق‌تر به ماجرا نگریست و درنگی در حضور سید حسین نصر در سیاست عصر پهلوی دوم داشت.

- خاستگاه خانوادگی اریستوکراتیک**

نصر برخاسته از یک بستر نیمه‌اشرفی و بالیده در فضایی نخیه‌گرایانه است. مروری بر فضای خانه و همچنین خانواده پدری و مادری او این نکته را مبرهن می‌سازد. فهرست اولین‌ها و بهترین‌ها و تنهاترین‌ها در خانواده نصر بسیار طولانی است. شجره‌نامه خانوادگی نصر به خوبی می‌تواند نمایشی از یک سلسله اریستوکرات در اواخر دوران قاجار و دوره پهلوی باشد. کما اینکه پدر و عموی او از صاحب‌منصبان فرهنگی دولت رضاشاهی بودند. همچنان که پدر سید حسین نصر عضو نخستین مجلس شورای ملی بود، مادرش نیز از شهرتی برخوردار بود که درصدد کاندیداتوری مجلس سسنا در دوره پهلوی دوم برآمده بود. دایى او نیز مقام سر کنسولی و سفارت ایران در آمریکای شمالی را داشت و بعدها پسر عموی او توانست منصب شهرداری تهران و سرپرستی چندین وزارتخانه در کابینه‌های مختلف محمدرضا شاه را به دست آورد. پسرعمه‌اش نیز وزیر دارایی در کابینه سهپهد رژیم آرا بود. از سوی دیگر مقامات عالی‌سیاسی همانند محشم السلطنه اسفندیاری، منصورالملک، محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی‌زاده و بسیاری دیگر از بزرگان سیاسی آن زمان همواره مهمان خانه پدری سید حسین نصر بوده‌اند و خاطرات کودکی او را شکل داده‌اند. چه اینکه شکوه‌الملک که رئیس دفتر ویژه رضاشاه بود همسایه و دوست صمیمی پدر نصر بود و علی‌اکبر سیاسی نیز رئیس دفتر پدرش در وزارت فرهنگ دوره رضاشاهی بود. از سوی دیگر او نتیجه شیخ فضل‌الله نوری است و از محیط خانوادگی‌اش تعلیمات دینی دریافت کرده است. او در فضایی بالیده که تصوف در آن بسیار زنده بوده است، چه اینکه پدر و پدربزرگ‌اش مرید مرحوم صفی‌علی‌شاه بوده‌اند. سید حسین نصر در سیزده سالگی برای ادامه تحصیل به ایسالات متحده و نزد دای‌اش می‌رود که آن زمان مسئولیت سر کنسولی ایران در نیویورک را عهده‌دار بود. نصر پس از پایان تحصیلات‌اش در سال ۱۳۳۷ به ایران بازمی‌گردد و در طول بیست سال اقامت در ایران تا سال ۱۳۵۷ مسئولیت‌های مختلف فرهنگی و علمی و یک مسئولیت سیاسی را می‌پذیرد.

- خاطره مسئولیت‌های خطیر**

ریاست دانشکده ادبیات، معاونت دانشگاه تهران، نائب التولیت دانشگاه صنعتی آریامهر، تأسیس دانشگاه صنعتی اصفهان، تأسیس و

مدیریت انجمن شاهنشاهی فلسفه و در نهایت ریاست دفتر مخصوص فرح پهلوی از جمله پست‌هایی است که سید حسین نصر از سال ۳۷ تا ۵۷ شمسی عهده‌دار آن بوده است. علاوه بر آن نصر در طی این بیست سال با احکامی که اکثرا از سوی محمدرضا شاه‌اعضا شده بود در مراکزی نظیر شورای عالی فرهنگستان شاهنشاهی علوم ایران، هیئت امنای بنیاد فرح، هیئت امنای فرهنگ‌سرای نیاوران، هیئت امنای موزه فرش، هیئت امنای هنرهای معاصر، هیئت امنای نگارستان، هیئت امنای مرکز تحقیقات تاریخی، هیئت امنای آبیگینه، هیئت امنای بنیاد شاهنامه فردوسی، شورای عالی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، هیئت مدیره مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، شورای عالی فرهنگ، انجمن فلسفه و علوم انسانی‌ایران، کنگره انقلاب آموزش در رامسر، شورای مرکزی آموزش کشور و بنیاد سلطنتی تحقیقات اسلامی عضویت فعال داشت. با نگاهی کوتاه به این فهرست بلند می‌توان این سخن او را پذیرفت که می‌گوید: «بندۀ در این بیست سال فقط و فقط مسئولیت‌های فرهنگی و دانشگاهی را پذیرفتم. پذیرش ریاست دفتر ملکه هم یک امر استثنایی در یک زمان استثنایی بود و اکنون که چند دهه از آن می‌گذرد، می‌پذیرم که در این مورد سنجیده عمل نکردم. اگر چه در آن زمان فکر می‌کردم با عقلانیت و با توجه به تمامی عوامل دارم تصمیم می‌گیرم.» (۱۳۹۳، صفحه ۲۳۲)
پریپدا است که همه مسئولیت‌ها و احکامی که نصر پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ داشته است، زیر سایه پذیرش ریاست دفتر فرح پهلوی قرار دارد و بخش بزرگی از جامعه، او را به سبب حضور چند ماهه در سمت ریاست دفتر مخصوص ملکه، به عنوان کارگزار رژیم سابق می‌شناسند تا اندیشمندی اسلامی که بیشترین آثار حوزه سنت‌گرایی را تألیف کرده است. اما در این مقال، به جای پاسخ دادن به این پرسش که چرا منتقدان نصر حاضر به نادیده گرفتن ریاست چند ماهه او در برابر آخرین پادشاه ایران نیستند، باید به این پرسش پاسخ داد که چرا سید حسین نصر در مورد پذیرش ریاست دفتر مخصوص ملکه، به قول خودش «سنجیده» عمل نکرد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید زمینه تاریخی و همچنین مختصات شخصیتی سید حسین نصر را مورد بررسی قرار داد.

- زمانه وزمنه تصمیم نصر**

ظاهرا سید حسین نصر در طول حضورش در ایران بارها از پذیرش مسئولیت‌های سیاسی و پست‌های حکومتی سرباز زده است. یکی از منصب‌های حاکمیتی که چندین بار و از طرق مختلف به نصر پیشنهاد شده و نصر آن را نپذیرفته، مقام سفارت و نمایندگی ایران در خارج از کشور بوده است. او در بیان خاطرات خود در گفت‌وگو با راقم این سطور گفته است: «چندین بار درصدد بودند که مرا سفیر کنند مخصوصا در عربستان سعودی که از زیر آن هم شانه خالی کردم. اگرچه به علت فعالیت‌های فرهنگی‌ام در سطح جهانی، مقام سفیر فرهنگی به من داده شده بود. یادم می‌آید وقتی جیمی کارتر به ریاست‌جمهوری ایالات متحده رسید، اولیای امور در ایران می‌خواستند بنده سفیر ایران در ایالات متحده شوم و من زحمت زیادی کشیدم تا بتوانم در ایران بمانم و کارهای علمی و فرهنگی خود را دنبال کنم. در نتیجه در طول حضورم از سال ۳۷ تا ۵۷ خورشیدی از همه ریاست‌ها و مقامات سیاسی گریختم. به جز پذیرفتن ریاست دفتر ملکه که اولاً در شرایط خاصی انجام یافت و ثانیاً بیشتر جنبه فرهنگی داشت.» (۱۳۹۳، صفحه ۲۳۳)
پیش از این آوردیم که نصر، پذیرش ریاست دفتر فرح را تصمیمی نسنجیده از سوی خود خوانده است. اما این نسنجیدگی مانع دفاع نیم‌بندش

از تصمیم‌اش نمی‌شود. او در فراز دیگری از گفت‌وگویش با نگارنده، دلایل خود را می‌آورد و می‌افزاید: «یکی از دلایلی که باعث شد راضی شوم مقام ریاست دفتر مخصوص ملکه را بپذیرم این بود که تعداد زیادی از مراکز فرهنگی و هنری زیر نظر این دفتر بوده از موزه رضا عباسی گرفته تا موزه هنرهای معاصر تهران، از حفظ بافت سنتی اصفهان گرفته تا محافظت از فرهنگ سنتی یزد، از مراقبت و توسعه کارگاه‌های کاشی‌کاری ایرانی گرفته تا رسیدگی به مدرسه خان شیراز و میدان نقش جهان و صدها طرح و برنامه‌های دیگر که همگی آنها در راستای حفظ هویت فرهنگی ایران بود. در روزهایی که مملکت رو به متشنج شدن پیش می‌رفت، من بیش از هر چیز نگران این میراث فرهنگی بودم که سال‌ها وقت خود را مصروف آن کرده بودم و از این لحاظ بار سستگینی روی وجدان خود احساس می‌کردم.» (۱۳۹۳، صفحه ۲۳۰)
با این وجود به نظر می‌رسد، تصویری که نصر امروزه از شرایط پذیرش ریاست دفتر مخصوص فرح پهلوی در سال ۱۳۵۷ به دست می‌دهد، با گذر از سال‌های هجرت‌اش از ایران و تبعید خودخواسته‌اش در آمریکا به دست آمده است و برای روشن شدن شرایطی که او پیشنهاد دربار را می‌پذیرد، باید زمنیه و زمانه تصمیم نصر را مورد بررسی قرار داد.

- رویارویی با توسعه‌آمرانه**

واقعیت این است که هر نظام حکومتی برای خودش نخبگانی دارد. این نخبگان در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌توانند بحران‌ها را پیش‌بینی کنند و احتمالا در رفع بحران‌ها بکوشند. توسعه آمرانه دوران پهلوی دوم مسبب بحران‌های غیرقابل کمنایی در حوزه مشروعبت حاکمیتی و آزادی‌های سیاسی شد که توسط نخبگان رژیم سابق نه به طور دقیق پیش‌بینی شد و نه در مسیر رفع بحران گام گذاشته شد. در یک سطح تحلیل، نصر جزو

چند صد نخیه‌ای بود که در دستگاه

حکومت وقت حضور داشت

و قادر به رویت موج

نارضایتی‌ها نبود. سید

حسین نصر آقندر

که دستگاه حاکمه

را از خطر کمونیسم

سیاسی و سوسیالیسم

اسلامی می‌ترساند و در

این مسیر مشاوره می‌داد،

از بحران‌هایی که توده مردم

را آزرده بود غفلت می‌ورزید.

یک بار از نصرالله پورجوادی شنیدم که نصر به مهمانان خارجی‌اش که در سال ۵۷ به ایران می‌آمدند و از دیدن وضعیت کشور که همانند یک بمب ساعتی نزدیک به انفجار است جا می‌خوردند، می‌گفته است: «جای هیچ نگرانی نیست، ارتش ایران بسیار قوی است!» این سخن نشان می‌دهد، هوش سیاسی نصر همانند هوش فلسفی‌اش نبوده و همانند بقیه نخبگان عصر پهلوی دوم، هیچ خطری از جانب محدودیت‌های سیاسی اعمال‌شده توسط رژیم حس نمی‌کرده است. سید حسین نصر در این عدم احساس نارضایتی‌های عمومی از حکومت آقندر قاطع بوده که صادقانه پیشنهاد فرح پهلوی برای ریاست دفتر مخصوص‌اش در تابستان ۵۷زمانی که پرویز ثابتی رکن اصلی امنیت داخلی رژیم آماده فرار از کشور می‌شده است را می‌پذیرد. اما در یک سطح تحلیل دیگر سید حسین نصر کنار چهره‌هایی نظیر رضا قبطی را باید یکی از معدود نخبگان فرهنگی رژیم محسوب کرد که برابر توسعه آمرانه و بی‌ملاحظه محمدرضا شاه، عزم و جهد حفظ میراث فرهنگی و وجه سنتی در اجرای پروژه‌های مختلف را داشت. روایت آغاز این فغدغه توسط خود نصر اینچنین است:

«در نخستین سفرم به اصفهان پس از بازگشت به ایران در سال ۵۷، از دیدن خیابان‌های جدیدالتاسیس که بازار قدیمی شهر را به دو قسمت تقسیم کرده بود و ساخت و سازهایی که بسیاری از خانه‌های قدیمی اصفهان را—که قدمت برخی از آن خانه‌ها به دوره سلجوقی نیز می‌رسید—تخریب کرده بود، اشک در چشمانم حلقه زد. همانجا بود که تصمیم گرفتم با هر چه در توان دارم برای حفظ بافت سنتی اصفهان کوشش کنم، ولی این کار بسیار مشکلی بود. چون من در ابتدا لشکر یک‌فره‌ای بودم که می‌بایست علیه اراده‌های آهنبیتی که می‌خواست اصفهان و دیگر شهرهای کشور را بی‌محابا متجدد و صنعتی کند، می‌جنگیدم. با وجود این مشکلات ابتدا کارهای فرهنگی و هنری را با هدف حفظ سنن خودمان در دستور کار خود قرار دادم. در رادیو ملی ایران درباره هنرهای سنتی چندین برنامه گذاشتم و همزمان در محافل گوناگون دانشگاهی درباره اهمیت حفظ فرهنگ و هنر سنتی ایران سخنرانی می‌کردم. به مرور زمان و تا اندازه‌ای توانستم دغدغه میراث فرهنگی و

اهمیت معماری ایرانی و اسلامی را با همکاری تنی چند از همفکران تبیین کنم. در اواخر دهه ۴۰ خورشیدی مسئولیت‌های فرهنگی به من واگذار شد و قدرت اجرایی بیشتری پیدا کردم و از این طریق کوشیدم در حد توان مسائلی را که شرح داده بودم، در عرصه عمل تا حد امکان اجرا کنم. از دهه چهل خورشیدی تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در اواخر دهه ۵۰خورشیدی، چندین طرح فرهنگی، هنری و دانشگاهی را به طور همزمان پیگیری و با کمک بعضی دیگر از دوستداران فرهنگ کشورمان به سرانجام رساندم که اکنون به آنها افتخار می‌کنم.» (۱۳۹۳، صفحه ۲۴۱)
پرهویدا است که عزم نصر در حفظ موارث فرهنگی و سنتی خیلی اوقات کارگر نمی‌افتاده است و او قدرتی هم برای پیش بردن آن نداشته است. این نکته هم قابل کتمان نیست که تلاش‌های نصر نه تنها از پایگاه اپوزیسیونی نبوده و جنبه اعتراضی نداشته، بلکه در مسیر استفاده از استعدادهای درون رژیم شکل گرفته و به جایی انجامیده است که سید حسین نصر برای به پیش بردن کم‌هزینه و پرقدرت اراده فرهنگی خویش به دربار و شخص ملکه متوسل می‌شود. با این حال نمی‌توان فراموش کرد که از نام‌گذاری مدرن‌ترین خیابان‌های شمال تهران در دهه ۵۰ به نام میرداماد و ملاصدرا گرفته تا نجات هسته سنتی کاشان و اصفهان از مدرنیزاسیون پهلوی، واقعیت‌هایی است که به کوشش سید حسین نصر انجام گرفته است. هر چند که او نائب‌التولیه پادشاه ایران در محبوب‌ترین دانشگاه اعلی حضرت بود، اما تمام تلاش‌اش را به کار بست که کنار آموزش‌های صنعتی، تفکر سنتی و اسلامی و همچنین فلسفه علم در این دانشگاه تدریس شود تا مهندسن فارغ‌التحصیل از آن، تنها وجه غربی نداشته باشند و با میراث فکری و فرهنگی ایران و اسلام هم آشنا باشند. هر چند او از سوی دربار به عضویت در شوراهای فرهنگی متعددی منصوب شده بود، اما بهره‌گیری او از این فرصت‌ها برای تأسیس مرکزی جهت رشد فلسفه اسلامی و شکل‌گیری نهاد ماندگار انجمن حکمت و فلسفه که با رضایت شخصیت‌هایی نظیر مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم مرتضی مطهری همراه بود قابل تأمل است. از سوی دیگر نصر خود را بیش و پیش از یک مدیر سیاسی، یک کششگر فکری می‌داند و می‌گوید: «من خودم با اقدامات سیاسی مخالفم. من وظیفه و رسالت دیگری دارم. به عقیده من ریشه‌ای‌ترین اصلاحات از بالا، یعنی از قلمروی فکر شروع می‌شود چرا که نخستین انحرافات هم از همین گستره برمی‌خیزد.» (۱۳۸۵، صفحه۱۳۳)
همین تلاش برای تأثیرگذاری فکری، راهی برای به پیش رفتن نصر در مسیری باز می‌کند که پایشان دفتر مخصوص آخرین ملکه ایران است.

- جمع میان اسلام و سلطنت**

یکی از شاخصه‌های دیگری که باید در تحلیل شخصیت سید حسین نصر در نظر گرفت، شریعتمداری اوست. هر چند او گرایش شدیدی به تصوف دارد، شریعت را نیز از یاد نبرده است. در دوره‌ای که متشرع بودن مترادف با اهل بودن ارزیابی می‌شد، نصر همه آداب روزانه اسلام را به‌جا می‌آورد. یک بار از احمد احمدی شنیدم که دهه چهل و روزهایی که تابستان‌ها مقارن

با ماه رمضان شده بود، نصر نه تنها فریضه ماه مبارک را انجام می‌داده بلکه کلاس را هم در وقت افطار تعطیل می‌کرده، در حالی که کمتر دانشجوی روزه‌داری در کلاس

یکی از شاخصه‌های دیگری که باید در تحلیل شخصیت سید حسین نصر در نظر گرفت، شریعتمداری اوست. هر چند او گرایش شدیدی به تصوف دارد، شریعت را نیز از یاد نبرده است. در دوره‌ای که متشرع بودن مترادف با اهل بودن ارزیابی می‌شد، نصر همه آداب روزانه اسلام را به‌جا می‌آورد.

حضور داشته است. پابندی سید حسین نصر به مناسک اسلامی موضوعی است که راقم این سطور از زبان محسن جهانگیری و مهدی محقق نیز شنیده است. جالب است که در دهه پنجاه و با نزدیک‌تر شدن نصر به دربار نیز این روحیه او حفظ می‌شود. تحققلی حبیبی و محمدعلی رجبی به خاطر دارند که در آن روزها نیز استاد دانشکده ادبیات فراتر از به‌جا می‌آورد. خود نصر نیز در گفت‌وگو با رامین جهاننگلو می‌گوید: «من از بیست سالگی با حیات معنوی سرو کار داشته‌ام. این ارتباط منحصر به نوشتن درباره تصوف نیست بلکه بیش از هر چیز دیگری شامل زیستن عارفانه است و از آنها گذشته البته من در التزام عملی به اسلام نیز بسیار جدی بوده‌ام. من از بیست سالگی هرگز یک روز و حتی یکبار هم نماز را ترک نگفتم‌ام و هیچ‌گاه روزه‌ام را نشکستم‌ام.» (۱۳۸۵، صفحه ۲۴۱)
سید حسین نصر هم‌زمان که باور الزام‌آوری به دیانت اسلامی داشت، جز سلطنت، سنخ دیگری از مدل حکمرانی ملازم با اسلام نیز در ذهن خود نمی‌شناخت. از نظر نصر دموکراسی غربی و جمهوری کمونیستی نمی‌توانست مطابق با اسلام باشد. سید حسین نصر با مطمح نظر داشتن سلطنت و مذهب به مثابه دو پایه هویت ایرانی از عصر صفوی تا عهد پهلوی، منعی برای نزدیک شدن به دربار آن هم برای پیش بردن اموری که امروزه و در دوران تثبیت جمهوری اسلامی نیز پیگیری می‌شود برای خود متصور نبود. او اهل تاریخ اندیشه و تفکر اسلامی بود و به همین مناسبت به خوبی با چهره‌هایی نظیر خواجه نصیرالدین طوسی آشنا بود که با نفوذ به دربار سلاطین وقت و همراهی با آنان، خدمات زیادی به تشیع کرده بود. شاید نصر خود را در جایگاهی می‌دید که می‌تواند نظیر خواجه نصیرالدین طوسی به قدرت فائقه دوران نزدیک شود و چند قدمی برای حفظ ارزش‌های اسلامی و ایرانی بردارد. هسر چند این موضوع نمی‌تواند توجیه‌کننده پذیرش دفتر مخصوص ملکه در رژیمی باشد که بحران‌های شدیدی را در جامعه به وجود آورده بود. اما هنوز این پرسش که چرا نصر پیشنهاد فرح درباره پذیرش ریاست دفتر مخصوص‌اش را پذیرفته است پابرجا است.

- دو پاسخ نصر به یک پرسش**

دو دهه پیش نصر در پاسخ به چرایی پذیرش ریاست دفتر مخصوص ملکه به رامین جهاننگلو گفت: «پس‌ن امر را بپذیرفتم چرا که پای آینده کشور در میان بود نه اینکه در آن زمانه رخصتر این کار را از سر بلندبروازی و ورود به عرصه سیاست یا چیزی مانند آن کرده باشم. زیرا احساس می‌کردم تنها کسی بودم که می‌توانستم همچون میانجی به ایجاد موقعیتی کمک کنم که در آن مثلا آیت‌الله خمینی با شاه مصالحه کنند و نوعی «حکومت سلطنتی اسلامی» برپا گردد که در آن علما نیز درباره امور مملکتی اظهارنظر کنند اما ساختار کشور دچار تحول نشود. بسیاری از علما نیز هدفی جز این در ذهن نداشتند.» (۱۳۸۵، صفحه ۱۸۷)
همو بیست سال بعد به همان پرسش این بار به نگارنده اینگونه پاسخ داد: «چون این کار را در آن زمان یک وظیفه ملی و حتی دینی دانستم و شاید هم اشتباه کردم. بلکه بگویم حتما اشتباه کردم و گرته این گونه چوب آن را نمی‌خوردم» (۱۳۹۳، صفحه ۲۳۳)
مقایسه این دو پاسخ به یک پرسش مشخص به خوبی می‌تواند نشان‌دهنده سیر تدقیق نصر در زندگی شخصی و تنها تصمیم سیاسی‌اش در سال ۱۳۵۷ باشد.

- منابع و مآخذ:**

در جست‌وجوی امر قدسی. گفت‌وگوی رامین جهاننگلو با سید حسین نصر. نشر نی. ۱۳۸۵

آفاق حکمت در سپهر سنت. گفت‌وگوی حامد زارع با سید حسین نصر. انتشارات ققنوس. ۱۳۹۳

آیت‌الله میرزامحمد ثقفی در تفسیر روان جاوید می‌گوید بنای شیخ انصاری که حقا باید اعمالش مانند اقوالش سرمشق علماء متأخرین باشد، بر این بوده که هر وقت مسئله عقلیه مشکلی از ایشان سؤال می‌نمودند، جواب می‌فرمودند من وزیر داخله اسلامم؛ حاجی سبزواری وزیر خارجه است.

مدرسه فقیهان شیعی

۴

آخرین فیلسوف شیعه؟

معرفی و بررسی مجتهدان بزرگ ایران. مورد حاجی سبزواری

حامد زارع

روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

«هر روز در ساعت معین، مانند کانت– فیلسوف آلمانی–به مسجد یعنی همان محل تدریس می‌رود و شاگردان متعدد خود را درس می‌دهد. وقتی که از خانه محقر خود قدم بیرون می‌گذارد، در حالی که بر عصبای خود تکیه دارد، جمعیت زیادی با احترام به او سلام می‌دهند و او را به مسجد می‌برند تا روی منبر قرار گرفته، به تدریس بپردازد. میان یک نوع سکوت آمیخته به احترامی، شروع به صحبت می‌کند و طلاب بیانات او را می‌نویسند. به طوری که نقل می‌کنند، فصاحت بیانش، کم‌تر از معلوماتش، جلب توجه مستمعان را نمی‌کند». این تصویری است که کنت دو گوبینو، سفیر فرانسه در ایران از دیدار با او در سبزوار به دست می‌دهد؛ کسی که آخرین چهره مقتدر فلسفی در ایران زمین و واپسین متفکر صدرایی در پایان دوره میانه و آغاز دوره جدید ایران به شمار می‌رود. ملاهادی سبزواری معروف به حاجی سبزواری که نزد اهل دانش زمان خود به عنوان افلاطون عصر و همچنین ارسطوی دهر شناخته می‌شد، شارح وفادار ملاصدرا بود و به قول هانری کربن در تلاش بود تا صدرالدین شیرازی را به نظریه‌پرداز فیلسوفان ایرانی تبدیل کند. «او در فلسفه زمان ناصرالدین شاه قاجار همان مقامی را داشت که ملاصدرای شیرازی در زمان سلطنت شاه‌عباس کبیر». (هانری کربن. ۱۳۹۲. صفحه ۴۴۴) اقبال لاهوری بر آن است که با سبزواری فلسفه در ایران از نوافلاطونی‌مآبی به افلاطونی‌گری تغییر جهت داد. هر چند که گفته متفکر پاکستانی چندان دقیق نیست، اما می‌توان این سخن او را دقیق دانست که سبزواری را دارای فلسفه‌ای دانسته که به سختی با دیانت آمیخته شده است. اصولا شخصیت ملاهادی سبزواری به گونه‌ای است که قبل از آنکه فقیه باشد، حکیم بود و بیش از آنکه حکیم باشد فیلسوف بود. او بنا به روایتی سرسلسله مجتهدین اصولی دوره قاجار نیز به شمار می‌رود که واپسین چهره‌های آنان دست‌سترگی در نهضت مشروطیت داشتند. حاجی سبزواری مدتی استاد شیخ انصاری بوده و شیخ نیز استاد آخوند خراسانی بوده و آخوند نیز استاد میرزای نائینی بوده است. جامعیت حاجی سبب شده است تا او را به عنوانی نظیر حکیم سبزواری، متاله سبزواری، شیخ سبزواری، فیلسوف سبزواری و مولی سبزواری یاد کنند و بزرگ بدارند.

زمانه وزندگی

حاج ملاهادی سبزواری در خانواده‌ای پرجنب و جوش به دنیا آمد. پدر حاجی در شهر سبزووار که یکی از کانون‌های دادوستد تجاری بود، دکان و حجره داشت و به امر تجارت مشغول بود و «بدین جهت به «تاجر» شهرت یافته بود» (سیدحسین قریشی سبزواری. ۱۳۷۳. صفحه ۱۳) حاجی در ده سالگی پدر خود را از دست داد و با حمایت‌های دیگر اعضای خاندان توانست راهی مشهد شود و در حوزه علمیه این شهر درس طلبگی را آغاز کند. حاجی در مشهد به تحصیل ادبیات عرب و فقه و اصول روی آورد. سپس آنجا را به قصد اصفهان ترک کرد و آنجا نیز مدت هشت سال به تحصیل علوم اسلامی در حوزه

پرورق اصفهان و نزد استادانی چون حاج شیخ محمدتقی صاحب هدایه المسترشدین و حاج محمدابراهیم کلیاسی صاحب‌اشارات الاصول و آیه‌الله ملا اسماعیل کوشکی پرداخت. «اما دوباره به مشهد بازگشت پنج سال در مدرسه حاج حسن مشغول تدریس شد و به تربیت شاگرد پرداخت.» (ولی‌الله اسراری. ۱۳۳۲. صفحه یک) او در نهایت به سبزووار بازمی‌گردد و برای چند دهه در کانون یک حوزه مهم فلسفی و عرفانی در این شهر قرار می‌گیرد و با وجود رونق تهران و اصفهان در مباحث حکمی، سبزووار را تبدیل به سومین قطب حکمت در ایران عهد ناصری می‌کند.

اندیشه فقهی و حکمی

همانطور که گفته شد حاجی سبزواری در اصفهان پای درس فقیه و اصولی نامدار شیخ محمدتقی نویسنده «هدایه‌المسترشدین» و همچنین حاج محمدابراهیم کلیاسی مؤلف «اشارات‌الاصول» حاضر می‌شود. تبحر شیخ محمدتقی در علم اصول فقه به حدی بود که او را رئیس‌الاصولیین خطاب می‌کردند و حاج ملاهادی نزد این اصولی بزرگ فقه و اصول را به حد اعلا می‌آموزد. تا جایی که کنار شهرت به حکمت، به فقاہت نیز شهره می‌یابد. «جناب متأله سبزواری فقهیی بلندمرتبه بوده است، در مشهد و سبزووار فقه هم تدریس می‌کرد. علاوه اینکه انسان آتچنان متبحر در حکمت متعالیه و صاحب آن همه صحن کریمه عقلیه بر فهم حقایق آیات و دقایق روایات و منطقی مؤلفات فقهی هم توانا است و لاعکس. در فقه نیز منظومه‌ای به نام نبراس از آن جناب به طبع رسیده‌است که مانند لثالی منظمه در منطق، و غررالقرائد در حکمت متعالیه علمی و عملی، ناظم و شارح و محشی خود آن بزرگوار است.» (حسن‌زاده آملی. ۱۳۷۲. صفحه ۱۶۸) اگر چه بیشتر آثار حاجی سبزواری درباره شناخت هستی و معرفت حقایق و علم آخرت است، برخی از نوشته‌های وی در علوم ادبی از قبیل نحو و بدیع و برخی دیگر در فقه و احکام تکلیف شرعی است. در مورد آثار فقهی حاجی باید به رساله شرح التبراس فی اسرارالاساس فی فقه الخواص (شرح التبراس فی فقه الخواص) که به اختصار «التبراس فی اسرار الاساس» خوانده می‌شود اشاره کرد. این رساله حاوی یک دوره خلاصه آموزش فقه شیعی در قالب شعر است. او در این کتاب درباره رموز طاعات و اشارات و عبادات سخن منظوم می‌گوید.

اندیشه فلسفی و عرفانی

فارغ از آثار فقهی و حکمی، مهمترین آثار ملاهادی سبزواری معطوف به فلسفه و عرفان تصنیف شده است که مهمترین آن منظومه است. در مجموع باید گفت آثار او علاوه بر آیات و روایات وارده از معصومین(ع) تحت تأثیر چهار مکتب است: مکتب کلامی شیعه، فلسفه مشائی و استدلالی ارسطویی، فلسفه اشراقی سهروردی و اصول فلسفی تصوف به ویژه محیی‌الدین عربی. در الهیات نیز متأثر از ملاصدراست. از جمله آثار او شرح مثنوی مولاناست که به قصد توضیح مضاملات مثنوی سخنان مولانا را از دیدگاه مکتب فکری خود حکمت الهیه تجزیه و تحلیل کرده است. به عبارت دیگر «بدیع بودن این اندیشمند بیش از هر چیز در ظنن شخصی آثار و سبک سامان دادن به مفردات اندیشه محسوس است که از آثار ملاصدرا، حکمت اشراق

سهروردی، نوشته‌های ابن عربی و احادیث امامان شیعیی وام گرفته شده‌اند. هادی سبزواری، نمونه اعلاّی حکیمی است که سهروردی در آغاز کتاب حکمه‌الاشراق از آن سخن گفته است؛ کسانی که هم در حکمت نظری استادند و هم در تجربه معنوی، هم آگاه به دانش ظاهرند و هم آگاه به علوم باطن. ملاّهادی، حکیم اشراقی کاملی بود و از همین امر، می‌توان دریافت که تعلیمات او از همان آغاز احساسی در برخی از شاگردان برمی‌انگیخت. حاج ملاهادی سبزواری در طرح مسائل پیچیده فلسفه وجود ملاصدرا و شرح مثنوی معنوی به یکسان چیره‌دست بود.» (هانری کربن. ۱۳۹۲. صفحه ۴۴۴) توشی‌هیکو ایزوتسو با توجه به این رویکرد چندوجهی حاجی، از او به عنوان مهمترین متفکر قرن نوزدهم ایران نام می‌برد و می‌نویسد: «حاج ملاهادی سبزواری متفکری است که اثر معروف منظومه و شرح آن از اوست و به اتفاق همگان بزرگترین فیلسوف ایرانی در قرن نوزدهم بود. در عین حال وی میان استادان و بزرگان عارف آن عصر مقام اول را داشت. سبزواری به عنوان یک عارف از طریق کامل‌ترین نوع تجربه شخصی قادر بود که به ژرفای اقیانوس هستی و به دیدار اسرار وجود با چشم روحانی خویش راه یابد. وی به عنوان یک فیلسوف مجهز با قدرت تحلیلی دقیق، قادر به تحلیل و تجزیه مابعدالطبیعی اساسی به مفاهیم به صورت نظام مدرسی بود.» (توشی‌هیکو ایزوتسو. ۱۳۵۹. صفحه ۴۷) دانش گسترده حاج ملاهادی به حدی بود که شیخ انصاری در قم پاسخ پرسش‌هایی را که نمی‌دانسته به استادش در سبزووار حواله می‌کرده است. پدرزن امام خمینی در این مورد می‌گوید: «علماء اعلام و فقهاء اسلام کثر الله امثالهم تکلیف عوام را معلوم فرمودند چنانکه مرحوم سفید در عروه‌الولقی می‌فرماید مورد تقلید احکام فرعیه عملیه است و در اصول دین و فقه و علم نحو و صرف و لغت و موضوعات مستنبطه عرفیه یا لغویه و موضوعات صرفه تقلید راه ندارد و از اینجا معلوم می‌شود وظیفه آنها همان بیان احکام شرعیه فرعیه است و این منصبی است که امام علیه‌السلام به آنها مرحمت فرموده است لذا مناسب است خوشان هم از مقامشان تجاوز نمایند چون می‌دانند هر علمی اهل و متخصص و خبره دارد و جاهل در هر مسئله باید به اهل ذکر آن رجوع نماید، خوب است در مسائل عقلیه و ادبیه و تاریخی آنچه را فن ایشان نیست وارد نشوند و اگر کسی از این قبیل مسائل سؤال نمود، ارشاد به اهلسش نمایند چنانچه شنیده‌ام بنای مرحوم شیخ انصاری قدس سره که حقا باید اعمالش مانند اقوالش سرمشق علماء متأخرین باشد، بر این بوده که هر وقت مسئله عقلیه مشکلی از ایشان سؤال می‌نمودند، جواب می‌فرمودند من وزیر داخله اسلامم؛ حاجی سبزواری وزیر خارجه است، به ایشان مراجعه نمایید.» (میرزامحمد ثقفی. ۱۳۵۸. صفحات ۱۱۱ و ۱۱۲)

اندیشه سیاسی واجتماعی

کتاب معروف ملاهادی سبزواری با عنوان «اسرار الحکم فی المفتحت و المخبتم» که به اختصار اسرار نامیده می‌شود، رساله‌ای است که نشان‌دهنده قدرت نویسنده‌اش در عرفان، فقه، فلسفه و کلام است. کتاب در دو مجلد تدوین شده است که مجلد اول به حکمت علمیه و مجلد دوم به حکمت عملیه می‌پردازد. حاجی در این رساله اندیشه

سیاسی خویش را نیز نمایانده است که البته به نظر می‌رسد تکرار سخنانی است که سده‌های گذشته در این زمینه گفته شده است. «ملاهادی سبزواری به عنوان واپسین نماینده اندیشه فلسفی در ایران، در رساله‌ای که مباحث «عارف مبدا و معاد، مشتمل بر مطالب حکمت اشراقیه و مشائیه و بر مآرب مشارب ذوقیه» را با کلام متأخرین و دیدگاه‌های سنتی اهل شریعت می‌آمیزد، در نهایت، نمی‌تواند از تکرار سخنان متعارض متکلمان، فیلسوفان و سیاست‌نامه‌نویسان فراتر رود و به این اعتبار، اسرارالحکم مانند دیگر رساله‌های کلامی-فلسفی متاخر، از نظر اندیشه سیاسی فاقد اهمیت است.» (سیدجواد طباطبایی. ۱۳۸۳. صفحه ۳۵۱) با وجود تکرار سخنان پیشینیان در زمینه سیاست، منظومه فلسفی حاجی سبزواری دارای جذابیت‌هایی است که منظومه و شرح آن می‌تواند شکافنده آن باشد.

حاجی وشاه

«هردی است بلندبالا، کمر راست، خوش سیماء، ریش سیاه، نه بلند نه کوتاه، چشم‌های قدری مایل به احولی خنده‌رو، خوش‌صحبت، مرتاض، از همه جهت ممتاز، عمامه سفیدی داشت شبیه به حاجی ملامیرزا محمد اندرنامی مرحوم بود. خلاصه نشست قدری صحبت شد. حاجی ملاهادی هفتاد ساله است» این توصیف ناصرالدین شاه قاجار از حاج ملاهادی سبزواری است. درباره دیدارهای حاجی و شاه سخن‌های زیادی به میان آمده است. از جمله اینکه وقتی ناصرالدین شاه قاجار در راه سفر به مشهد مقدس و در سبزووار به خانه حاج ملاّهادی سبزواری وارد می‌شود، مشاهده می‌کند که در اتاق او، جز یک قطعه نمّد، که بر زمین گسترده شده و سفره غذا را روی آن انداخته‌اند، چیزی دیده نمی‌شود. بعد از قدری صحبت متوجه می‌شود که فرش دو اتاق دیگر آن خانه نیز از نمّد است. ناصرالدین شاه با تعجب از حاجی می‌پرسد: چرا زندگی‌اش این قدر محقر است؟ و پاسخ می‌شود: این سه قطعه نمّد را هم که کف اتاق انداخته‌ام، باید در جهان بگذارم و بروم. این نمدها در دنیا می‌ماند و من رفتنی خواهم بود. ناصرالدین شاه

می‌گوید: در این سن که شما هستید، نباید غذای شما اینچنین باشد. ملاهادی می‌گوید: کسانی هستند که مستحق می‌باشند و من به آنها کمسک می‌ک نم. به همین جهت به خود من بیش از این نمی‌رسد. در مطلب دیگری که از این دیدارها بر جای مانده است اینطور می‌خوانیم که ناصرالدین شاه قاجار در سفر به خراسان، در بدو ورود به هر شهر، مورد استقبال عموم طبقات مردم قرار می‌گرفت. در شهر سبزووار نیز همه به استقبال او رفتند، مگر حکیم ملاّهادی سبزواری. شاه که از آن همه کرنش‌ها و تملق‌ها خسته شده بود، تصمیم گرفت خودش به دیدن حکیم بشتابد. وقتی شاه به خانه حکیم وارد شد، ظهر بود و هنگام صرف غذا، شاه رو به حکیم کرده و گفت: میل دارم امروز از همان غذای هر روز شما بخورم، دستور بفرمایید ناهارتان را بیاورند. حکیم بدون آنکه از جا حرکت کند، صدا زد: غذای مرا بیاورید. چند قرص نان، یک ظرف دوغ و مقداری نمک را در ظرفی چوبین در برابر شاه و حکیم گذاشتند. حکیم رو به شاه کرد و گفت: بخور که نان حلال است، زراعت آن دست رنج خودم است. شاه لقمه‌ای خورد و وقتی دید به چنین غذایی عادت ندارد، از حکیم اجازه خواست که مقداری از نان‌ها را از باب تبرک همراه خود ببرد. پس از چند لحظه، شاه با دنیایی از بهت و حیرت خانه حکیم را ترک کرد.

ماجرای بعدی که مشهورترین دیدار حاجی و شاه است، معطوف به نوعی مواجهه سنت نظری فلسفه با دستاوردهای تجدد غربی است. در شرح این دیدار می‌خوانیم: «ناصرالدین شاه در سفر به خراسان، سسر راه مشهد، در سبزووار اتراق کرد و در این شهر به دیدن فیلسوف و حکیم بزرگ آن عصر، حاج ملاهادی سبزواری رفت و با او به گفت‌وگو نشست، در پایان نیز از حکیم درخواست کرد اجازه دهد عکاس‌باشی دربار که همراه همایونی بود، از او عکسی بگیرد. فیلسوف بزرگ که تاکنون از عکاسی چیزی نشنیده و ندیده بود، پرسید: ماهیت عکس چیست؟ توضیح دادند که سایه‌ای است از شخص یا چیزی که روی کاغذی می‌افتد و باقی

می‌ماند. حکیم سبزواری منکر هر گونه امکان‌پذیری عکس‌برداری شد و گفت آنچه شما می‌گویید منطقا و عقلا محال است، زیرا ما آنچه که در فلسفه خواندیم و می‌دانیم وجود ظلّ (سایه) قائم به وجود ذی ظلّ (صاحب سایه) است. یعنی سایه تا وقتی هست که صاحب سایه باشد و به محض ازاله و از بین رفتن صاحب سایه، سایه از بین می‌رود. امکان ندارد «صورت جوهری» از اصل ماهیت آن جدا شود و به گونه‌ای «عرض وارانه» روی فیلم عکاسی ظاهر شود. به تعبیر دیگر عرض قائم به جوهر است. چرا که بنا بر مبانی حکمت مشاء، انتقال و جابه‌جایی «اعراض» مستقل و منفک از «جوهر» جسمانی و موضوعی که محل عروض و اتکاء آن است، محال و منتع عقلی است. فیلسوف متفکر ما (جناب حاج ملاهادی سببزواری) به این نتیجه رسید که عکس گرفتن محال است و هر چه که دیگران درباره عکس گفته و شنیده‌اند وهم و خیال و اشتباه است، شاه و همراهان درماندند و از پس قانع کردن حکیم برنیامدند، اما اصرار کردند که ایشان این بحث‌های منطقی و عقلی را کنار بگذارند و اجازه دهد عکاس‌باشی از ایشان عکسی بگیرد. حکیم پذیرفت و روبه‌روی دوربین عکاس‌باشی نشست و اکنون تنها تصویری که از ایشان باقی مانده، همان عکسی است که ایشان وجود جابه‌جایی عرض را بدون صاحب عرض (جوهر) { آن را منطقا و عقلا محال می‌دانست!

منابع و مأخذ

شرح زندگی حاج ملاهادی سبزواری. ولی‌الله اسراری. سبزووار: انتشارات بیهق. ۱۳۳۲
تفسیر روان جاوید. آیت‌الله میرزامحمد ثقفی. جلد دوم. قم: انتشارات برهان. ۱۳۵۸
بنیاد حکمت سبزواری. توشی‌هیکو ایزوتسو. سید جلال‌الدین مجتبی. دانشگاه، موسسه مطالعات اسلامی. ۱۳۵۹
هزارو یک کلمه. علامه حسن‌زاده آملی. جلد سوم. قم. انتشارات بوستان کتاب. ۱۳۷۲
شرح زندگی حاج ملاهادی سبزواری. سیدحسین قریشی سبزواری. قم. نشر سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۳
زوال اندیشه سیاسی در ایران. سیدجواد طباطبایی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات کویر. ۱۳۸۳
تاریخ فلسفه اسلامی. هانری کربن. جواد طباطبایی. تهران: انتشارات مینوی خرد. ۱۳۹۲



الهیات



سیاست

درس‌نامه اندیشه سیاسی

۱۲

لیبرال همه‌جانبه

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: **مورد جان استوارت میل**

◀ **حامد زارع**
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

در بستر مرگ و اندکی پیش از آنکه قالب تهی کند، رو به خانواده و دوستان خود کرد و به آنها گفت: «می‌دانید که کار خود را کرده‌ام.» شاید حق با جان استوارت میل بود، چرا که او در دوران حیاتش به برجسته‌ترین چهره فرهنگی عصر خود بدل شده بود. او هم فردیتی ناظر به فلسفه و اندیشه داشت و هم شخصیتی ناظر به سیاست و اقتصاد. او متفکری بود که نظریه شناخت داشت و از سوی دیگر اندیشمندی بود که صاحب اثر در علم منطق بسود. هم نماینده مجلس عوام در پارلمان بریتانیا بود و هم کارمند کمپانی هند شرقی. در اندیشه فلسفی هوادار اصالت تجربه بود و در اندیشه سیاسی جانبدار اصالت سود. جان استوارت میل اگر چه راه جرمی بنتام و پدرش جیمز میل را تداوم داد و بدین ترتیب تجسم یک اندیشمند لیبرال در سده نوزدهم محسوب می‌شود، اما برای کسانی که در قرن بیست‌ویکم زندگی می‌کنند، تمثیل یک سیاست‌مدار محافظه‌کار می‌نماید. این دو تصویر اگر چه می‌تواند تحلیلی بر ربط وثیق میان لیبرالیسم و محافظه‌کاری باشد، اما تصویر یک اندیشمند آزادی‌خواه را نشان می‌دهد. آزادی به مثابه ایده کلان‌ونی هر نظام معرفتی و عینی بود که استوارت میل به آن می‌اندیشید. مهمترین اثرش نیز «درباره آزادی» نام داشت که اصیل آزادی‌خواهانه خود را آنجا مطرح می‌کرد. «صل آزادی میل می‌گوید تنها دلیل اعمال موجه قدرت بسر زندگی هر یک از اعضای جامعه، به رغم اراده خود او، پیشگیری از آسیب زدن به دیگران است.» (دونالد پامر. ۱۳۹۱. صفحه ۳۴۹)
آیزایا برلین همان‌طور که استورات میل را بنیانگذار لیبرالیسم نوین می‌داند، کتاب او درباره آزادی را نیز بیان کلاسیک هواداری از آزادی فردی می‌نامد. این کتاب یکی از آثار برجسته و عمیق جان استوارت میل، فیلسوف نامدار انگلیسی است. در این رساله استوارت میل یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم فلسفی یعنی آزادی را مورد مطالعه قرار داده و کوشیده است حدود آزادی فردی و اصول آن را روشن سازد و رابطه آن را با قدرت و سلطه اجتماع نشان می‌دهد. پرمبرهن است که جان استوارت میل در کتاب «درباره آزادی» یکی از درخشان‌ترین دفاعیات از آزادی فردی به‌مثابه یک فضیلت را ارائه می‌دهد. دفاعی که امروزه به عنوان یک شعار برای لیبرال‌ها مطرح است: انسان تا آنجایی آزاد است که آزادی دیگران را محدود نکند. اما این شایه‌بیت نظام فکری استوارت میل برخاسته از مبانی و مبادی فکری او بود. در ادامه به معرفی و بررسی لیبرالیسم میل از سه منظر فلسفه، سیاست و اقتصاد خواهیم پرداخت.

● لیبرالیسم‌فلسفی

لیبرالیسم مشهورترین و انضمامی‌ترین مکتب فکری است که امروزه در عرصه فلسفه، سیاست و اقتصاد وجود دارد. این مکتب مبتنی بر اعتقاد به اصل آزادی است. آزادی در طول پنج قرن اخیر توسط اندیشمندانی که در سنت لیبرال جای می‌گیرند، تفسیر و تبیین شده است. یکی از این اندیشمندان که نقش محوری و کلیدی در تاریخ اندیشه آزادی‌خواهی دارد، جان استوارت میل است. او در ایام جوانی، یعنی درست زمانی که پیرو بی‌چون و چرای آموزه‌های پدرش بود، به همراه دوستانش

انجمنی تشکیل داد که هر دو هفته یک بار تشکیل جلسه می‌داد و به بحث و بررسی درباره موضوعات مختلف می‌پرداخت. جان استوارت میل و دوستانش معیار تمام بحث‌هایشان در اخلاق و سیاست را حول محور «فایده‌گرایی» گذاشته بودند که از جرمی بنتام و جیمز میل به آنها رسیده بود. جان استورات میل بعدها در سال ۱۸۵۴ نگارش رساله مختصر آزادی را آغاز کرد که بعدها و در سال ۱۸۵۹ به صورت کتابی مستقل منتشر شد و به مرور به مرجع مهمی درباره آزادی‌خواهی تبدیل شد. در سال ۱۸۶۱ هم کتاب «فایده‌گرایی» منتشر شد که مشهورترین اثر او و در واقع ادای دینش به جرمی بنتام و پدرش جیمز میل بود. به عبارت دیگر اگر چه فایده‌گرایی با نام جان استوارت میل گره خورده، اما او قدم در راهی گذاشته است که پیشتر توسط پدرش جیمز میل و مهمتر از آن جرمی بنتام گشوده شده است. اما خیلی زود تفاوت‌های فکری جان استوارت میل با پدرش و جرمی بنتام که او را عمو صدامی کرد نمایان شد. چرا که «جان استوارت میل مدعی بود که با کنار گذاشتن محاسبه خرسندی، لذت را نه فقط بر حسب جنبه‌های کمی؛ بلکه بر حسب جنبه‌های کیفی آن تحلیل می‌کند. اما منتقدانش این اتهام را بسر او وارد می‌کنند که ادعایش به معنای کنار گذاشتن اصل فایده‌مندی به طور کلی است. همچنین او را به نخبه‌گرایی و تخریب مبانی دموکراتیک فایده‌گرایی بنتای متهم می‌کنند.» (دونالد پامر. ۱۳۹۱. صفحه ۳۴۹)

از سسوی دیگر با کیفی کردن سنجه لذت از سوی استوارت میل، رسیدن به شرافت انسانی جای جست‌وجوی سود بیشتر را می‌گیرد، چرا که جان استوارت میل نمی‌توانست نظریه‌ای که حداکثر سود یا اصالت سود بیشتر برای افراد بیشتر را بی‌چون و چرا بپذیرد و آن را مبنای شکل‌گیری جامعه‌ای لیبرال مفروض بدارد. چرا که «به نظر میل اجتماعی اخلاقی است که در آن عظمت و بزرگی انسان مورد احترام باشد، نه اجتماعی که در آن هر کس بسیار شادمان است. چرا که جامعه‌ای خوب و اخلاقی از مردمی آزاد به وجود می‌آید.» (عبدالرحمن عالم. ۱۳۸۴. صفحه ۴۴۸)
جان استوارت میل معیار سرخوشی و لذت بیشتر برای افراد بیشتر را با سنجه فردگرایی فلسفی به نقد می‌کشید و می‌گفت: بهتر است سقراط بود و تلخکام تا خوک بود و کامروا! اما علت بریدن جان استوارت میل از نظریاتی که جرمی بنتام ارائه می‌کرد چه بود؟ پاسخ این سسوال را می‌توان از میان سطور زند‌گینامه خودنوشت جان استوارت میل یافت. علاوه بر انتزاعی بودن مباحث جرمی بنتام و جیمز میل «استوارت میل در واقع آن تنگ‌بینی و جزمیت را نداشت که برای نظامی که پدرش و بنتام برپا داشتند ضروری بود. او در ژرفای وجودش بدین لحاظ یک انگلیسی دارای عقل سلیم بود که چندان علاقه‌ای به نظام نداشت و همچنان‌که سنش بالا می‌رفت، نارضایتی بیشتری نسبت به عقاید اولیه فایده‌گرایی احساس می‌کرد و این واقعیت را درک می‌کرد که این عقاید ساده‌تر از آتند که بتوانند واقعیت زندگی اجتماعی را تبیین کنند.» (لین ولنکستر. ۱۳۷۰. صفحه ۱۳۷)
شاید در یک جمع‌بندی ساده‌انگارانه بتوان گفت آزادی برای جرمی بنتام و جیمز میل یک وسیله و برای جان استسوارت میل یک هدف است. با این همه فایده‌گرایی جان استوارت میل از مسیر اصالت لذت جرمی بنتام عبور می‌کند و تاریخ اندیشه سیاسی لیبرالیسم را ارتقا می‌بخشد. به

عبارت دیگر هم اصالت لذت جرمی بنتام و هم فایده‌گرایی جان استوارت میل فصول مهمی از تاریخ اندیشه آزادیخواهی در مغرب زمین است.

● لیبرالیسم‌سیاسی

لیبرالیسم به‌مثابه اندیشه سیاسی مدرنیته دارای پایه و مایه‌ای است که آزادی، بخش مهم آن است. جایگاه کانونسی آزادی و آزادی‌خواهی در منظومه فکری لیبرالیسم و مدرسه فکری لیبرال‌ها ما را بر آن داشت تا بستر لیبرالیسم را در «آزادی» توضیح دهیم. در ابتدا این «توماس هابز» و «جان لاک» بودند که با پردازش مفاهیمی نظیر حقوق طبیعی و قرارداد اجتماعی گامی نخستین را در پایه‌گذاری اندیشه کلاسیک لیبرالیسم برداشتند. پس از آنها «آدام اسمیت» با طرح مضامین معطوف به اقتصاد بازار آزاد، نقش اساسی در تبیین مکتب فکری لیبرال ایفا کرد. نقشی که بعدها «جان استوارت میل» با طرح عقلانیت فایده‌طلبانه بر عهده گرفت و اولویت فرد بر اجتماع را با تجدید نظر در آرای جرمی بنتام و جان‌سداران او تبیین کرد. بدین ترتیب که «جانبداران جرمی بنتام بر سودمندی‌هایی که بیشترین شمار مردم‌استحقاق داشتند تاکید می‌کردند، جان استوارت میل هم موافق بود، اما به فرد بیشتر از «بیشترین شمار مردم» توجه داشت. او معتقد بود آزادی ارزشی فردی و اجتماعی است. او در کتاب «درباره آزادی» چنان بر

فرد تاکید کرد که به دشواری می‌توان نتیجه نگرفت که به نظر او ارزش فرد مهمتر از ارزش اجتماع است.» (عبدالرحمن عالم. ۱۳۸۴. صفحه ۴۴۸)
همان‌طور که ذکر شد، جرمی بنتام و جیمز میل در نظریه فلسفی خود به نحوی جزم‌گرا پابینسد اصالت لذت بودند و مکتب رادیکال سود را پایه‌گذاری کردند. رویکرد این دو در اندیشه سیاسی دموکراسی‌خواهی نیز مبتنی بر همین ایده سودگرایانه بود. نکته‌ای که طبیعتاً مورد موافقت جان استوارت میل قرار نگرفت. چرا که «استوارت میل برای دموکراسی ارزش دیگری قائل بود. در حالی که پدرش جیمز میل دموکراسی را بر مبنای اصل سودمندی قاعده‌ای برای حکومت خوب به شمار می‌آورد، او – استوارت میل – دموکراسی را از حیث ظرفیتی که در ارتقای کیفیت زندگی شهروندان داشت می‌ستود. از نظر استوارت میل کیفیت اصلی دموکراسی عبارت است از پرورش شهروندانی آزاده و معطوف به خیر عمومی» (کمال پولادی. ۱۳۸۶. صفحه ۹۶)
خیلی‌ها در اختلاف نظر به وجودآمده میان جان استوارت میل با جرمی بنتام و جیمز میل، جانب جان استوارت میل را می‌گیرند. این اختلاف نظر از منظر جان‌گری که جان استوارت میل را دارای نظریه‌ای استراتژیک و حساب‌شده درباره آزادی‌خواهی و فردیت می‌داند اینگونه روایت می‌شود: «دست‌کشیدن میل از خامی‌های روانشناسی و فلسفه سیاست بنتامی و اختیار کردن نظریه پیشرفت به عنوان اصل اساسی اندیشه اخلاقی و سیاسی‌اش، به هیچ وجه ظلمه‌ای بر این ادعا وارد نمی‌آورد که نوشته‌های او حاوی یک نظریه سیستماتیک در مورد آزادی است که رساله «درباره آزادی» خود مهمترین بخش این نظریه است.» (جان‌گری. ۱۳۷۹. صفحه ۲۲۸)
به عبارت دیگر ساختن نظریه‌ای در باب آزادی، اهتمام جان استوارت میل در کتاب «درباره آزادی» بوده است. اهتمامی که توسط پدرش و عمو بنتام به نفع اصل لذت‌گرایی برای بیشتر افراد نادیده گرفته شده است. جان‌گری فایده‌عملی و جذابیت فلسفی آموزه‌های آزادی‌خواهانه جان استوارت میل را بسیار بیشتر از عمر کوتاه مفاهیم بنتام و میل پدر ارزیابی می‌کند. چرا که جان استوارت میل نه تنها سعی در رفع نواقص نظریه جرمی بنتام و جیمز میل کرد، بلکه برای تعدیل اصالت لذت و فردیت دو راحل تعبیه کرد؛ راحل نخست اینکه بین لذت‌های مادی و معنوی تفاوت باشد و دسته دوم برتر از دسته اول باشد. راحل دوم اینکه پاره‌ای از کارها را که به منافع عمومی ضرر می‌رساند و به زیان دیگران است غیرمشروع قلمداد شود. این راحل دوم ترجمه همان ترجیح‌بند مشهور افکار جان استوارت میل است: «انسان تا آنجایی آزاد است که آزادی دیگران را محدود نکند.»

● لیبرالیسم‌اقتصادی

آزادی انتخاب فردی یکی از پایه‌های اصلی اندیشه اقتصادی مدرن یعنی اقتصاد سیاسی کلاسیک و لیبرالیسم کلاسیک را تشکیل می‌دهد. دفاع اقتصاددانان و لیبرال‌ها از آزادی فردی از دو منظر صورت می‌گیرد که به‌رغم نزدیکی و شباهت آنها یکی نیست. جان استوارت میل همان اندازه که در سیاست لیبرال بود، در اقتصاد نیز لیبرال بود. او به عدم دخالت دولت در اقتصاد معتقد بود و حضور دولت در اقتصاد را شر می‌دانست. استوارت میل بر آن بود که اقتصاد آزاد باید به یک تجربه عمومی تبدیل شود و به عرصه‌ای برای فردگرایی تغییر ذات دهد. بخش قابل توجه آرای اقتصادی جان استوارت میل در کتاب «صول اقتصاد سیاسی» آمده است؛ کتابی که بسیار مورد توجه قرار گرفته و در زمان حیات میل چندین بار تجدید چاپ شد. «این کتاب چیزی بیش از نقطه اوج اندیشه کلاسیک است و شامل پیشرفت‌های

جان استوارت میل اگرچه تجسم یک اندیشمند لیبرال در سده نوزدهم است، اما برای کسانی که در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنند، تمثیل یک سیاست‌مدار محافظه‌کار است. این دو تصویر اگر چه می‌تواند تحلیلی بر ربط وثیق میان لیبرالیسم و محافظه‌کاری باشد، اما تصویر یک اندیشمند آزادی‌خواه را نشان می‌دهد.

بنیادین در بعد نظری است. از جمله تحلیل تقاضا و عرضه، تجربیات بین‌الملل و مالیه و تحلیلی بازارهای کار. به‌علاوه، میل دیدگاهی درباره نقش اقتصادی دولت ارائه کرد که در آن آگاهی خود را از منافع آزادی فردی نشان داد.» (وارن‌جی. سیمونلز، استیون جی. مدعا. ۱۳۹۱. صفحه ۵۹۱)
همان‌طور که ذکر شد جان استوارت میل هوادار اقتصاد آزاد بوده است. آیا این هواداری از اقتصاد آزاد ربطی تئوریک با مبانی فردگرایانه و همچنین فایده‌گرایانه دارد؟ به نظر می‌رسد که آزادی‌خواهی به عنوان فضیلتی فردگرایانه بتواند مشوق اقتصاد بازار یا همان اقتصاد آزاد باشد. اما فایده‌گرایی به عنوان تئوری کسب سود بیشتر برای افراد بیشتر امری است که شاید چندان در اقتصاد بازار محقق نشود. موسی غنی‌نژاد درباره نسبت آزادی‌خواهی، فایده‌گرایی و اقتصاد بازار می‌نویسد: «واقعیت این است که فایده‌گرایان اولیه مانند بنتام، ریکاردو و جان استوارت میل، اقتصاد آزاد را مورد تأیید قرار می‌دادند و مخالف دخالت دولت در تجارت و صنعت بودند اما فایده‌گرایان متاخر که دیگر به کارایی اقتصادی و اجتماعی ماکسیمم بازار اعتماد چندانی ندارند با تکیه بر تئوری‌های شکست بازار، دخالت دولت به منظور اصلاح نظام اقتصادی و نیل به بیشترین سطح از کارایی و رفاه را توصیه می‌نمایند. سیاست‌های اقتصادی کینزی و تئوری‌های گوناگون دولت رفاه همگی به نوعی ریشه در تفکر فلسفی فایده‌گرایانه دارند. علت اینکه از اندیشه واحدی دو رویکرد یا سیاست اقتصادی کاملاً متفاوت می‌تواند نشات گیرد، این است که این اندیشه فاقد اصول ثابت و بنیادی است و صرفاً نتیجه‌گرا است، نتیجه‌ای که با معیارهای مشخصی قابل اندازه‌گیری و محاسبه نیست.» با این‌همه جان استوارت میل را می‌توان چهره مسلّم و متجسم یک لیبرال چندجانبه در قرن نوزدهم به شمار آورد.

منابع و مآخذ:

خداوندان اندیشه سیاسی. جلد سوم. قسمت اول. لین ولنکستر. علی رامین. چاپ دوم. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۷۰

بزرگان اقتصاد، رابرت هایل برنوز، ترجمه احمد شهباسا، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰
فلسفه سیاسی جان استسوارت میل، جان‌گری. خشیایار دبیهی. تهران. انتشارات طرح نو. ۱۳۷۹
تاریخ فلسفه از بنتام تا راسل، جلد هشتم، فردریک کاپلستون، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی. ۱۳۷۶
لیبرالیسم، جان‌گری. محمد ساوجی. تهران. مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. ۱۳۸۱
اسطوره دولت. ارنست کاسیرر. ترجمه یدالله موقن. چاپ دوم. تهران. انتشارات هرمس. ۱۳۸۲
تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم). عبدالرحمن عالم. چاپ هشتم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۸۴

تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (از ماکاولی تا مارکس). کمال پولادی. چاپ چهارم. تهران. نشر مرکز. ۱۳۸۶
نگاهی به فلسفه. دونالد پامر. عباس مخبر. چاپ سوم. تهران. نشر مرکز. ۱۳۹۱
تاریخ اندیشه اقتصادی (از ارسطو تا جان استوارت میل). وارن جی.سیمونلز، استیون جی. مدعا. محمدحسین وقار. تهران. نشر مرکز. ۱۳۹۱

برای مطالعه بیشتر:

درباره آزادی. جان استوارت میل. محمود صناعتی. انتشارات روشنگران و مطالعات زنان. ۱۳۴۸
رساله درباره آزادی. جواد شیخ الاسلامی. انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۵۲
هرمس. ۱۳۷۹
زندگینامه خودنوشت. جان استوارت میل. فریبرز مجیدی. انتشارات مازیار. ۱۳۸۰
فایده‌گرایی. جان استوارت میل. مرتضی مردیبا. نشر نر. ۱۳۸۸
حکومت انتخابی. جان استوارت میل. علی رامین. نشر نر. ۱۳۹۴



سکنتاریسم سیاسی حق به جانب در تاریخ ایران گرایش به این انحصار داشته و اثرات مخرب خود را بر زندگی روزمره مردم ایران گذاشته است. این سکنتاریسم وجوه گوناگونی داشته و چه در دوره هشت‌ساله دولت احمدی‌نژاد و چه در جریان مبارزه گروه‌های چپ مارکسیستی و شبه مارکسیستی، جریانات معتدل‌تر ایرانی را از حزب توده گرفته تا بهشتی، بازرگان، هاشمی و خاتمی قربانی خود کرده است.



مقاله سعید حجاریان در شماره ۱۲ سازندگی چاپ شده بود

نقد

آیا نوبت روحانی است؟

نقدی بر دیدگاه سعید حجاریان



کیومرث اشترینان
استاد و پژوهشگر علوم سیاسی

آموزه‌های نظریه‌پردازی در سیاست‌گذاری عمومی این است که، فارغ از پیشداوری هنجاری، فعالان شجاع و آرمان‌خواه و مبارز سیاسی هم در گیرمبارزه منافع‌اند.

دوم، موضوع رشته سیاست‌گذاری، هم به سطوح کلان و هم سطوح خرد مربوط می‌شود. الزامات مطالعه سیاست‌گذاری در سطح کلان به موضوعاتی چون علل ظهور و سقوط تمدن‌ها و رژیم‌های سیاسی، روندهای تاریخی، ایدئولوژی‌ها و ... پیوند خورده و در بطن و متن مستندات سیاست‌گذاری کلان قرار دارد. «هزقل دور» در کتاب راهنمای سیاست‌گذاری عمومی (۲۰۰۶) این معنا را نشان داده است. بنابراین، این مفروض نیز مبتنی بر ادعاهای نادرست همان «عافیت‌طلبان» است که ایشان به‌درستی به آنان اعتراض کرده‌اند. البته بهتر بود که ایشان آن ادعاها را به پای رشته نمی‌گذاشتند و ادعای سطحی آنان را نمی‌پذیرفتند. بخش مقدماتی کتاب راهنمای (Handbook) سیاست‌گذاری عمومی ویراسته فیشر، میلر و سیدنی پاسخی مناسب به این شبهات است. در آنجا تصریح می‌شود که نگاه عمیق‌تر به ماهیت مسائل و مشکلات اجتماعی‌والزامات معرفت‌شناسانه آن برای علوم سیاست‌گذاری، سیاست‌مداران و سیاست‌گذاران را به این امر رهنمون کرده است که بر ماهیت هنجاری و تفسیری مسائل و مشکلات سیاستی تأکید کنند.

ارزش‌های سیاسی-اجتماعی به شدت با تجزیه و تحلیل سیاست‌گذاری و پیامدهای سیاست‌ها درهم آمیخته‌اند و لذا دروازه‌های دانش سیاست‌گذاری عمومی را به موضوعات و روش‌های غیرکمی گشوده است. (Fischer, ۲۰۰۷, p. xx) از همین روست که در چهار فصل از این کتاب که به روش

سیاست‌گذاری عمومی ادامه مبارزه قدرت در قالب عمل دولتی است. اخیرا برادر اندیشمند جناب آقای دکتر حجاریان مطالبی را در خصوص سیاست‌گذاری عمومی مطرح فرموده‌اند. این مطالب ظاهرا خطاب به برخی کسان صورت گرفته است که دامن خود را از فضای سیاسی بر گرفته‌اند؛ «به دنبال حکمرانی خوب‌اند در حالی که دقت ندارند در بالادست چه می‌گذرد». ظاهرا ایشان تعرضی به آن کسان داشته‌اند که به این بهانه عافیت‌جویی پیشه می‌کنند و مسائل اساسی حوزه سیاست و مبارزه قدرت در ایران را نادیده می‌گیرند. چنین ادعاهایی تا آنجا که مربوط به نقد عافیت‌طلبی باشد ما را با آن کاری نیست اما آنجا که این ادعاها به پای دانش سیاست‌گذاری گذاشته شود (که البته گذاشته شده است) نه بر مبنای مستندات رسمی این رشته، بلکه بر پایه شنیده‌ها، تصورات و سخنان غیر کارشناسی است؛ که متأسفانه این روزها گریبان این رشته دانشگاهی را گرفته است. بیم آن می‌رود که همین نقد جناب دکتر حجاریان هم اصل قرار گرفته و بر ابهام بیفزاید. از این رو چند نکته را برای روشن شدن این موضوع به‌ویژه برای پژوهشگران این رشته و نیز فعالان سیاسی معروض می‌دارم.

نخست، ادبیات سیاست‌گذاری عمومی نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری عمومی برساختهای اجتماعی و ناشی از مبارزه قدرت ِ یا به تعبیر برخی، ادامه مبارزه قدرت در عمل روزمره دولتی است. دانش سیاست‌گذاری نیز بیشتر (و البته نه انحصارا) در پی نشان دادن همین وجه قدرت در عمل سیاستی روزمره است. از همین روست که این دانش را شعبه‌ای و شاخه‌ای از علوم سیاسی تلقی کرده و معمولا در دانشکده‌های علوم سیاسی تدریس و پژوهش می‌شود. تمایز این رشته با علوم سیاسی آنجاست که از ادبیات ویژه، تئوری‌ها و مدل‌های نسبتا متفاوتی استفاده می‌کند و مهم‌تر از همه آنکه موضوعات عینی‌تری را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

ادبیات «رسمی» سیاست‌گذاری عمومی این تصور را رد می‌کند که سیاست‌گذاران (عمل سیاستی) و سیاست‌گزاران (عمل سیاسی) از یکدیگر جدا هستند. این همان اشتباهی است که عافیت‌طلبان به آن دچار هستند و ادامه دادن بر همان مفروضه توسط جناب دکتر حجاریان به صواب نیست. مهم‌تر آنکه تصور شده است که در برخی جوامع (احتمالا جوامع پیشرفته صنعتی) «سیاست‌گزاران و سیاست‌گذاران هر یک جایگاه خاص خود را دارند و وظایف‌شان مشخص و معلوم است اما در وضعیت کنونی مادامی که وضعیت politics مشخص نشده و در آن معضلاتی وجود دارد، دم زدن از سیاست‌گذاری عمومی کمی و تا حدودی اغراق‌آلود است». چنین چیزی از واقعیات موجود و پراتیک روزمره سیاسی و سیاستی در غرب فاصله دارد. در آنجا نیز این دو عرصه در هم تنیده‌اند و منافع، متغیر تبیینی پراتیک سیاسی و عمل سیاستی است. نظریه مشهور Public Choice در پی براندازی چنین دیدگاه‌بست و منافع‌دستگاه اداری و تادیه‌کنندگان و مجریان را متغیر تبیینی برای «ناکارآمدی» دموکراسی‌ها تلقی می‌کند. سیاست‌گذار و سیاست‌گزار همه خرقة‌آلوده قدرت و منافع‌اند. یکی از

سیاست‌گذاری و سیاست‌گذاری

در این مقاله به بررسی تفاوت بین سیاست‌گذاری و سیاست‌گذاری می‌پردازیم. در ابتدا به تعاریف این دو مفهوم می‌پردازیم و سپس به بررسی تفاوت‌های آنها می‌پردازیم. در ادامه به بررسی اهمیت این دو مفهوم در سیاست‌گذاری می‌پردازیم و در نهایت به بررسی راهکارهای بهبود این دو مفهوم می‌پردازیم.



خُرد را دست‌کم نگیریم. گاه تحولات تکنولوژیک و اقدامات سیاست‌گذاری اثری در جابه‌جایی‌های قدرت و تغییر ذائقه حاکمان دارد که هیچ مبارزه خشونت‌آمیز سیاسی نمی‌تواند جای آن را بگیرد. پرسش مهم این است که آیا فعالیت در عرصه عمومی و اصلاح امور مربوط به قدرت فقط باید با سلیقه مبارزه سیاسی عده‌ای خاص (مثلا شماری از اصلاح‌طلبان) منطبق باشد؟ یا اینکه افراد آزادند که مطابق با سلیقه خاص خود مبارزه اجتماعی و حتی سیاسی را پی بگیرند؟ به‌نظر می‌آید تمرکز بر یک سلیقه خاص در مبارزه و عمل سیاسی خود نوعی انحصارگری باشد. سکنتاریسم سیاسی حق‌به‌جانب در تاریخ ایران گرایش به این انحصار داشته و اثرات مخرب خود را بر زندگی روزمره مردم ایران گذاشته است. این سکنتاریسم وجوه گوناگونی داشته و چه در دوره هشت‌ساله دولت احمدی‌نژاد و چه در جریان مبارزه گروه‌های چپ مارکسیستی و شبه مارکسیستی، جریانات معتدل‌تر ایرانی را از حزب توده گرفته تا بهشتی، بازرگان، هاشمی و خاتمی قربانی خود کرده است. آیا اینک نوبت حسن روحانی است؟



سعید حجاریان
نظریه پرداز سیاسی

ابتدا از آقای دکتر اشترینان تشکر می‌کنم که به یادداشت حقیر با عنوان «سیاست‌گذاری و سیاست‌گرایی» (منتشرشده در دوازدهمین شماره هفته‌نامه سازندگی) عطف عنایت کرده و آن را درخورد نقد دانسته‌اند اما پس از مطالعه توضیحات ایشان به نظرم رسید که چند نکته را بر سبیل تذکار بیان کنم. استاد محترم می‌دانند که یکی از مطالب مهمی که در سیاست‌گذاری عمومی مطرح است و گویا وودرو ویلسون بانی آن بوده، «جدایی اداره از سیاست» است که بعضی آن را «تجیل مدیریت» دانسته‌اند؛ اصلی که باعث ثبات نظام اداری می‌شود. اما من این اصل را مؤید جدایی دو دیسپلین علمی از یکدیگر می‌دانم که ممکن است در بعضی موارد با یکدیگر همپوشانی داشته باشند اما به کلی متعلق به دو عرصه متفاوت‌اند. البته خط‌مشی‌گذاری عمومی، فنی است که به قول معروف مصرف‌کننده است؛ به این معنا که از بسیاری علوم وام می‌گیرد و آن‌ها را با یکدیگر ترکیب می‌کند که طبعاً سیاست نیز بخشی از این ترکیب است. اگر روزی بنا باشد درباره فلسفه این علم یا شاید هم فن، به تفصیل مطلبی نوشته شود، می‌توان با ذکر مواردی دقیقاً توضیح داد که هستی (objectivity) این علم تا چه حد به فنون مهندسی نزدیک است. به همین خاطر است که من سیاست‌گذاری را بیش از آن که علم بدانم، فنی می‌دانم که از پشتوانه علمی نیز برخوردار است؛ یعنی یک نوع مهندسی اداری، سازمانی و صنعتی به‌شمار می‌آید.

علم سیاست را به سه سطح تقسیم کرده‌اند: **سطح فلسفی** که به آن اندیشه سیاسی می‌گویند؛ **سطح علمی** که به آن سیاست‌پژوهی گفته می‌شود و **سطح فنی** که از آن

به هنر سیاست وریزدن یاد می‌شود. اکنون در دانشکده‌های علوم سیاسی و در رشته‌هایی چون روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی سیاسی، اندیشه سیاسی، سیاست تطبیقی و... تقریباً این سه سطح از یکدیگر تفکیک شده‌اند. حال باید پرسید سیاست‌گذاری (policy making) کجای این دسته‌بندی قرار می‌گیرد؟ برای توضیح مطلب فوق و نشان دادن تفاوت میان سیاست‌گذاری و سیاست‌گذاری خوانندگان را به یک مثال توجه می‌دهم. من موضوعی را در سه سطح مختلف از سیاست مطرح می‌کنم و آن را مقابل سیاست‌گذاران قرار می‌دهم تا روشن شود مرزهای سیاست‌گذاری تا کجا کشیده می‌شود. آن مثال به شرح زیر است:

سقراط اعتقاد داشت که فیلسوف باید قدرت را نقد کند لذا خود را «خرمگس آتن» می‌نامید که با طرح سؤالاتی از مردم آن‌ها را وادار می‌کرد در اندوخته‌های ذهنی‌شان تجدیدنظر کنند و به همین دلیل هم بود که وی محاکمه و نهایتاً اعدام شد. افلاطون معتقد بود فیلسوف، خود باید قدرت را در دست بگیرد یا اینکه شاه باید فیلسوف بشود. وی این نظر را ضمن اصطلاح «فیلسوف شاه» ساخته و پرداخته کرده فیلسوف شاه کسی است که به حقایق امور پی برده است و باید تلاش کند هم به قدرت اندیشه و هم به قدرت شمشیر مردم را از تاریکی‌ها به در آورد. ارسطو معتقد بود وظیفه فیلسوف معلمی پادشاه است و خود نیز به دلیل تعلیم اسکندر «معلم اول» لقب گرفت؛ در دستگاه فکری ارسطو فیلسوف نقش رای پیری را داشت که در کنار بخت جوان می‌توانست بهترین رژیم‌ها را پی بریزد. کنار این سه چهره رواقیون بودند که طیف وسیعی را شکل می‌دادند و بعدها ایده‌هایشان توسط رومیان پذیرفته شد. آن‌ها معتقد بودند فیلسوف نباید به قدرت ربطی داشته باشد و وظیفه وی را آگاهی‌بخشی در متن جامعه می‌دانستند. در واقع رواقیون بر آن بودند که اگر مردم آگاه و تربیت شوند، امور خود به خود بسامان خواهد شد. آیا سیاست‌گذاران در این سطح از سیاست یعنی در سطح فلسفه سیاسی نکته‌ای برای عرضه دارند یا احساس می‌کنند دیسپلین علمی‌شان با این قبیل امور مرزهای مماسی ندارد؟ گمان ندارم که در سیلابس درسی هیچ یک از رشته‌های مدیریت و سیاست‌گذاری از این نکات بحثی به میان آمده باشد مگر استطراداً.

حال یک سطح پایین می‌آییم و فقیه را جایگزین فیلسوف می‌کنیم و این سؤال را در مقابل سیاست‌گذار می‌گذاریم که از میان این چهار نظریه کدام یک اقرب بالصواب است؟ پس در اینجا می‌خواهیم در زمینه علم سیاست آن هم در کشور خودمان بحثی هنجاری کنیم. آیا موقعیت سیاست‌گذار پاسخی برای این سؤال دارد؟

نتیجه آنکه پس از دوری سیاست‌گزار و حل موضوع به‌لحاظ هنجاری و اختیار یکی از شقوق است که جنبه فنی موضوع موضوعیت پیدای می‌کند و در اینجا است که سیاست‌گذاران باید به حقوق‌دانان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و... کمک کنند تا این ایده را به منصه ظهور برسانند و آن را به policy تبدیل کنند

در خاتمه از حسن ظن استاد نسبت به اصلاح‌طلبان تشکر می‌کنم.

آخرین استالینست

بلندی فوزیو در کتاب *انور خوجه؛ مشّت سرخ آهنین*

زندگی و زمانه این دیکتاتور را روایت کرده است

◀ **بیژن مومینود**

روزنامه‌نگار

از بخت بدِ مردم آلبانی انور خوجه که خود را مار کسبست‌لنینیست می‌نامید، زمام امور این کشور را در پی پایان جنگ جهانی دوم به دست گرفت. او چهل و یک سال با قدرت کامل و با مشّت آهنین بر آلبانی حکم راند. الگوی خوجه در کشورداری استالین بود و افتخار می‌کرد که «ما کمونیست‌های آلبانی با موفقیت بسیار آموزه‌های استالین را به کار برده‌ایم.» خوجه حتی بعد از مرگ استالین در ۱۹۵۳ همچنان به طرفداری از او و الگوبرداری از روش‌های سرکوب‌گرایانه استالین ادامه داد، زیرا صادقانه معتقد بود که «تجربه بسیار غنی و فوق‌العاده ارزشمند رفیق استالین راهنمای ما در مسیر سوسیالیستی ما و راهنمای کار و فعالیت ماست.» خوجه پس از مرگ استالین مدتی با خروشچف نزد دوستی ریخت، اما دیری نگذشت که خروشچف را به تجدیدنظرطلبی در مار کسبسم متهم و با شوری قطع رابطه کرد. سپس سراغ چین رفت و از انقلاب فرهنگی مائو برای نابودی طبقه متوسط آلبانی و سرکوب اندیشه‌های آزادی‌خواهانه الگوبرداری کرد، اما رابطه حسنه با چینی‌ها فقط تا هنگام زنده بودن مائو تسه‌تونگ، رهبر چین کمونیست، ادامه داشت. خوجه جانشینان مائو را نیز تجدیدنظرطلب نامید و رابطه کشورش را با چین قطع کرد. عملاً برای تنها کسی که احترام قائل بود جوزف استالین بود که مجسمه‌های او تا سال ۱۹۹۱، که رژیم کمونیستی آلبانی سقوط کرد، در میدان اصلی تیرانا و دیگر شهرهای بزرگ آلبانی همچنان برقرار بود. سیاست‌های متعصبانه و سرکوب‌گرایانه انور خوجه آلبانی را به خاک سیاه نشاند. این کشور کوچک اروپای شرقی در پایان تقریباً نیم‌قرن حکومت کمونیست‌ها به رده سوم فقیرترین کشورهای دنیا نازل شد. تحت سیاست‌های رژیم کمونیستی آلبانی، این کشور به منزوی‌ترین کشور جهان تبدیل شد. آلبانی‌های بسیاری اعدام شدند یا در زندان‌ها مردند. پلیس مخفی خوجه، زیر نام «سیگوریمی» بر هر وجهی از زندگی سسه میلیون جمعیت آلبانی نظارت داشت، در تمام سال‌های حکمرانی بلامنازع انور خوجه کوچک‌ترین مخالفتی تحمل نمی‌شد. محمد شهو، مردی که برای بیست و هفت سال نخست‌وزیر آلبانی بود، در یکی از کنگره‌های حزب به صراحت گفت: «آن کسانی که به‌نحوی از انجا بخواهند با رهبری مخالفت کنند، تَف به صورت‌شان انداخته خواهد شد، مشّت بر چانه‌شان کوبیده خواهد شد، و اگر ضروری باشد، گلوله‌ای به سرشان شلیک خواهد شد.» در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ که نظام کمونیستی آلبانیایی عاقبت متلاشی شد و جای خود را به دمو کراسی چندحزبی داد، در پشت سر خویش مردمانی خسته، مرعوب و پریشان‌به‌جا گذشت؛ مردمانی که برای چندین دهه رنج پاک‌سازی‌ها و ترورهای سیاسی را با پوست و گوشت و استخوان خویش حس کرده بودند. رژیم کمونیستی عاقبت رفت، اما سرزمینی به‌جا گذاشت که از حیث اقتصادی شیه بدترین کشورهای آفریقایی بود و مردمانش در فقر مفرط غوطه می‌خوردند. آنها از زمان سقوط رژیم کمونیستی نبرد بی‌وقفه‌ای را در پیش گرفته‌اند تا با دنیای جدید اطرافشان در صلح و آرامش به‌سر برند

و در این نبردشان فرصت چندانی نداشته‌اند تا فارغ از احساسات تند نگاهی به گذشته بیندازند و دربارهٔ مردی بیندیشند که برای تقریباً نیم‌قرن بر زندگی‌هایشان مسلط بود، اما شیخ انور خوجه هنوز با سنگینی هر چه تمام بر این سرزمین، ناظر و نمایان است و غالب صاحب‌نظران بر ایسن باورند که آلبانی‌ها هنوز به نحوی از انحا مشغول دست‌وپنجه نرم کردن با عوارض به‌جا مانده از رژیم خوجه هستند

● سیمای واقعی خوجه

امروزه آلبانی‌های کم‌شماری را می‌توان یافت که حرف خوبی برای گفتن دربارهٔ مردی داشته باشند که زمانی خدایشان بود، اما آنها واقعاً چه چیزی دربارهٔ او می‌دانند؟ بعضی‌ها هنوز خاطراتی از سیمای عمومی انور خوجه دارند، اما این سیمای عمومی مخلوق تبلیغات سیاسی رسمی رژیم بود. پرواِپاگاندای کمونیستی به مردم آلبانی باورانده بود که پیشوای آنها، «پدر خوجه»، نیکخواه و خیراندیش کبیری است که جز سعادت و رفاه آنها به چیز دیگری نمی‌اندیشد. برخی دیگر چنین می‌اندیشند که شاید انور خوجه در انزوای خویش در «بلوک»، در حالی که هیچ‌کس جرأت مخالفت کردن با او را نداشت، احتمالاً از خرابی اوضاع مملکت و زندگی سخت توده‌های مردم بی‌اطلاع بود. دیگرانی هم هستند که به او ناسزا می‌گویند، وی را تجسمِ شطان می‌دانند و گناه همه شکست‌ها و ناکامی‌های رژیم را مستقیماً به گردن شخص او می‌اندازند، اما حتی همین‌ها هم درست نمی‌دانند انور خوجه در مصیبت‌ها و فجایعی که در حین دوران کمونیستی سر مردم آلبانی نازل شد چه نقشی داشت. انور خوجه چه کسی بود؟ آیا هنوز کسانی پیدا می‌شوند که از طرح این پرسش دچار ترس و اضطراب شوند؟ عجیب است که به رغم داغ بودن سوژهٔ انور خوجه در آلبانی، طی بیست و پنج سالی که از سقوط دیکتاتوری کمونیستی سپری شده تا قبل از کتاب «انور خوجه؛ مشّت سرخ آهنین» بلندی فوزیو حتی یک کتاب جدی هم دربارهٔ او چاپ و منتشر نشده بود. بلندی فوزیو، در رشته ادبیات و زبان آلبانیایی در دانشگاه تیرانا فارغ‌التحصیل شده‌است و یکی از مشارکت‌کنندگان فعال جنبش دانشجویی آلبانی کسه به تغییر رژیم کشور منجر شد، بود. او بنیان‌گذار روزنامهٔ «نسانس دموکراتیک» در آلبانی است که نخستین روزنامه رایگان آن کشور بود که پس از سال‌ها کار مستقل، خاموش شد. بلندی، سردبیری برخی از مهم‌ترین روزنامه‌های آلبانی را برعهده داشته و تا کنون کتاب‌های فراوانی درباره تاریخ، سیاست و تاریخ مطبوعات در آلبانی نوشته است؛ از جمله «تاریخچه مطبوعات آلبانی» یا «یمی دیگر از جهان» و «در جلو پشت دوربین». او که علاوه بر روزنامه‌نگاری، تهیه‌کننده و مجری برنامه‌های تلویزیونی در تیرانا، پایتخت آلبانی است، در سال‌های ابتدای هزاره جدید شروع به پخش مجموعه برنامه‌های تلویزیونی‌ای دربارهٔ دیکتاتوری کمونیستی و زندگی انور خوجه کرد. این برنامه‌ها مبتنی بر اسناد و فیلم‌های مستندی بودند که تا آن زمان کسی از وجودشان خبر نداشت. مردم آلبانی با تماشاى این مجموعه‌برنامه‌ها یکه خوردند. بلندی فوزیو همچنین مصاحبه‌های اختصاصی‌ای با چهره‌های اصلی دورهٔ کمونیستی انجام داد. این افراد که جلوی دوربین خاطرات خود را بیان کردند، کسانی

کشور فقیرش را صرف ترجمه و چاپ کتاب‌هایش کرد. ماحصل این تلاش‌ها، پدید آمدن انبوهی از گروه‌های چند نفره از احزاب خوجه‌ایستی در گوشه و کنار جهان بود؛ از برزیل و اکوادور و نیکاراگوئه گرفته تا ایران و افغانستان. بخش کوچکی از دانشجویان ایرانی مقیم‌خارج که در قالب «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» فعالیت می‌کردند، به قدری مجذوب ایده‌های کمونیستی‌استقلال‌طلبانه و ضدرویزونیستی انور خوجه شده بودند که بارها به تیرانا سفر کردند و با مقامات این کشور ملاقات و گفت‌وگو کردند. در خاطرات محمود عبدیان می‌خوانیم که یکی از همین سران ایرانی طرفدار انسور خوجه حداقل پنج بار به تیرانا سفر کرده بود تا از نزدیک با این «بهشت کمونیستی» و معمارانش آشنا شود. محسن رضوانی و زواهر امیری از جمله طرفداران ایرانی انور خواجه بودند که با الهام‌گیری از عقاید و اندیشه‌های او چند حزب و گروه، از جمله «حزب کار ایران» (توفان) و حزب مارکسیست لنینیست خوجه‌ایست «شفق سرخ» را بنیاد گذاشتند. انور خوجه شاید در پاسخ به همین طرفداران پرشور ایرانی‌اش بود که مفصلاً درباره انقلاب ایران قلم‌فرسایی کرد و حتی کتاب کوچکی هم در این باره نوشت.

طرفداران ایرانی خوجه به ویژه در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به ترجمه و چاپ کتاب‌های خوجه رو آوردند. با این حال، اعضای این گروه‌ها به قدری قلیل بودند که حتی در ساحتِ چپ ایران نیز نیروی تأثیر گذاری به شمار نمی‌رفتند و به همین خاطر بسیاری از آنها یا اعلام انحلال کردند یا در گروه‌های بزرگ‌تر مضمحل شدند.

● خوجه در ایران

خوجه هیچ علاقه‌ای به مدرک دانشگاهی و این جور چیزها نداشت و به همین خاطر هیچ کسی در دفتر سیاسی حزب کمونیست [حزب کار آلبانی] آلبانی واجد تحصیلات دانشگاهی نبود. این بی‌اعتنایی به تحصیلات عالی در حزب برای خودش به نوعی سنت تبدیل شده بود؛ سنتی که به طرز وفادارانه‌ای از ۱۹۴۴ آغاز شده و تا پایان عمر رژیم ادامه یافته بود. هیچ‌کدام از اعضای کادر رهبری حزب مدرک دانشگاهی معتبری نداشتند. هیچ‌کدام آنها حتی دارای دیپلمی از یک کالج درجه چندم هم نبود. حتی خود انور خوجه هم نتوانسته بود از هیچ دانشگاهی فارغ‌التحصیل شود. کادر رهبری آلبانی از این حیث مقام اول را در جهان داشت. او نه از برای آینده که از برای گذشته زندگی می‌کرد. با این حال خوجه مردی کتابخوان بود و نزدیک هفتاد جلد کتاب نوشت، اما هر گز به عنوان یک متفکر یا تئوری‌پرداز مارکسیست اعتباری برای خودش کسب نکرد. خوجه از حیث تبلیغات خارجی نسبتاً فعال بود. او میلیون‌ها دلار از بودجه ناچیز



امروزه آلبانی‌های کم‌شماری را می‌توان یافت که حرف خوبی برای گفتن دربارهٔ مردی داشته باشند که زمانی خدایشان بود، اما آنها واقعاً

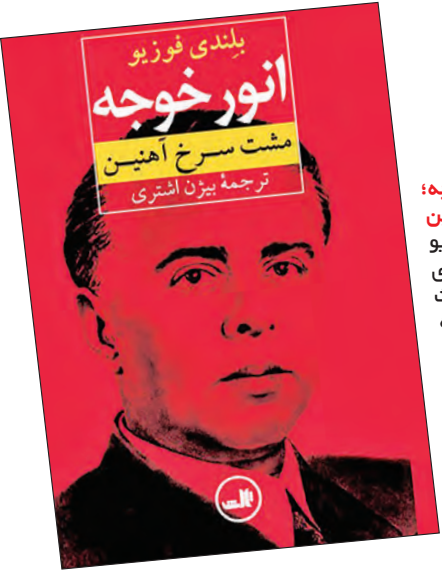
چه چیزی دربارهٔ او می‌دانند؟ بعضی‌ها هنوز خاطراتی از سیمای عمومی انور خوجه دارند، اما این سیمای عمومی مخلوق تبلیغات سیاسی رسمی رژیم بود. پرواِپاگاندای کمونیستی به مردم آلبانی باورانده بود که پیشوای آنها، «پدر خوجه»، نیکخواه و خیراندیش کبیری است که جز سعادت و رفاه آنها به چیز دیگری نمی‌اندیشد.



مردی عاشق پاریس و استالین، که بی‌آن‌که حتی یک گلوله شلیک کند ژنرال شد.

● خاطره‌نویسی دیکتاتور

بلندی فوزیو در فصل اول کتابش از کتاب خاطراتی می‌نویسد که انور خوجه در هفت سال پایانی عمرش در قالب سیزده جلد قطور به چاپ رساند. قرار بر این بوده که این مجموعه‌خاطرات سیزده‌جلدی شاهدی باشد بر همه عملکردها و دستاوردهای او. این کتاب‌ها در زمانی نوشته شدند که نویسنده‌اش هنوز در اوج قدرت بود و لذا هر گز در معرض هیچ بازبینی و بررسی دقیقی قرار نگرفتند. خاطرات خوجه بدون اینکه مورد کوچک‌ترین پرسشی قرار بگیرد از سوی خوانندگانش به عنوان حقیقت تاریخی پذیرفته شد. این کتاب‌ها پرتره‌ای از یک فرد را ترسیم می‌کنند، اما فرد مذکور واقعی نیست و تصویر رسم‌شده هیچ شباهتی به انور خوجه واقعی ندارد. کتاب‌ها مردی را ترسیم کرده‌اند که خود آن مرد دوست داشت عین آن باشد. او بیش از هر فرد دیگری این سخن اسکار وایلد، داستان‌نویس ایرلندی قرن نوزدهمی، را درک می‌کرد: «هیچ کس آن‌قدر پولدار نیست که بتواند گذشته خود را بخرد.» خوجه آدم چندان ثروتمندی نبود، اما بی‌تردید فوق‌العاده قدرتمند بود. ثروت و پول هیچ اهمیتی برایش نداشت؛ این، قدرت بود که هر آن‌چه را که او به آن نیاز داشت به او داد. خوجه در سیزده جلد خاطراتش، همه اشتباهات فردی خود را حذف کرد، بر لحظات ضعف شخصی‌اش سربوش گذاشت، اتفاقات ناخوشایند و ناخواسته را ماست‌مالی کرد و همه اعدام‌ها را به عنوان پاسخی مشروع به اقدامات خائنانه و وطن‌فروشانه توجیه کرد. او از این طریق همهٔ سعی خود را کرد تا آن‌اتوری به یاد آورده شود که خودش دوست داشت. او در این کتاب‌ها همچون رهبری قدرتمند، شجاع و مبارزه‌جو به نظر می‌آید. با این حال، هزاران صفحه خاطراتی که او از خود به‌جا گذاشته چیزی که تا زمان زنده بودنش هیچ کسی فرصت یا جرئت پیدا نکرد تا دروغ‌گویی او را به رخش بکشد و ناراستی‌اش را برملا کند. هیچ جبار دیگری چنین سعی و توجهی را معطوف حفظ میراث و ماترک حرفه‌ای و سیاسی‌اش نکرده است؛ هیچ جبار دیگری مشابه چنین خاطرات مفصلی را روی کاغذ نیاورده است. او اولین بود و بی‌شک، آخرین خواهد بود. او مطمئناً تنها جباری است که هفت‌هزار صفحه را فقط و فقط وقف تعریف و تمجید از یک فرد واحد کرد و آن فرد هم کسی نبود جز خودش.



شاعری که مصادره نشد

ده سال از مرگِ قیصر امین‌پور گذشت
شاعری که تندروها می‌خواستند
او را به نامِ خود بزنند...



ده سال از مرگِ قیصر امین‌پور در جوانی‌اش می‌گذرد... یک دهه‌ای که برای جریان‌های مختلف ادبی؛ چه آن‌ها که دور و بی‌اعتقاد بودند به او و شعرش، چه نزدیکان‌اش مملو از ماجراها و اتفاقات خاص بود. امین‌پور به پنجاه سالگی نرسید که از دنیا رفت و در روز تشییع جنازش می‌شد دید تنوع و گوناگونی آدم‌هایی را که آمده بودند پی پیکرش. از وزیر ارشاد اول دولت محمود احمدی‌نژاد که با برخورد نه‌چندان مهربانانه‌ی دوستانِ امین‌پور بدرقه شد تا سیدمحمد خاتمی. از شاعران نزدیک به جهان و باور او تا چهره‌های دانشگاهی. درواقع روز تشییع پیکر او روزی بود که می‌شد درش ردی از بسیاری جریان‌های ادبی و سیاسی دید که هر کدام گمان می‌کردند باید به این شاعر نزدیک‌تر تصور شوند.

● **امین‌پور و انزوایی که خودخواسته بود**
قیصر امین‌پور در آغاز دهه‌ی هشتاد و بعد سال‌هایی که در دانشکده‌ی ادبیات تحصیل کرد و توانست مدرکِ دکتری‌اش را بگیرد عملی راه فرادش، محمدرضا شفیعی کدکنی را پیش گرفت. او که در سال‌های پایانی دهه‌ی شصت از جریانی که خود یکی از سازنده‌گان‌اش بود؛ حوزه‌ی هنری سرخورده بیرون آمده و با معترضان دیگر خانه‌ی شعر جوان را راه‌اندازی کرده بود، دیگر آن چهره‌ی آغازین دهه‌ی شصت نبود. چهره‌ای که گمان داشت با نگاهی آرمان‌گرایانه به مفهوم نوشتن و انقلاب خطِ مشیِ مشخصی برای ادبیات در ایران ارائه کند. امین‌پور خیلی زود دریافت که آن تندروی و شور نمی‌تواند راهی بسازد برای نوشتن شعری که تاریخ‌مصرف نداشته باشد. بی‌تردید هم‌نشینی با سلمان هراتی؛ آن شاعرِ شفته‌ی فروغ فرخزاد که در جاده تصادف کرد و جوان‌مرگ شد در او بی‌تاثیر نبود. از سویی بعد پایانِ جنگ و جداشدن از سازمانِ حوزه‌ی هنری امین‌پور تلاش کرد به جریان‌های روشنفکرانه‌ی دینی نزدیک‌تر شود. او یکی از مشهورترین و شناخته‌شده‌ترین شاعرانِ متعهدی انقلابی بود در سال‌های اوایل دهه‌ی هفتاد. شاعری که در حوزه‌ی ادبیات کودک و نوجوان نیز فعالیت‌های بسیاری کرده بود و از سوی در رسانه‌های عمومی نیز تبلیغ و تکثیر شده بود. برای همین وقتی کتاب «پنهان‌های ناگهان» در سال ۱۳۷۶ منتشر شد و برخی چهره‌های جریانِ روشنفکری مانند احمدرضا احمدی و سیمین بهبهانی از آن ستایش کردند، تندروهای وطنی گمان برشان داشت که توانسته‌اند شاعری «بسازند» که محصولِ ایدئولوژی خاصِ خودشان است و در عین‌حال اقبالِ وسیعی هم دارد. اما امین‌پور دقیق‌نقض این جریان شد. در مقابلِ شعارانی چون علیرضا قزوه، امین‌پور مدام از این نکته را فراموش کرد که او هیچ‌گاه یکی از شاعرانِ جریانِ روشنفکری غیرمتعهد نبود و نشد. او دبسته‌ی اصلاحات بود و البته دانشگاه. چیزی که با ظهور سیدمحمد خاتمی برای‌اش نقش بیش‌تری یافت و تا پایانِ عمرش به آن وفادار ماند. حتا در سال‌های تلخ و تیره‌ی دولتِ محمود احمدی‌نژاد نیز امین‌پور که بارها از سوی تندروهای مسبِ قدرت دعوت به همکاری شد

و به‌رغم بیماری شدیدش، هیچ‌گاه از جایگاه‌اش پا پس نکشید.
درواقع آرایشِ چهره‌های ادبی در سال‌های میانی دهه‌ی هشتاد و بعد به قدرت‌رسیدنِ احمدی‌نژاد چنان بود که می‌شد به خوبی در آن‌ها فقدانِ نام‌های مهم و چهره‌های تاثیرگذار را مشاهده کرد. نویسنده‌ای چون امیرحسین فردی و رضا رهگذر نیز چنان تند و رادیکال بود که حتا در همان اوانِ کار به دولتِ نهم تاخت که چرا تغییرات‌اش در ساختارِ فرهنگی کند است. چهره‌هایی چون فیروز زَنوزی جلالی یا راضیه تجار و امثالهم نیز نتوانسته بودند جایگاهِ جدی ادبی‌ای پیدا کنند... درواقع چهره‌هایی که قرار بود در جریانِ مهرورزی بازوی تبلیغاتی و فکری ارشاد باشند، علیرغم تبلیغاتِ فراوانِ سایت‌های مشخص و بودجه‌گیر در لایه‌های مخاطبان، حتا مخاطبانِ دبسته به جریان‌های تندرو نیز اعتبار چندانی نداشتند. در این فضا بود که مرگِ قیصر امین‌پور عملن تبدیل شد به سیاسی‌ترین مرگی که در آن سال رخ داد. مرگی که با تبلیغاتِ وسیع تلویزیون، رادیو و شهرداری در بوق و کرنا شد تا بتوانند شاعرِ نسلِ اول انقلاب را که مدت‌ها بود از چهره‌های مذکور فاصله داشت، «مصادره» کنند و این آغاز قصه‌ی امین‌پور بود در روزهای اولِ مرگ‌اش...

● **شاعری در آفتاب پاییزی**
امین‌پور در سال‌های طولانی‌ای که خود را گوشه‌نشین کرده بود، عمدتاً با یارانِ موافق و قدیم‌اش در خانه‌ی شاعرانِ حشر و نشر داشت. او نه اهلِ مصاحبه بود، نه سخن‌رانی. هرچند بیماری ناشی از تصادفِ شدید در سال‌های آخرِ عمرش نیز او را به شدت آزار می‌داد و گاه ماه‌ها دور از دیگران‌اش می‌کرد. امین‌پور در آخرین روزهای زندگی‌اش مجموعه‌شعر بسیار مهمی منتشر کرد «دستور زبان عشق». کتابی که عملن خطِ بطلانی بود بر بسیاری از ایده‌هایی که سال‌ها امین‌پور را به آن‌ها منتسب می‌کردند. در همان روزها که کشور در بهتِ به قدرت رسیدنِ احمدی‌نژاد بود، شاعران و نویسنده‌گانی چون امین‌پور به روشنی از او و طرفداران‌اش دور شدند و فاصله‌ای ایجاد کردند که به خوبی می‌شد در نوشته‌ها و آثارشان دید. امین‌پور اصولنِ مردی بود که در آن دوران سعی کرد تا می‌تواند از فضای عمومی کناره جوید و در دانشگاه متمرکز شود. عملِ قلبِ موفقی که انجام داد این نوید را می‌داد اما مرگِ ناگهانی‌اش این فرصت را به دیگران داد تا بتوانند از مرگِ او بهره‌برداری سیاسی کنند. قصه در همان روز تشییع جنازه رقم خورد و کمی بعد‌ترش، دم که از صبح آن‌جا حاضر بودم، صحنه‌هایی دیدم که نشان از چند دسته‌گی داشت بینِ مشایعت‌کننده‌گان. از یک‌سو برخی جریان‌های روشنفکری که اعتقاد و علاقه و باوری به امین‌پور نداشتند و او را هم با همان چوبی زدند که آرمان‌گرایانی چون رهگذر و یاران‌اش سال‌ها زده بودند؛ «او ما نیست». اما چهره‌ها و چهره‌های میانه‌روتر و حتا برآمده از همان پایگاه‌های روشنفکری درباره‌ی او بسیار نوشتند و در روز تشییع حضور داشتند. نگاهِ فرهنگیِ جریانِ تندرو به شدت به نامی چون امین‌پور که ناگهان از دنیا رفته بود نیاز داشت. مشروعیته‌ی که این‌نام به آن‌ها می‌بخشید فراتر از حد تصور بود. چه قیصر شاعری محبوب بود میان چند جریان متفاوت شعرخوان در ایران. از طرفی او حامیانِ فراوانی هم بین

چهره‌های سیاسی‌تر داشت و همین امر باعث می‌شد تا دستگاهِ صفار هرندی و هم‌فکران‌اش از مصادره‌ی او نگذرد. هرچند قیصر در سال‌های جوانی از جمله شاعرانِ ایدئولوگ محسوب می‌شد و اشعار مضمونی هم از او باقی مانده است اما این گذشته چندان نمی‌توانست سرپوشی باشد بر بیست سال آخر شاعری او که سر در مسیری دیگر گذاشته بود. تردیدهای عمیق او نسبت به ماجراهای بعدِ سال‌های دهه‌ی شصت و نگرانی‌اش نسبت به اهرم‌هایی که تلاش می‌کردند جامعه‌ی خودی و غیرخودی به وجود بیاورند، آنقدر بود که به سرعت از این نهادها و مراکز دور شود. درواقع قصه‌ی قیصر امین‌پور، داستانِ شاعری‌ست انقلابی که کم‌کم به برخی باورهای خود جور دیگری نگاه می‌کرد. و همین امر بود که باعث شد حتا در سال‌های آخرِ پاره‌ای از رسانه‌های بودجه‌گیر کاغذی و مجازی نیز به او و دوستان‌اش طعنه هم بزنند به خاطرِ نزدیکی و مهرشان به رهبرِ اصلاحات، سیدمحمد خاتمی. ماجرای مصادره‌ی قیصر ولی چندسان خوب پیش نرفت در روز مرگ‌اش و از قضا بسیاری از دوستان‌اش که خود شاعران و نویسنده‌گانی شناخته‌شده بودند اجازه‌ی میدان‌گردانی به دولت وقت ندادند. بعدِ دهنِ پرسر و صدای او در زادگاه‌اش نیز جنگی در مطبوعات شکل گرفت که این سوالِ مهم را مطرح می‌کرد: «کدام قیصر؟». سیمین بهبهانی، هوشنگ ابتهاج، محمدرضا شفیعی کدکنی و حتا برخی از چهره‌های روشنفکری‌تر ادبیات ایران درباره‌ی او حرف زدند و نوشتند. در عین حال دوستان‌اش مانند ساعد باقری، سهیل محمودی، بیوک ملکی، محمدرضا عبدالملکیان و... هم بارها و بارها اشاره کردند به دوربودن امین‌پور از جریانی که قصد داشت او را به نامِ خودش بزنند. در همان احوالات، چهره‌های فرهنگی دولتِ احمدی‌نژاد نیز از توان رسانه‌ای خود بیشترین استفاده را کردند تا امین‌پور را هم‌سو و

هم‌دل معرفی کنند با فکر تند و رادیکال خود. استفاده از ترکیبی چون «شاعرِ انقلاب» برای امین‌پور هم درست بود هم بی‌نهایت مبهم. چه با تعریفِ ایشان شاعرانِ بسیار زیادی را که در اوانِ انقلاب و برای انقلاب شعر گفته بودند هم به این صفت دچار می‌شدند در حالی که از منظر فکری چنین نبودند. مثلاً هوشنگ ابتهاج یا انبوه شاعرانِ چپ‌گرایی که برای انقلاب شعر نوشته بودند. پس این که آیا امین‌پور را می‌شد به خاطرِ سابقه‌ی انقلابی و حضورش در جبهه صرفن شاعرِ انقلاب دانست و از آن خوانش رسانه‌ای کرد، سوالی بود که پاسخ به آن در مطبوعات تکرار شد. از سویی دیگر وضعیتِ سیاسی جامعه در میانه‌ی دهه‌ی هشتاد به نحوی بود که ایمن‌زمین‌دیی‌های روشن را می‌طلبید. امین‌پور که بارها در محافل خصوصی و شخصی از ناپایداری ناشی از به قدرت‌رسیدنِ احمدی‌نژاد گفته بود و نگرانی‌اش بابت ایران، چون نظراتِ مستند نداشت در این زمینه، دچار همین مصادره هم شد. هرچند این میان‌خانه‌ی شاعران، دوستان‌اش و مهم‌تر از آن‌ها انبوه شاگردان‌اش در دانشکده‌ی ادبیات چنین میلی نشان می‌دهد که میراثِ این شاعر تا چه حد برای مدعیانِ انقلابی گری مهم بوده است. این که شعرِ امین‌پور و دستاوردهای او در این زمینه کجاست و چه‌قدر است در حوصله و تخصصِ این گزارش نیست ولی می‌توان به این واقعیت اشاره کرد که امین‌پور در این ده سالی که از مرگ‌اش گذشته، با رشدِ مخاطب هم روبه‌رو بوده که نشان می‌دهد شعرِ او بین نسلِ تازه‌ی مخاطبان هم طرفدارانِ زیادی دارد و این چیزی نبود که جریانِ فرهنگیِ احمدی‌نژاد از آن چشم‌پوشد و آن را کنار بگذارد. با این تفصیلات امین‌پور براسی جناح تندرو در ایران تبدیل شد به یک تصویرِ بخش‌نامه‌ای که باید مدام به مخاطبان یادآوری می‌شد. ارزش‌های

فراموش کنیم که امین‌پور یک شخصیتِ میانه‌رو شده بود که نمی‌خواست با نوستالژی‌های دهه‌ی شصت خود را محق جلوه دهد. مدل فکری‌اش یعنی محمدرضا شفیعی کدکنی به خوبی می‌تواند راهی را که او پیش گرفته بود نشان‌مان دهد. پرهیز از سیاسی‌بودن، گوشه‌گیری و کار بسیار در حوزه‌های تخصص و البته شعرنوشتن. برای همین امین‌پور در ابتدای جوانی ادب‌اش وقتی با مرگِ جسمی روبه‌رو شد و از دنیا رفت، تازه منش زیستی روشنی برای خود تدارک دیده بود که گذر داشت از شورِ جوانی و انقلابی سال‌های نه‌چندان دور‌ترش. بنابراین ما با مردی روبه‌رو هستیم که هرچند دچار شک شد اما هنوز به اصول بنیادین فکری‌اش اعتقاد داشت. و این شاید مهم‌ترین دستاویزی شد که تندروهای مهرورز و رادیکال‌های کیهانی بخواهند او را به سرعت به چهره‌ای «خودی» تبدیل کنند با شناسنامه‌ای درخشان. حالا بعد ده سال عملن این پروژه شکست خورده است و امین‌پور در جایگاهی ایستاده که شعرش برای او رقم زده است. سال‌گردهای متناسبی مدام کم‌رنگ‌تر می‌شود و از قضا همان‌هایی که می‌خواستند او را برای خود مصادره کنند کمتر درباره‌اش می‌نویسند. جایزه‌ی شعری هم که به نام و یادش برگزار شده، اصولن از سوی خانه‌ی شاعران و دوستان و آشنایان همیشه‌گی‌اش است و درش نمی‌توان ردی یافت از نهادهای تندروی فرهنگی تمام این سال‌ها. امین‌پور در آن صبح پاییزی میانِ جریان‌های مختلف بدرقه شد. و این امر نه به مثابه اتحاد که دقیقن نشان‌افتراق بود. هر کسی به ظنی پی او آمده بود و حالا بعد ده سال که از مرگ‌اش گذشته، روشن شده سمت و سوی نگاه او به کدام سمت بود. شاعری که با موجی انقلابی متبلور و متولد شد اما راهی دیگر برگزید و اجازه نداد مصادره‌اش کنند... حالا او در انزوای خودش باقی مانده و در خاکِ زادگاه‌اش آرامیده و به تاریخی نگاه می‌کند که نتوانستند برای‌اش رقم بزنند.



مسافران قاجاری در آستانه‌ی جهانِ مدرن

گزارشی از دو کتاب؛ پاریس از دور نمایان شد و قهوه‌ی استانبول نیکو می‌سوزد

◀ مهدی یزدانی خُرم

نویسنده و روزنامه‌نگار ادبی

از مشاهده‌ی شبِ پاریس و کثرت روشنایی فانوس‌ها مرتبه در کوچه‌ها و در عمارات و بازار هرچه به خیال وسعت داده، اغراق‌گویی شود عشری از اعشار و یکی از هزار نخواهد بود. شهری‌ست در روی زمین منحصربه‌فرد.

فرخ‌خان‌امین‌الدوله

اوضاع شهر استانبول به قراری است که گویا خداوند عالم در کل ممالک ربیع مسکون مکانی به این شکوه و فضا ایجاد نکرده است. دو دریای محیط و قره‌انگیز سه طرف شهر را احاطه کرده، دو شعبه‌ی بسیار خوش‌آفتی از این دو دریا که بغاز می‌نمایند به قلب شهر و میان شهر تورفته و به چیچ و خم منتهی و تمام شده است... میرزا قنات‌خان

مجموعه‌ی «تماشای شهر» نام کتاب‌هایی‌ست که قرار است در نشر جوان اطراف منتشر شود با محوریتِ روایتِ شهرهای مختلف جهان از سوی مسافرانِ قرونِ ماضیه. از این مجموعه تا امروز دو کتاب بیرون آمده است که هر دو در نوع خود خواندنی هستند و هر دو را هم علی‌اکبر شیروانی تدوین و مرتب کرده است. «پاریس از دور نمایان شد» که روایتِ پاریس است از مسافرانِ دوره‌ی قاجار و «قهوه‌ی استانبول نیکو می‌سوزد» که درکِ استانبول است از منظرِ مسافرانِ دورانِ مذکور. اولی شامبِ نُه روایتِ دو مومی دوازده تاله... اهمیتِ این دو کتاب در تصاویر متفاوتی‌ست که سفرکرده‌گان مذکور می‌دهند و البته اشتراکاتی که بسیار عجیب و خاص به نظر می‌رسد گاهی. و چون عمده‌ی مسافران به این دو شهر از طبقاتِ بالادست یا نزدیک به قدرت بوده‌اند والایته صاحبِ سواد به خوبی می‌توان شمایی از دغدغه‌های مختلفِ این طبقات به کف آورد.

● پاریس از دور نمایان شد

نُه روایت از درکِ پاریس. سفرهایی که اکثرشان در نیمه‌ی دوم و دهه‌های پایانی قرنِ نوزدهم انجام شده است. بی‌تردید و به نظر من جدی‌ترین روایت از ایمن نه نگاه از آن ناصرالدین شاهِ قاجار است. اوپی که در تمام روایت‌اش افسوس می‌خورد از کم‌دانستن و کم زمان داشتن برای کشفِ این حجم زیبایی. اوپی که علاقه دارد در شلوغیِ خیابان‌هسای پاریس بچرخد و به خاطرِ فرانسه‌دانی‌اش مدام به تکه‌های تاریخِ این شهر اشاره کند. اما در کل برخوردِ این مسافران با پاریس اشتراک‌های مهمی دارد که ما را به سوی فهمِ پاره‌ای معانی سوق می‌دهد. پاریس برای ایرانیان قرنِ نوزدهم شهری‌ست رویایی. به خصوص به خاطرِ میلِ ناصرالدین شاه به فرهنگ و صنایعِ فرانسوی از یک سو و علاقه‌ی ناپلئون بناپارت به دوستی با حکومتِ قاجار در سال‌های زمام‌داری فتحعلی‌شاه از سوی دیگر، ذائقه‌ی اکثر ایرانیانی که به این شهر سفر کرده‌اند، نشان از خوش‌آمدی فراوان دارد. پاریس ایشان را مبهوت می‌کند. چه آن‌ها که قبلِ

بنای برج ایفل به آن‌جا رفته‌اند و چه کسانی که بعد ان. مهم‌ترین مشاهده‌ی ایشان شکل شهر است که خودآگاه یا ناخودآگاه در سطرهای روایت‌ها با آن برخورد می‌کنیم. بلندی ساختمان‌ها، کفِ سنگفرش خیابان‌ها، ویتترین‌های پر نور دکاکین یا ساحل سن و تفرج‌گاه‌های نزدیک‌اش برای این مسافرانِ شکلی از رفاه را متصور می‌شود که به زعمِ بسیاری‌شان حتا در لندن هم وجود ندارد. درکِ رودخانه‌ی سن یکی از محوری‌ترین نکاتِ این روایت‌هاست.

امری که مثلن درباره‌ی تنگه‌ی بغاز استانبول هم وجود دارد. درواقع حجم شهر است که این مسافران ثروتمند را به خود جلب می‌کند. طوری که ناصرالدین شاه بارها افسوس‌اش را از فاصله‌ی این شهر با جهانِ ایرانی اعلام می‌کند اما این افسوس تبدیل به حسرت نمی‌شود. مسافران قاجاری پاریس که روایت‌های خود را مکتوب کرده‌اند توجه ویژه‌ای به «موزه»ها نیز داشته‌اندو مخصوصن موزه‌ی مشهور پایان قرن که چند سال در پاریس برپا بود و تاثیر مهمی بر ایشان گذاشت. فارغ از این مساله‌ی «تور» شهر است که به هیجان می‌آوردشان. شهری که مملو از نور چراغ‌گازهاست. به واقع ترکیبِ موزه‌ها و نور است که شهر را به هویتی تبدیل می‌کنند گویا از پس شیشه در حالِ تماشای‌اش هستند. در کمتر روایتی می‌توان تصویرِ پاریس فقیر یا محلاتِ دودگرفته‌اش را دید و البته این امری‌ست عادی، چه اکثر این مسافران یا سفیر بوده‌اند یا همراهان هیات‌های سیاسی و پادشاهی. خود ایشان نیز بیشتر راغب به روایتِ همان پاریسِ

رسمی هستند. پاریسی که در قصه‌های شفاهی از آن شنیده‌اند. مساله‌ی مهم دیگر توجه‌نمچندان پر رنگِ این افراد است به انسانِ پاریسی. غیر از متلک‌هایی که گاه به مردانِ پاریسی می‌اندازند بابت بی‌غیرتی‌شان!! و گاه تماشای پرولع زنانِ موبور ازرق‌چشم کمتر در این روایت‌ها شاهد هستیم که این انسان ایرانی تلاش داشته تا به عمقِ شهر و روحِ این انسان نزدیک شود. به همین خاطر می‌توان این نکته را هم در نظر گرفت که پاریس برای این مسافرانِ عمدتنِ رسمی همان تعریفِ توریستی را داشته. هرچند ناصرالدین شاه و حاج سیاح تلاش می‌کنند از این روایت رسمی و از پیش تعیین شده فراتر بروند اما هویتِ قدرتمند پاریس چنان است که ایشان را در بر می‌گیرد. باز روایتِ حاج سیاح ویژه گی‌های متفاوت‌تری دارد که عملن به خاطر هدف و انگیزه‌ی سفر اوست که با اکثرِ راویان و شاهدان دیگر تفاوتِ عمده دارد. اما پاریس این انسانِ ایرانی افسون می‌کند. نورها و رنگ‌ها، پارک‌ها و زنان زیبا، وفور شیشه و تمیزی خیابان‌ها هوش از سرشان می‌برد. اما جالب این که تمام‌شان سعی می‌کنند فاصله‌ی شرقی خود را با این شهر حفظ کنند. فاصله‌ای که در برخی روایت‌ها به واسطه‌ی شرع و دین است و در برخی جاهای دیگر محافظه‌کاری عمیق و تاریخی این انسان. انسانی که در ذهنِ متصلبِ خود نمی‌تواند و نمی‌خواهد از تعریف‌های شنیده‌شده و رسمی فراتر رود و انگار نگران است توقفِ زیاد در این شهر او را متحول و دگرگون کند. برای همین در عین شوق پی رفتن از این بهشت است مبادا دل و دین‌اش از کف

برود. نکته مهم دیگر حس مثبتی‌ست که در این انسان وجود دارد نسبت به فرانسه. فرانسه‌ای که برای انسانِ قاجاری آن زمان نمادِ صلح‌طلبی بوده یا حداقلِ ضدیت با انگلستان. به همین خاطر با آغوشی باز و رویی گشاده از سخاوتِ فرانسوی سخن می‌گویند. پس باور به این واقعیت که روحِ فرانسوی برای این انسان چنین جذاب بوده از جمله عواملی‌ست که باعث می‌شود ایشان در مواجهه با پاریس حسِ شوق و نشاط داشته باشند. یکی از تکه‌های تابِ این روایت‌ها که بیان‌گرِ این حس است را ناصرالدین شاه می‌نویسد در ملاقاتِ مدفنِ ناپلئون بناپارت. «آن طرفِ مقبره جایی بود در پشنِ آینه. کلاه ناپلئون اول که در جنگ‌ها بر سر می‌گذاشته، آن‌جا بود. کلاه را برداشته، بسیار نگاه کردم، کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را در دست گرفته بودم. از کلاه معلوم بود که ناپلئون همیشه این کلاه سرش بوده. کلاه ساده بود...»

● قهوه‌ی استانبول نیکو می‌سوزد

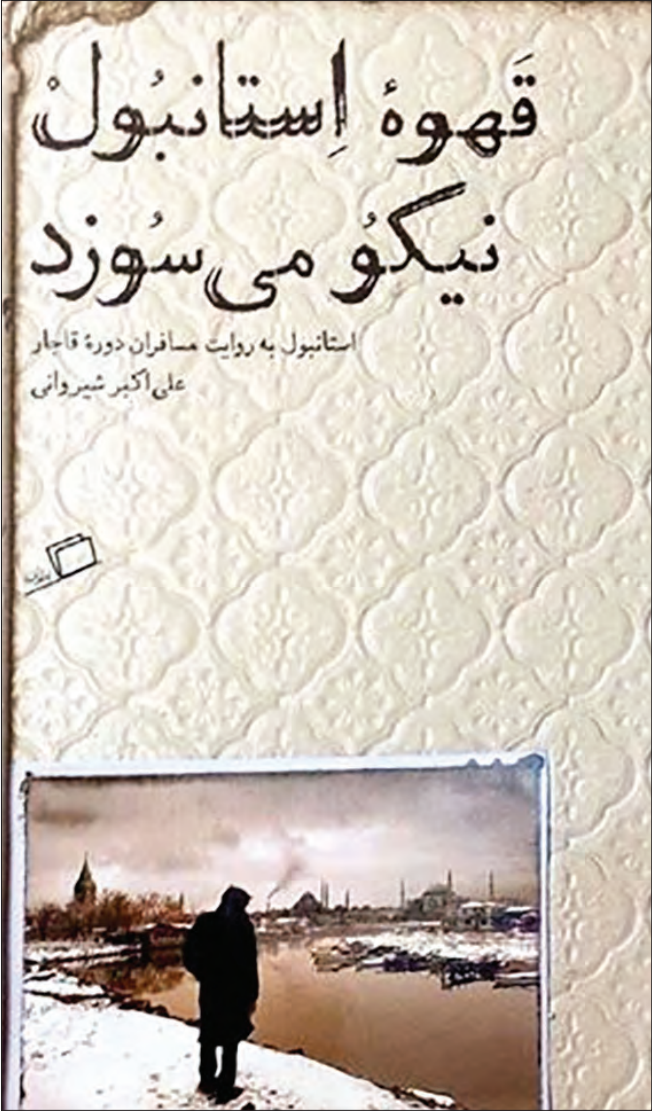
دوازده روایت از مسافرانِ قاجار به شهر رویایی استانبول. روایت‌هایی که تفاوت‌های ساختاری و روایی بسیار زیادی دارند با نمونه‌ی پاریسیِ آن‌ها. برخی ناظران و شاهدان مشترک هستند. و اهمیتِ این روایت‌ها در این است که اکثرِ این مسافران در ته ذهنِ خود به مقایسه دست می‌زنند بین به زعمِ خودشان پایتختِ شیعه یعنی تهران و پایتختِ امپراتوری سنی عثمانی یعنی استانبول. به واقع این مشاهده و روایت ریشه‌های روشن و پرتنگی دارد در

مباحثِ شریعت. در اسلام مشترک بین مردمان این شهر با مسافرانِ ایرانی. یکی از نکات بسیار مهمی که در تمام مشاهده‌ها دیده می‌شود و جالبِ این‌که در کتابِ پاریس هم درباره‌ی رود سن شاهدش بودیم، توجه است به تنگه‌ی زیبای بغاز. انگار حضورِ رودخانه یا تنگه‌های دریایی در هر دو پایتختِ مذکور شکلی از حسرت در خود دارد برای انسانِ ایرانی که پایتخت‌اش شهری‌ست کوهستانی و فاقدِ رودخانه یا ساحل. از سوی دیگر شکلِ این تنگه و کشتی‌ها و قایق‌های فراوانِ شناور در آمن برای این انسان جال است. نکته‌ی دیگر که بسیار بر آن تاکید می‌شود یافتنِ اشتراک‌های دینی و فرهنگی‌ست در نمادها و ابنیه‌ی شهر. مساجدِ باشکوه استانبول، صدای اذان و مصداق‌های دیگرِ شریعت از جمله مسائلی هستند که این توریستِ ایرانی به آن‌ها توجه دارد و می‌کوشد تفاوت‌های خود را با ان پیدا کند. هرچند حضورِ زنانِ محجبه در کوی و برزن برای بسیاری از این مردان عجیب و جالب توجه به نظر می‌رسد اما تقریبِ اکثرشان، جز چهره‌ای متفاوت مثل حاج سیاح، سعی می‌کنند با دیده‌ای منتقدانه به قضیه نگاه کنند. اصولن نگاهِ مسافران به استانبول جزئی‌نگرتر است نسبت به مسافرانِ پاریس. آن‌ها تنِ شهر یا بناهای‌اش را بسا دقت فراوانی ضبط کرده و گاه در پاره‌ای مواقع دست به مقایسه می‌زنند با شهری چون اصفهان. از سویی دیگر جلالِ امپراتوری عثمانی برای ایشان کمی رشک‌برانگیز است. تقابلِ دو اسلام سیاسی در این باور و شکوهِ بیشترِ استانبول نسبت به تهران

یا تبریز برای بسیاری از این مسافران غم‌انگیز است. شهرِ مذکور ایشان را مغلوبِ تاریخِ خود می‌کند هرچند نگاهِ انتقادی جدی‌آی نسبت به پاره‌ای افتراق‌ها و اخلاق‌های انسانی در این شهر در برخی روایت‌ها نیز دیده می‌شود. اما انسانِ ایرانی مذکور بیش از هر چیز تلاش می‌کند «شتراک»های خود را با این شهر پیدا کند. و «تفاوت»ها را به شکلی عجیب نشان دهدو مثلن غافلگیری از بارانی بودنِ این شهر یا معماریِ برخی محلات‌اش. یک امر تکرارشونده‌ی دیگر در بیشتر روایت‌ها حضورِ این مسافران است در مراکزِ خوش‌گذرانی از جمله سیرک‌ها. این حضورِ که بسیار پرتنگ و تکرارشونده است با جزئیاتِ کامل روایت شده است، چه گویا جلِ لِ این شهر و وجهِ توریستی‌اش کنارِ مساجدِ بزرگی مانند ایا صوفیه یا بایزید ایشان را سر ذوق می‌آوردو دین و دنیا کنارِ هم. در برخی روایت‌ها مسافر با شهروندانِ عادی هم کلام هم می‌شود، امری که بسیار مهم است. در این هم کلامی سعی بر یافتنِ ریشه‌های مشترک است یا خاطراتِ دور. حضورِ پر تعدادِ ایرانیان در این شهر از میانه‌ی قرنِ نوزدهم باعث شده تا خرده‌فرهنگی درش رشد کند که مصداق‌های آن را می‌توان دید در مواجهه‌ی همین مسافران با آن‌ها. افسونِ استانبول شاید به اندازه‌ی پاریس نباشد اما گویا احترام‌برانگیزتر است. چون شهرِ جزئی از بلادِ اسلام است به زعمِ این مسافران و مایه‌ی فخر. هرچند برخی رویاان خاص‌تر مانند میرزا محمدشیر ابایی از حمله به روحیاتِ مردمِ مسلمان و روایتِ اضمحلالِ عثمانی نقلِ همه‌جانبه‌ی آن ندارند «بومنا هذا حالتِ مملکت عثمانی مثل لاشِ مرداری است که در میانِ چند سگ قوی جثه افتاده باشد و این سگ ها در کنار و از ترس یکدیگر جرات خوردن از این مردار ندارند مگر آن‌که غفلتا خود را بیاندازند و تیکه از این مردار ببرند و اگر ترس سگ‌ها از یکدیگر نبود همه‌ی این مردار را در یک روز می‌خوردند.» از این دست نگاه‌ها را می‌توان دید در برخی روایت‌ها که البته تعدادشان کمتر است نسبت به کسانی که مبهوتِ خود شهر هستند و نمی‌توانند از مشاهده‌ی عادی ان فراتر بروند و به جایی برسند که شکلِ یک مسافر صرف نداشته باشند. نگاهِ مظفرالدین شاه مملو از کم‌دانستن است و ذوقی که به خاطر احترام به اوست در مقابلِ ناصرالدین شاه خونسرد و کلی درباره‌ی استانبول سخن می‌گوید. در نهایت کشفِ استانبول عمیق‌تر است نسبت به پاریس چه این شهری‌ست که جهان و ذهنِ ایرانی از قرن‌ها پیش آن را می‌شناسد و به آن عادت دارد.

در هر دو کتابی که علی‌اکبر شیروانی تدوین کرده و امیدوارم ادامه داشته باشد، می‌توان حفره‌های مهمی دید در جهانِ انسانِ ایرانی در اوجِ تجدد در جهان. حفره‌هایی که در آن محصوربودنِ این انسان در ذهن و باور و جغرافیای‌اش باعث شده فاقدِ نگاه باشد در بیشتر مواقع. و این تراژدیِ بزرگی‌ست که می‌توان آن را به خوبی در روایت‌ها درک کرد و با آن همراه شد. و گاه افسوسِ روشنفکرانی چون حاج سیاح را دید از این همه تفاوت...

در هر دو کتابی که علی‌اکبر شیروانی تدوین کرده و امیدوارم ادامه داشته باشد، می‌توان حفره‌های مهمی دید در جهانِ انسانِ ایرانی در اوجِ تجدد در جهان. حفره‌هایی که در آن محصوربودنِ این انسان در ذهن و باور و جغرافیای‌اش باعث شده فاقدِ نگاه باشد در بیشتر مواقع.



«اُتو» تلاش می‌کند یک خانه‌ی واقعی با آدم‌هایی واقعی بسازد، تلاش می‌کند همه‌ی اجزا را واقعی نشان دهد و در پیکره‌ی داستان همه چیز را منطقی و نه نمادین یا استعاری به کار بگیرد. بنابراین اول از همه ما با «اُتو» به عنوان «سینما» طرف می‌شویم که خود واقعیت را بی‌واسطه نشان می‌دهد.

وقتی سایه‌ها حرف می‌زنند

چطور **اُتو** به‌مهم‌ترین فیلم سال ۹۶ بدل شده است



۱ می‌گویند بهترین فیلم‌های جهان درباره‌ی مرگ‌اند! عجیب است اما اگر دقیق نگاه کنیم می‌بینیم که این جمله چندان پیراه نیست. مرگ، تکان‌دهنده‌ترین رویدادی است که بشر تجربه کرده، رویدادی مرموز، تلخ، ناگوار، دشوار و هراسناک که تمام طول زندگی یک انسان منتظر می‌نشیند و انتظار می‌کشد. مرگ، تراژیک‌ترین رویداد بشری است، دردآورترین فکر انسان، پایان راه او. راستش هنر هر وقت به بهانه‌ی مرگ داستانی ساخته، آن اثر سهمگین‌تر شده، تأثیر بیشتری گذاشته و مخاطبش را بیشتر از همیشه درگیر کرده است. مرگ است که به زندگی معنا می‌دهد، مرگ است که به آدم جان می‌بخشد، حتی شاید به او نیرو بدهد. این مرگ است که آدم را به سرخوشی در این روزگار ناپایدار فرا می‌خواند. بدون مرگ، بدون خودآگاهی به مرگ، بدون دانستن راز مرگ، هیچ شوری در زندگی پا نمی‌گرفت.

۲ اما این مرگ، چه ربطی به فیلم «اُتو» دارد؟ راستش مرگ این‌جا هسته‌ی مرکزی است، نقطه‌ی شروع فیلم و مؤثرترین عامل و پیش‌برنده‌ی داستان است. فیلم با مرگ شروع می‌شود، با جنازه‌ای که در خانه‌ای مانده و خُـب، این جنازه باید به خاک سپرده شود. این جسد باید به جای اصلی‌اش برود اما قصه از همین‌جا شروع می‌شود، از این‌که قرار نیست جنازه‌ی پدر خانواده دفن شود! مسئله‌ی فیلم به آرامی شکل می‌گیرد و این مرگ، داستاویزی

می‌شود برای ورود به زندگی آدم‌ها برای درک شخصیت‌ها که حالا با یک مرگ به هم نزدیک‌تر شده‌اند و حرف هم را بهتر می‌فهمند. مرگ، این‌جا نقطه‌ی شروع داستانی است که به آرامی تغییر ماهیت می‌دهد و از فیلمی اخلاقی و خانوادگی به ژانرهای دیگر سرک می‌کشد.

۳ اما ویژگی «اُتو» مهارت در ساخت یک دنیای داستانی است، در این‌که مسئله‌ی مرگ را از حد یک داستان پیش‌پاافتاده‌ی خانوادگی بالا بکشد، آن را به بحران بدل کند و کم‌کم مایه‌های تریلر و جنایت هم به آن بیفزاید. نمی‌خواهیم قصه را لـو بدھیم اما «اُتو» فیلمی است غافلگیرکننده که توانسته پیچ‌های داستانی ظریفی طراحی کند و در بزنگاه‌ها تماشاگرش را با هوشمندی تمام اسیر قصه‌ی چندلایه‌اش کند. نه، گمان نکنید که

فیلم، پیچیده است؛ فیلم‌اول اصغر یوسفی‌نژاد، اتفاقاً فیلم ساده‌ای است: تمام داستان (جز یک نما) در داخل خانه‌ای می‌گذرد، بیشتر نماها کلوزآپ‌اند، بازیگر مشهوری در فیلم نیست و داستان سراسر روایت می‌شود. پیچیدگی در این‌جا در خود شخصیت‌هاست و این داستانی است که شخصیت‌ها آن را جلو می‌برند. بنابراین موقع تماشای «اُتو» شما مدام در حال هم‌دلی با آدم‌های قصه‌اید: مدام زاویه‌ی دیدتان تغییر می‌کند تا موقعیت همه، دوست و آشنا و غریبه را بفهمد و فیلم، چنان حق‌به‌جانب به همه نگاه کرده که شما حیرت می‌کنید از نبود شخصیت منفی و این همه تنش در فضای محدود.

۴ به دلیل همین اضطراب، تنش و تعلیق سهمگین است که «اُتو» موفق می‌شود بدون بازیگر مشهور مخاطبش را درگیر کند؛ فیلم یوسفی‌نژاد

درام قدرتمندی دارد که به شکل هنرمندانه‌ای طراحی شده و خودآگاهی در طراحی آن از بین رفته. این‌جا با درامی سه‌پرده‌ای روبه‌رویم، با نقطه‌ی عطف و شروع و پایان، آن‌هم به شیوه‌ی سیدفیلد، با همان نگاه به کشمکش و طراحی پرده‌ها. ولی آن‌چیزی که به این اثر جان تازه‌ای می‌دهد، زمینه‌ی رئالیسم خشک و تند و ساده‌ی آن است که به مرزهای ناتورالیسم نزدیک می‌شود اما هیچ‌گاه آن را لمس نمی‌کند. فیلم در فضایی واقعی، با شخصیت‌هایی ملموس، به زبان ترکی موقعیت را بازگو می‌کند؛ پدری مرده و حالا دخترش می‌خواهد او را خاک کند. ولی کسی نمی‌داند که مرد وصیت کرده بعد مرگ جنازه‌اش را تحویل دانشگاه علوم پزشکی بدهند تا برای تحقیقات و آموزش استفاده شود. این معما، اول جنبه‌ی

آیینی دارد، کمی بعد جنبه‌ی اخلاقی پیدا می‌کند و بعدتر، سطح کشمکش به ماجرای جنایی می‌رسد. فیلم اجازه می‌دهد تا تماشاگر با سطوح مختلف ارتباط برقرار کند، می‌گذارد قضاوت کند و شخصیت‌ها را به خوب و بد تقسیم کند و سر فرصت قصه‌ی آدم‌ها و روابطشان را شرح می‌دهد. به همین دلیل تغییر ژانرها و مضامین فرعی که در دل فیلم شکل می‌گیرد هیچ‌گاه روی ذهن مخاطب سنگینی نمی‌کند. فیلم با هوشمندی مسیر خودش را تغییر می‌دهد و در این تغییر مسیرهای مداوم، لحن و یک‌دستی‌اش از بین نمی‌رود. بنابراین «اُتو» به فیلمی بدل شده که حالا در مواجهه با آن تنش و استرس را از اول تا آخر، حس می‌کنیم، شخصیت‌ها را می‌فهمیم و موقعیت‌شان را باور می‌کنیم. داستان فیلم ما را به دنبال

خودش می‌کشاند و فضاسازی مینی‌مال فیلم ما را با خود شخصیت‌ها تنها می‌گذارد. استراتژی فیلم در تأکید و اصرار روی نمای کلوزآپ انتخابی دقیق و هوشمندانه است: تمام فیلم تقریباً در نمای نزدیک روایت می‌شود، نمایی از چهره‌ی شخصیت‌ها. انگار در حال واکاوی صورت‌ها هستیم، انگار فیلم از همان ابتدا می‌خواهد به ما بگوید که ماجرای این چهره‌ها عادی نیست، که این چهره‌ها ماسک‌هایی‌اند روی باطن واقعی افراد. فیلم با انتخاب این فرم، ما را وادار به سوءظن می‌کند؛ آن‌هم نه نسبت به یک شخصیت که به همه‌ی افراد. از مرد مهربانی که به دای‌اش کمک می‌کرده و به‌مرور می‌فهمیم این کار را برای به‌دست آوردن دل دختر دایی می‌کرده تا دختر خانواده، سایه، که پشت ظاهر منطقی و حرف‌های دقیقش، نیتی شوم وجود دارد. این نماها ما را به همه مظنون می‌کند، از ما می‌خواهد که این کله‌های متحرک دقت نکنیم. فیلم از نمایش هر شیء یا جزء دیگر پرهیز می‌کند و به سبک فیلم‌های مدرن اروپایی، با دوربین روی دست، مثل یک راوی بی‌اطلاع، مدام چهره‌ها را می‌پاید. چنین انتخابی، پیچیدگی دقیق مضمونی را به ساختار متصل می‌کند و فرمی را شکل می‌دهد که اساس بر مخفی‌کاری است. مخفی‌کاری که باعث می‌شود ما هر چیزی را که می‌بینیم به دو بعد ظاهر/ باطن در آن فکر کنیم.

کارگردان چه می‌گوید

۱ ایده‌ی فیلم به تدریج شکل گرفت. این موضوع را از مدت‌ها پیش در ذهن داشتم؛ اینکه آدم‌هایی که خودشان نیستند در مواجهه با دیگران باب طبع آنها رفتار می‌کنند و برای پیشبرنده‌افشان نقاب به چهره می‌زنند. در حالیکه واقعیت دیگری درباره آنها وجود دارد. این ایده‌ی اصلی من برای نوشتن قصه بود

۲ من این سناریو را با نوشتن دیالوگ شروع کردم. البته همه فیلمنامه‌هایم را به این شکل نمی‌نویسم. تنها این سناریو اینطور شکل گرفت. یعنی چارچوب کلی فیلمنامه را داشتم که تعدادی شخصیت در آن دیالوگ می‌گفتند. در دیالوگ‌نویسی کار ساده‌ای انجام می‌دهم. هرگز اجازه نمی‌دهم شخصیت‌ها دیالوگ‌هایی را ادا کنند که در زندگی روزمره به گوش نمی‌خورد. بعد از نوشتن چنین دیالوگ‌هایی برای آنها کاربرد می‌گذارم. جنس دیالوگ‌های من همان است که هرروز می‌شنویم. به عنوان خمیرمایه از آنها استفاده می‌کنم و بعد

۳ من در سکانس آخر تنها دو بازیگر داشتم و آنها هم تا پیش از اجرای این سکانس در جریان آن قرار نداشتند. اگر همه این بازیگران می‌دانستند که چه حادثه‌ای اتفاق افتاده، این احتمال وجود داشت که در مروادتشان مقابل بازیگر دیگر این حس در نگاهشان باشد. علاوه بر اینها همه شخصیت‌های فیلم پنهان کار هستند و چیزی را از دیگری پنهان می‌کنند. عملاً براساس داستان فیلم، هیچکس از این موضوع باخبر نبود. برای اینکه واقعا هیچک از آنها از این ماجرا باخبر نباشند و این اطلاعات را نداشته باشند، عمداً آنها را در جریان این سکانس قرار نادم. هیچ کس جز من از پایان فیلم خبر نداشت و خیلی از بازیگران موقع اکران فیلم در جشنواره پایان فیلم را دیدند.



مناسب برای پرده‌ی سینما، با نگاهی کاملاً سینمایی تولید کرده است. «اُتو» فیلمی است که در جشنواره‌ی فیلم فجر نادیده گرفته شد، ولی در جشنواره‌ی جهانی فیلم فجر، دیده شد و جوایزی دریافت کرد. این فیلم پدیده‌ی سینمای ایران در سال ۱۳۹۶ بوده که در گروه هنر و تجربه اکران شده است.

استانی تولید شده؛ پروژه‌ای کم‌هزینه که تمام داستان در یک خانه می‌گذرد، نابازیگران و بازیگران بومی و تئاتری که دستمزدهای آن چنانی نمی‌خواستند و قصه‌ای به زبان ترکی که برای اکران نیازمند زیرنویس فارسی بوده. ولی یوسفی‌نژاد از این چارچوب تحمیلی «فیلم تلویزیونی» فراتر رفته و اثری

۱۳۶۹ به شکل آماتوری فیلم ساخته. سال‌های سال در تلویزیون تبریز به عنوان کارگردان برنامه‌سازی کرده و سه سریال برای این شبکه‌ی استانی ساخته است. او طی سال‌های اخیر فیلم کوتاه ساخته و یک تله فیلم به نام «باران رؤیاها را نمی‌شوید» هم کارگردانی کرده است. «اُتو» هم با ظرفیت‌های شبکه‌ی

اصغر یوسفی‌نژاد برای سینمادوستان چهره‌ی ناآشنایی نیست؛ او سال‌های سال برای مجله‌ی فیلم مطلب می‌نوشت و تخصص‌اش هم نگارش نقد کتاب بود. هنوز هم در شماره‌های آخر سال این مجله مرور کتاب‌های سینمایی کار یوسفی‌نژاد است. او فارغ التحصیل رشته‌ی سینماست و از سال

کارگردان فیلم کیست

قصه‌ی پُر غصه‌ی موسیقی

بزم رزم به موضوع مناقشه‌برانگیز موسیقی در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب می‌پردازد

راستش این حرفی کاملاً کلیشه‌ای است که باید از گذشته آموخت، گذشته چراغ راه آینده است و تجربیات بشری نشان می‌دهد که هر نسل تا خودش چیزی را تجربه نکند متوجه ماهیت آن نمی‌شود. هر نسلی اشتباه می‌کند، زیاده‌روی می‌کند بعد، در برخورد با زمانه رفتار و کردارش اصلاح می‌شود و صیقل می‌خورد. وقتی که عقل‌رس می‌شود نوبت نسل بعدی است که از او انتقاد کند، پدرومادرانش را محافظه‌کار بخواند و دوباره از نو شروع به تجربه کند. تنها تجربه‌های سهمگین‌اند که آدم‌ها را مجبور می‌کند به شکلی ناخودآگاه از تکرار آن جلوگیری کنند: تجربه‌هایی مثل جنگ، مرگ و ... که با زندگی آدمیزاد طرف است. اگرچه گاهی این‌ها هم به هیچ گرفته می‌شود تا یک نسل اشتباه کند و یاد بگیرد. ولی نکته همین است: هر نسلی به شکلی تراژیک با رویدادهای قدیمی روبه‌رو می‌شود و تنها هر بار شیوه‌ی مواجهه‌اش با توجه به سطح فرهنگی و آموخته‌هایش فرق می‌کند. اگر «بزم رزم» را ببینید متوجه می‌شید که درباره‌ی چه چیزی حرف می‌زنیم: ماجرا اصلاً ساده نیست؛ وقتی انقلاب پیروز شد؛ قرار بود تمام ارکان نظام قبل به‌هم بریزد و هرچه سخت و استوار است دود شود و به هوا برود. قرار بود نظام جایگزین پلیدی نداشته باشد و چنان رشته‌های زمینی‌اش به آسمان گره بخورد که تجلی‌برپایی نظام الهی باشد. این بود که روشنفکران را هم‌نوا با مردم عادی کرده بود؛ رضا داوری اردکانی از شکل‌گیری برهه‌ای تاریخی حرف می‌زد که به تأسی از معلم سابقش عصر پس‌فردا بسود و مرضی آوینی از پایان‌نهیلیسم سخن می‌گفت. احمد فردید یک‌پارچه‌شور بود و از وقوع انقلاب دفاع می‌کرد و نگران بود مبدا منحرف شود. داریوش شایگان از بروز تغییری در جان هستی حرف می‌زد و احزاب سیاسی، از چپ‌ترین تا راست‌ترین آن‌ها همراه انقلاب شده بودند. ولی نکته اینجاست: آن چه از قبل باقی مانده بود باید دور ریخته می‌شد و این دورریختنی‌ها به‌قدری زیاد بود که باید سرفرصت به آن‌ها پرداخته می‌شد. جایگزین تمام این بخش‌های مطرود باید با دستاوردهای انقلاب پر می‌شد و این دستاوردها از قبل ۲۲ بهمن ۵۷، کم‌کم شکوفه کرده بود.

اگر بخواهیم به «بزم رزم» بپردازیم باید ماهیت بحث را روشن کنیم؛ این که فیلم درباره‌ی موسیقی است؛ آن‌هم موسیقی در سال‌های بعد انقلاب؛ یعنی درست از روز پیروزی تا زمان شروع رهبری آیت‌الله خامنه‌ای. فیلم به یک دوره‌ی ده‌ساله از سال ۵۷ تا ۶۷ می‌پردازد و فراز و فرود موسیقی را در تمام سطوح دنبال می‌کند. به انواع موسیقی، مراجع تصمیم‌گیری، نظریات سیاسی و ادبی و آدم‌های فعال مراجعه می‌کند و تصویری واضح از این عصر نمایش می‌دهد.

به شکل طبیعی هم از اول ماجرا شروع می‌کند؛ از جایی که موسیقی، مثل سینما و شاید بدتر از آن، نشانه‌ی ابتدال فرهنگی به حساب می‌آمد و انواع مختلف آن طرد و رد شده بود. ولی درست در همین دوران، در زمانی که هنوز هیچ‌کس به درستی نمی‌دانست چه باید بکند، گروه‌های موسیقی چنان با انقلاب همراه شدند که حالا نمی‌شود تاریخ انقلاب را از آن‌ها جدا کرد. داریم از فعالیت گروهی مثل چاووش حرف می‌زنیم، از محمدرضا لطفی، پرویز مشکاتیان، محمدرضا شجریان، حسین علیزاده، کامکارها و شهرام ناظری

می‌گوییم: «بزم رزم» منحصر به نمایش سرگذشت این گروه نیست، اما این گروه مؤثرترین گروه موسیقی در آن تاریخ و در سال‌های بعد است؛ مهم‌ترین نوازندگان و خوانندگان سال‌های بعد از دل این گروه متبلور می‌شوند و دست‌کم دو نسل با موسیقی و آواز و دکلمه‌های این گروه همراه می‌شوند. «بزم رزم» با روایت‌های دست‌اولی از ماجرای «چاووش» همراه است؛ با روایت‌علیزاده و بیژن کامکار، که تمرین‌ها در خانه‌ی لطفی را به‌یاد می‌آورند و از ضبط نوار کاست و توزیع آن‌ها در پارک خبر می‌دهند. روایت‌های آن‌ها از تصنیف‌ها و ساخت موسیقی‌های انقلابی شگفت‌انگیز است و فیلم توانسته نشان دهد که چطور نسلی از هنرمندان با مردم همراه شدند و صدای آن‌ها را در دل کار هنری



منعکس کردند. مجموعه آثار «چاووش» در دوازده آلبوم است و دست‌کم چهار مؤثرترین گروه موسیقی در آن تاریخ و در سال‌های بعد است؛ مهم‌ترین نوازندگان و خوانندگان سال‌های بعد از دل این گروه متبلور می‌شوند و دست‌کم دو نسل با موسیقی و آواز و دکلمه‌های این گروه همراه می‌شوند. «بزم رزم» با روایت‌های دست‌اولی از ماجرای «چاووش» همراه است؛ با روایت‌علیزاده و بیژن کامکار، که تمرین‌ها در خانه‌ی لطفی را به‌یاد می‌آورند و از ضبط نوار کاست و توزیع آن‌ها در پارک خبر می‌دهند. روایت‌های آن‌ها از تصنیف‌ها و ساخت موسیقی‌های انقلابی شگفت‌انگیز است و فیلم توانسته نشان دهد که چطور نسلی از هنرمندان با مردم همراه شدند و صدای آن‌ها را در دل کار هنری

می‌رسد، از «چاووش» به سرودها توجه نشان می‌دهد و بعد، به موسیقی جنگ می‌پردازد ولی فقط این مسیر را بری ما بازگو نمی‌کند. اهمیت «بزم رزم» در نقد جدی مسیر است.

● کارگردان فیلم چه کسی است

سیدوحید حسینی کارگردان جوانی است که به ساخت مستند درباره‌ی تاریخ معاصر علاقه‌مند است. او تا به‌حال دو فیلم درباره‌ی تاریخ ساخته: «من اکبر اعتماد اتم می‌ش‌کافم» درباره‌ی مرحوم اکبر اعتماد، اولین رئیس سازمان انرژی اتمی ایران است و «ژنیسور عقب مخاطب می‌گردد» درباره‌ی فیلمفارسی. هر دو موضوعات جذاب و مهمی هستند که تاریخ‌نگاری و بررسی انتقادی (دست‌کم

چرا بزم رزم فیلم مهمی است

نوحه‌ها طرفدار داشته و موسیقی‌های محلی و حماسی در ایسن دوره جلوه‌گیری می‌کرده‌اند، بخشی از تاریخی است که «بزم رزم با هوشمندی نشان می‌دهد. ولی چنان دلسوز موسیقی‌دانان است که تماشاگر حیرت می‌کند. بیشتر از آن «بزم رزم» انگار برای این روزها ساخته شده؛ در حالی که جریانی در کشور باسرخسختی تمام مخالف اجرای موسیقی سنتی، آن‌هم موسیقی که در دل انقلاب شکل گرفت، هستند، نوازنده‌ها و بزرگان موسیقی به شکل مسالمت‌آمیزی تلاش می‌کنند تا همچنان موسیقی و رابطه با مردم را حفظ کنند و در دل سختی‌ها امیدوار به آینده نگاه کنند. فیلم سرودخوانی و نوازندگی در حسینیه‌ی چماران و برای امام خمینی (ره) را نشان می‌دهد و کمی بعد با سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌ی هنر نشان می‌دهد که دیدگاه تند و حذف‌کننده‌ی نسبت به موسیقی، بین رهبران وجود نداشته است. فیلم به شکل هوشمندانه، بدون تندی، امید بوده‌اند؛ این که انواع سرودها تولید می‌شده، را گوش‌زد می‌کند. تماشاگر با تماشای



درباره‌ی فیلمفارسی) بخش از هویت آن‌ها را تشکیل می‌دهد. او مدت‌ها به‌دنبال سرمایه‌گذاری روی پروژهای درباره‌ی موسیقی بود و وقتی در موسسه‌ی روایت فتح، سرباز شد به مدیران آن نهاد پیشنهاد کرد تا در این باره کار کنند. ظاهراً مهدی همایون‌فر، مدیر وقت موسسه‌ی روایت فتح از این پیشنهاد استقبال کرد و کار شروع شد. حسینی فهرستی هفتادفره از نوازندگان و خوانندگان تهیه و شروع به تحقیق کرد. اگرچه اولویت او برای این فیلم ساخت فیلمی درباره‌ی موسیقی جنگ بود اما رفته‌رفته دامنه‌ی تحقیقات او به دوران اول انقلاب هم رسید. اما گستردگی موضوع باعث شد تا بخشی از وقایع را حذف کند. مثلاً با این که موسیقی پاپ در آن دوران اصلاً رواج نداشت اما

«بزم رزم» درباره‌ی تاریخ موسیقی در یک‌دهه‌ی پرتلاطم بعد انقلاب است ولی فقط به روایت اکتفا نکرده و دیدگاهی انتقادی دارد. این انتقاد هم مشی مخالف‌خوانی و دشمنی ندارد. . فیلم اول از همه موقعیت را شرح می‌دهد، همراه با موسیقی‌دانان مسائل را بررسی می‌کند و فضا را به مخاطب توضیح می‌دهد و بعد، مسئولان و مدیران را به چالش می‌کشد.

کارهایی در این زمینه شده بود و حسینی این بخش را حذف کرد تا انسجام کلی اثر حفظ شود. نکته‌ی مهم تصاویر آرشیوی فیلم است که آن را شگفت‌انگیز کرده است. ظاهراً آرشیو دانشکده‌ی افسری، موزه‌ی موسیقی، مکتب‌خانه‌ی میرزا عبدالله، فیلمخانه‌ی ملی و شخص مجید درخشانی به او کمک کردند تا بخش مهمی از تصاویر و صداهای لازم برای این اثر فراهم شود. به‌هر حال «بزم رزم» با تحقیق فراوان، مصاحبه‌های متنوع و جست‌وجوی بسیار، تولید شد اما خوشبختانه هیچ کدام از نهادهای حاکمیتی سانسوری بر فیلم اعمال نکردند و رویکرد آن را ستودند. مثلاً جشنواره‌ی فیلم عمار از آن تجلیل کرد و در جشنواره‌ی سینماحقیقت هم جوایزی به فیلم داده شد. «بزم رزم» از مستندهای جنجالی و مشهور جشنواره‌ی سینماحقیقت سال قبل بود که کنار «انصار ورثه» (که به سیدمرتضی آوینی می‌پرداخت) مورد توجه منتقدان و تماشاگران قرار گرفت.

● کارگردان چه می‌گوید

ماجرای ساخت این مستند به دو سال پیش، زمانی که سرباز بود برمی‌گردد. آن زمان دنبال جایی می‌گشتم تا به پشتوانه‌ی فعالیت‌های سینمایی که قبلاً انجام داده بودم، بتوانم هم کار کنم و هم دوران سربازی را بگذرانم که درنهایت در مجموعه روایت فتح پذیرفته شدم. مدتی در آنجا کارهایی نظیر ساخت نماهنگ و تدوین انجام دادم تا ایده‌ی ساخت یک مستند در ذهنم شکل گرفت. از آنجا که علاقه به موسیقی دهه ۶۰ سال‌ها در ذهنم بود، ایده ساخت مستندی در این‌باره را مطرح کردم که مورد استقبال و حمایت قرار گرفت. این را هم بگویم که مستند «بزم رزم» مورد حمایت مالی عمده‌ای از طرف هیچ‌یک از نهادهای ذیربط نشد. عموماً بر این باورند کسانی که کاری بسرای انقلاب و جنگ می‌سازند حمایت‌هایی آنچنانی می‌شوند، اما واقعاً جز معدود مواردی اصلاً چنین چیزی نیست، ضمن این که به لحاظ محتوایی اما کنی مانند تالار وحدت و بنیاد رودکی آرشیو کاملی از موسیقی آن روزها نداشتند که بخواهند خدماتی به من ارائه کنند. تنها جایی که شکل منظمی از اطلاعات موردنیازم را داشت فیلمخانه ملی ایران بود که خیلی به من کمک کردند.

در این مستند با کسانی گفت‌وگو کرده‌ام که همگی آنها در آن بازه‌ی زمانی مورد بررسی، نقشی در موسیقی داشتند. در ابتدا یک فهرست ۸۰-۷۰ نفره از افراد دخیل در موسیقی آن ایام داشتم، اما از آنجا که گفت‌وگو با این تعداد میسر نبود، از گفت‌وگو با شاعر یا تنظیم‌کننده‌ی آثار که قطعاً خاطرات خوبی هم از کارهای انجام شده داشتند صرف‌نظر کردم و گفت‌وگوهایم را محدود کردم به آهنگسازان و بعد هم خواننده‌ها و مدیران فرهنگی. البته آن هم نه تمام آهنگسازان آن دوران، بلکه آنهایی که متأثر از جنگ و انقلاب قطعاتی را در آن ایام نوشتند.

دو انگیزه از ساخت این مستند داشتم، این که مستندی بسازم که هم عشق و علاقه به ایران در آن پررنگ باشد و هم عشق و علاقه به موسیقی. مخاطب بعد از دیدن این فیلم به این نتیجه می‌رسد که آدم‌های آن روزگار برای حفظ کشور و حفظ موسیقی چه خون‌دل‌هایی خورده‌اند.

«پادشاه بلژیک» یک فیلم جدی و عبوس نیست، این فیلم یک کمدی درخشان است که به سبک ماکيومنتری ساخته شده: مستندی دروغین که قرار است «توهم» واقعیت ایجاد کند. ماکيومنتری انتخاب هوشمندانه‌ای بوده برای نمایش موقعیت تراژیک و البته کمیک پادشاه.

سفر دور و دراز با کولی‌ها

پادشاه بلژیک درباره‌ی هویت و وحدت ملی است؛ البته به زبان طنز و به سبک ماکيومنتری

۱ بلژیک کشوری پیچیده است، ۱۰ میلیون جمعیت دارد و ۳۰ هزار کیلومتر وسعت. ولی مردم به سه زبان در آن حرف می‌زنند: فرانسوی، هلندی (فلاندری) و آلمانی. پیچیدگی بلژیک به همین تنوع عجیب فرهنگی و عدم توازن بین این سه زبان که ملیت‌های مختلف را نمایندگی می‌کنند برمی‌گردد؛ به اینکه گروهی تلاش می‌کنند زبان فرانسوی، فرهنگ فرانسوی و به‌طور کلی تسلط فرانسوی‌ها را کم‌رنگ کنند و به گروه‌های دیگر هم شانس خودنمایی بدهند. بلژیک سال‌هاست که با بحران هویت و وحدت دست‌به‌گریبان است. شاید اخبار زیادی درباره‌ی این کشور کوچک و متمدن نشنوم ولی از زمان جنگ دوم جهانی به این طرف، این بحران‌ها سر باز کرده: از زمانی که گروهی به طرفداری آلمان نازی مخالف فرانسویان شدند تا امروز که گروه‌های سیاسی با همدیگر ائتلاف رنگین‌کمان را به‌مراه انداخته‌اند و حزب دموکرات-مسیحی را از گردونه خارج کرده‌اند. برای مردم بلژیک این پیچیدگی بیشتر است: فرهنگ، خاطرات، سنت‌ها، گذشته و آینده‌شان را می‌سازد و آن‌ها در قرن بیست‌ویکم هنوز نتوانسته‌اند چیزی منحصربه‌فرد خلق کنند که متعلق به خود خودشان باشد. انگار آن‌ها زیر سایه‌ی قدرت‌های دیگر، کشورهای دیگر و فرهنگ‌های دیگر هستند. بنابراین هویت مسئله‌ای مهم است، آن‌قدر که حالا نسل جوان، بسا همان روحیه‌ی صلح‌طلبانه و محافظه‌کار می‌خواهند به آرامی درباره‌اش حرف بزنند و بدون خونریزی ماهیت تازه‌ای از بلژیک ارائه کنند.

۲ ولی پیچیدگی سیاسی بلژیک بیشتر از پیچیدگی فرهنگی است! بلژیک کشوری پادشاهی است، پادشاهی مشروطه که حامی وحدت و یکپارچگی ملی است و جنبه‌ی نمادین دارد. قدرت پادشاه محدود است و همه‌چیز در اختیار نخست‌وزیری است که باید از پارلمان رأی اعتماد بگیرد و این پارلمان هم شامل گروه‌های سیاسی است که هیچ‌کدام بر دیگری برتری مؤثری ندارند. در نتیجه دولت بلژیک ائتلافی است و

مجموعه‌ای گروه‌ها به‌ناچار باید کنار هم بایستند و با هم همکاری کنند. در واقع بلژیک کشوری است که همه مجبورند با تمام اختلاف‌شان با همدیگر کار کنند و در صلح اجباری به‌سر ببرند. ولی موقعیت پادشاه مشروطه‌اش، جنبه‌ای کمیک دارد: خاندانی که قدرتی ندارد اما مشروعیت دولت به تأیید اوست و اوست که باید رئیس دولت را به پارلمان معرفی کند. از این نظر، بحران هویت در خاندان سلطنتی بیشتر از جاهای دیگر نمود دارد!

۳ دانستن این نکته‌ها هنگام تماشای فیلم «پادشاه بلژیک» مهم و حیاتی است؛ اصولاً فیلم درباره‌ی تناقض‌های فرهنگی و تضادهای هویتی است که البته بیشتر از آن‌که مردم را درگیر کند پادشاه را گرفتار می‌کند. مثل تمام فیلم‌ها درباره‌ی پادشاهان، این یکی هم با نمایش جنبه‌های اشرافی و رویال زندگی شاه، آن‌هم در سفری به ترکیه شروع می‌شود؛ پادشاه برای افتتاح پارکی به ترکیه رفته اما آتچا متوجه می‌شود که گروه‌های مختلف در کشورش با هم به مشکل برخورد‌اند و کشور در آستانه‌ی فروپاشی و تجزیه است. بنابراین، او که نماد وحدت ملی است باید به وطنش برگردد. ولی حالا مشکلاتی هست: اول از همه اتفاقی در کهکشانش رخ داده که باعث می‌شود هیچ هواپیمایی دست‌کم تا یک هفته نتواند از آسمان استانبول عبور کند، دوم، نیروهای ترکیه مخالف سفر زمینی پادشاه به دلیل

امنیتی هستند و سوم خود پادشاه است که نمی‌داند چطور باید از یکپارچگی کشورش دفاع کند؛ با چه زبانی، با چه واژه‌هایی و با چه ادبیاتی! بنابراین او حالا در معرض مهم‌ترین آزمون زندگی‌اش است که با مسائل کهکشانی هم گره خورده. خب بله، می‌توانید حدس بزنید که فیلم «پادشاه بلژیک» یک فیلم جدی و عبوس نیست، این فیلم یک کمدی درخشان است که به سبک ماکيومنتری ساخته شده: مستندی دروغین که قرار است «توهم» واقعیت ایجاد کند. ماجرا اصلاً همین است: گرهِ فیلم را مستندسازی باز می‌کند که قرار است از شاه بلژیک در سفر

فیلم بگیرد ولی او و گروه کوچکش با کمک این فیلمساز راهی سفری دوردراز از استانبول تا بلژیک می‌شوند. اما موضوع فقط این نیست: این سفر، مثل تمام سفرهای سینمایی، قرار است انسان‌ساز باشد، قرار است پادشاه را از دل کاخش بیرون بکشد و بسا واقعیت‌های اطرافش آشنا کند، با مردم عادی، افرادی که خوش‌اند یا ناراحت، در سایه‌ی جنگ و تهدید زندگی می‌کنند یا سرخوشی را در دل طبیعت می‌بینند. پادشاه و گروهش در مسیری طولانی از استانبول، مجبور به انواع‌واقسام کارها می‌شود، لباس‌های متنوع می‌پوشد، باروستایی‌ها همراه می‌شود و یک‌شب مهمان مردی می‌شود که در جنگ یوگسلاوی حاضر بوده، تک‌تیرانداز

مشهوری شده و حالا از آن کارهایش توبه کرده است و نمی‌خواهد هویتش لو برود! سفر پرماجرای پادشاه بلژیک او را به یک‌جور خودشناسی می‌رساند. به‌خصوص که همراهانش نمی‌خواهند به شأن او آسیبی وارد شود و مدام تلاش می‌کنند تا جنبه‌های زندگی سلطنتی را برایش فراهم کنند. ولی این سفر، کم‌کم پادشاه را به جایی می‌رساند که بتواند در ملأعام، بدون نگرانی، از وحدت حرف بزند و بگوید که حرف مردم عادی را می‌فهمد. «پادشاه بلژیک» از این نظر جذاب و شیرین است.

● چرا پادشاه بلژیک فیلم جذابی است؟

اول، به‌دلیل فرمی که انتخاب کرده: ماکيومنتری انتخاب هوشمندانه‌ای بوده برای نمایش موقعیت تراژیک و البته کمیک پادشاه. چون همه‌چیز را به عنوان واقعیت جا می‌زند و تماشاگر هم فیلم را مثل یک مستند می‌بیند، مستندی درباره‌ی زندگی مردی که برای نجات کشورش راه سخت

نمی‌گذارد. در واقع لحظات طنز فیلم، دقیقاً لحظات تراژیک‌اند، لحظاتی که شخصیت از آن ماکيومنتری تلاش می‌کرد موقعیت انسانی او را به ما گوشزد کند: تضاد اصلی در این‌که آموزه‌های سلطنتی و پرهیزهای اجباری چطور آدمی را از واقعیت‌ها دور می‌کند. این تضادها در فیلم به کمدی بدل می‌شوند و ما را به لحنی سرخوش، شیرین و جذاب می‌رسانند. اما مهم‌تر این است که فرم انتخابی فیلم به سازه‌ها این امکان را داده که با فاصله به شخصیت‌ها نگاه کنند، به شخصیت‌پردازی جنبه‌ای بیرونی ببخشند و آن را در تصمیم‌گیری‌ها متجلی کنند. این‌جا با کنش‌های ذهنی روبه‌رو نیستیم: فیلم از ما می‌خواهد هر چه می‌بینیم باور کنیم و کم‌کم این دوربین غریبه در فضا را فراموش کنیم و مثل خود واقعیت با زندگی این مسافران عجیب همراه شویم. بنابراین انتخاب ماکيومنتری بهترین و ایده‌آل‌ترین انتخاب برای ساخت فیلم بوده است.

دوم، لحن فوق‌العاده‌ی فیلم است: همان شیوه‌ی گویش و خاصیتی که کمک می‌کند تا مای تماشاگر درگیر وقایع شویم. فیلم هرگز از بازیگوشی دست برنمی‌دارد، هرگز جنبه‌های طنزآنه را رها نمی‌کند و تضاد بین زندگی اشرافی زندگی معمولی را کنار

فیلمی کرده درباره‌ی هویت: اگر پادشاه نمادی است از وحدت، پس باید کارکردی در جهان داشته باشد بنابراین او را از انفعال به مخمصه افتاده و راه‌حل‌های ساده‌ای برای حل مشکل پیدا می‌کند اما این راه‌حل‌ها تماشاگر را به قهقهه و می‌دارد. این مزیت لحنی‌ست که «پادشاه بلژیک» در تمام دقایقی با آن جلو رفته: لحنی یک‌دست و متناسب با داستان که از دل فیلمنامه، دیالوگ‌نویسی بیرون آمده و بعد، با اجرای بازیگران قوام پیدا کرده است. از این نظر «پادشاه بلژیک» تجربه‌ای جذاب در ساخت فیلمی جدی با ظاهری کمدی است؛ اثری که می‌تواند یک الگو برای ساخت فیلم‌های سیاسی با حرف‌های مهم باشد ولی در ظاهرش متواضع جلوه کند.

● سوم، خلایق و نوآوری در پرداخت به چنین قصه‌ای است؛ می‌دانید، این قصه خیلی نو و تازه و حیرت‌انگیز نیست. کافی است «شاهزاده و گدا» را بخوانید یا به حکایت‌های ادبی پادشاهان در لباس مبدل توجه کنید. در سینما انواع‌واقسام این نوع فیلم‌ها را دیده‌ایم: از نوع پرشور و عاشقانه‌اش (تعطیلات رمی) و هم نوع سیاسی‌اش در فیلم‌های اکشن که در آن رئیس‌جمهور نماد یک کشور محسوب می‌شود. اما «پادشاه بلژیک» این داستان کهن را دستمایه‌ی

به آن «شبه مستند»، «مستند ساختگی» «مستند دروغین» هم می‌گویند. ماکيومنتری فیلمی است داستانی که از مصالح غیرداستانی برای کارش استفاده می‌کند تا خودش را مستند نشان دهد. در واقع تلاش سازنده‌ی ماکيومنتری ساخت اثری است که مخاطبش «گمان» کند مستند است. مشهورترین نمونه‌ی آن، همان «جنگ دنیاها»ست که اورسن ولز در رادیو اجرا کرد. ولز این متن را چنان در رادیو اجرا کرد که شنوندگان گمان کردند زمین واقعاً در معرض حمله‌ی مریخی‌ها قرار گرفته و با شبکه‌ی رادیویی تماس گرفتند تا از موضوع مطلع شوند. بعدها شبکه‌های تلویزیونی برای ساخت مستندهای تاریخی از آن بهره گرفتند. اما سینما همیشه خلاقانه با آن عمل کرد: این فرم را برای ساخت فیلم‌های کمدی به کار گرفت و وودی آلن فیلمی به نام «زلیگ» را در دهه‌ی هشتاد به این شیوه ساخت. این فیلم قصه‌ی مردی بود که تحت تأثیر محیطش اطرافش قرار می‌گرفت و شبیه آن‌ها می‌شد. ولی آلن از یک راوی برای فیلم استفاده کرد که شبیه فیلم‌های خبری و گزارشی ماجراها را تعریف می‌کرد: از اسکات فیتزجرالد برای واقعی نشان دادن آن کمک گرفت و افرادی مثل سوزان سانتاگ و سال بلو هم وجود او را تأیید کردند. «زلیگ» نمونه‌ی خلاقانه‌ی استفاده از این فرم است. بعدها در فیلم «پروژه‌ی جادوگر بلر» هم از آن استفاده شد و کارکرد نوآورانه‌ی دیگری برای ماکيومنتری پیدا شد: ساخت فیلم ترسناک که به این شیوه بسیار واقعی‌تر از انواع دیگر به‌نظر می‌رسید. فیلم با بودجه‌ای چند ده‌هزار دلاری ساخته شد

اما چندین میلیون دلار فروش کرد. اگر فیلم «ژدها وارد می‌شود» مانی حقیقی را هم دیده باشید کاملاً دست‌تان می‌آید ماکيومنتری چه خصوصیتی دارد: فیلم حقیقی با ارجاع به خاطره‌ای از فیلم «خششت‌وآینه» و آدم‌های واقعی و استفاده از صوت و تصویر شخصیت‌های مشهور (حجاریان، زیباکلام) تلاش می‌کند تا داستان را «واقعی» جلوه بدهد. «پادشاه بلژیک» ولی از همان ابتدا به مخاطبش می‌گوید آنچه می‌بیند مستندی است که کارگردانی در حال ساختش است و بعد، خود کارگردان را هم جلوی دوربین می‌آورد. هرگز قاعده‌ی مستندنبودنش را کنار نمی‌گذارد و زیبایی‌شناسی تصویری یک مستند گزارشی و بداهه را حفظ می‌کند. از این نظر، «پادشاه بلژیک» در قالب این فرم هم تلاش کرده نو و تازه باشد.

● سازندگان فیلم چه کسانی هستند
این فیلم دو کارگردان دارد: پیتر بروسنس که متولد ۱۹۶۲ در بلژیک است و از سال ۱۹۹۴ مستند ساخته و جسیکا وودورث که متولد ۱۹۷۱ است و کارش را با ساخت مستند در سال ۲۰۰۲ شروع کرده. این دو بعد از چند سال با فیلم «خاداک» که در مغولستان می‌گذشت وارد سینمای داستانی شدند و کمی بعد دو فیلم دیگر به نام‌های «آلتی پلاتو» و «فصل پنجم» ساختند که در جشنواره‌های مختلف از ونیز (بخش اصلی) تا کن (دو هفته‌ی منتقدان) نمایش داده شدند. ولی این فیلم تازه‌شان «پادشاه بلژیک» بود که همه را غافلگیر کرد و نامشان را سر زبان‌ها انداخت: فیلمی که در جشنواره‌های مختلف، از بوسان تا هامبورگ و تسالونیک نمایش داده شد و به عنوان یک کمدی افسورد جاده‌ای مورد توجه قرار گرفت. اگر جشنواره‌ی فیلم جهانی فجر را هم دنبال کرده باشید خبر دارید که فیلم در این جشنواره هم اکران شد.

● کارگردان‌ها چه می‌گویند
پیتر بروسنس: ایده‌ی ایسن فیلم از یک مقاله در روزنامه‌ی نیویورک‌تایمز به ذهن‌مان رسید؛ مقاله‌ای درباره‌ی فوران کوه آتشفشانی در ایفاتیلاوی کوتل که کشور استونی را تحت تأثیر قرار داده بود. رئیس‌جمهور این کشور برای یک ملاقات رسمی به استانبول رفته بود و بعد فوران کوه می‌خواست به کشورش برگردد ولی امکان پرواز نداشت. بنابراین او و همراهانش با یک اتوبوس از کشورهای بالکان عبور کردند. قصه‌ی فوق‌العاده‌ای بود. ما رئیس‌جمهور را با پادشاه عوض کردیم، ماجرای طوفان قطبی را به آن اضافه کردیم و «پادشاه بلژیک» متولد شد. ما واقعاً می‌خواستیم یک ماکيومنتری بسازیم، ما مستندساز بودیم و این فیلم، یک‌جور بازگشت به ریشه‌ایمان بود. اگرچه کار سختی بود که با یک تیم کار کنیم، تیمی که کار داستانی انجام داده بودند و حالا باید تمام فکروژکرشان را روی مستندنمایی فیلم می‌گذاشتند.

جسیکا وودورث: پادشاه و همراهانش معمولاً افرادی نامرئی، جدال‌فاده و ناشناس‌اند. وقتی ما تصمیم گرفتیم که فیلم را بسازیم آن را با بحران سیاسی و فرهنگی بلژیک غنی کردیم؛ این که پادشاه سفر ادیسه‌وار جسمی و روحی را برای رسیدن به کشورش شروع کند. اما می‌خواستیم فیلم‌مان کمدی شود. خب، ساخت کمدی خیلی سخت است و باید توازن را خیلی دقیق در فیلمنامه و اجرا رعایت کنید تا روی پرده همه‌چیز واقعی به‌نظر برسد ما در «پادشاه بلژیک» دنبال یک‌جور افسورد هم بودیم. کمدی‌ای که سمت افسورد می‌رود. این یکی از کلهای درک فیلم است.



دیدگاه

تشیکیلات

پیام تسلیت حزب کارگزاران سازندگی ایران به مناسبت حادثه‌ی زلزله‌ی کرمانشاه:

حالانویت

سازندگی است

بار دیگر زمین لرزید و خانه‌ها و خانواده‌های هم‌میهنانمان را ویران کرد. آوار زلزله‌ای که در استان کرمانشاه بر سر مردم این استان فرو ریخت یک ملت را سیاه‌پوش کرد و موجی از حمایت‌های مردمی و دولتی و حاکمیتی را برانگیخت. حزب کارگزاران سازنده‌گی ایران نیز همچون دیگر شهروندان ایران این حادثه را تسلیت می‌گوید و تمام توش و توان خود را چه در سطح ملی و چه در شاخه‌ی استانی حزب مصروف این فاجعه‌ی انسانی می‌کند؛ چنان که دوستان و همفکران ما در حزب کارگزاران سازندگی کرمانشاه با وجود آنکه خود در معرض آسیب این حادثه بودند در این ایام همه‌ی تلاش خویش را به حل معضلات و مشکلات کوتاه‌مدت این حادثه معطوف کردند.

اما ما وظیفه خود را به عنوان یک حزب سیاسی ملی فراتر از این تسلیت و همراهی در کوتاه‌مدت می‌دانیم:

اول، ما معتقدیم در برابر بلایای طبیعی مانند زلزله اگر نمی‌توان «پیش‌گویی» کرد باید «پیش‌گیری» کرد. ما عالم و دانشمند علوم طبیعی و معارف دینی نیستیم که علل طبیعی و غیرطبیعی وقوع زلزله را ریشه‌یابی کنیم. اما می‌توانیم تا کج حد کنیم ساختار فنی و مهندسی کشور به شدت نیازمند بازنگری و آماده‌سازی درباره‌ی زلزله است چرا که میهن ما از جمله کشورهای زلزله‌خیز است. فشارخ از دعوای‌های جناحی و حزبی، فاجعه مسکن مهر و سستی دیگر ساختمان‌های دولتی در هر دولتی -همان‌طور که رئیس محترم‌جمهور و معاون اول ایشان گفتند - باید ریشه‌یابی و چاره‌جویی شود.

دوم، در کنار بازسازی نظام فنی و مهندسی کشور به‌خصوص ساختمان‌سازی، ما نیازمند تقویت ناوگان خدماتی و امداد رسانی کشور هستیم. تجهیز نیروهای واکنش سریع، هماهنگی برای ارائه خدمات مناسب پزشکی، تقویت امدادرسانی و حمایت از جان انسان‌ها باید در اولویت دولت و نهادهای عمومی کشور قرار گیرد. همچنین کمبود بیمارستان در شهرستان‌ها و استان‌ها مسئله‌ی مهمی است که باید برای آن چاره‌جویی شود.

سوم، ما معتقدیم جابج ملی در خور برخورد ملی است. در امدادرسانی و حتی ریشه‌یابی برای حل و کاهش آسیب‌های انسانی از این دست تفاوتی میان اصولگرا و اصلاح‌طلب، این دولت و آن دولت، این نهاد و آن نهاد نباید وجود داشته باشد. دامن زدن به اکاذیب، شایعات و خبرسازی‌ها برای اختلاف قسرا و نهادهای کشور در شرایط بحران ملی و انسانی به شدت ناروا و غیراخلاقی است.

بخشی از این اختلاف‌افکنی‌ها کار دشمنان این ملت است اما مهم‌تر از آن شکاف رو به فزونی میان نیروهای سیاسی و نیروهای اجتماعی، سیاستمداران و عامه‌ی مردم است که می‌تواند با افزایش موج بی‌اعتمادی، کین و حسرت ملی ایران را تهدید کند. کارگزاران سازندگی ایران معتقد است از همین امروز اصلاح نظام فنی و مهندسی کشور، اصلاح نظام خدماتی و بهداشتی کشور و اصلاح نظام تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی کشور باید در دستور کار قرار گیرد. خوشبختانه همدلی و همدردی مردم در این حادثه و حوادث مشابه نشانگر حفظ روحیه وحدت ملی در ایران بود اما این کافی نیست. کشور در این مقطع تاریخی واقعاً نیاز به توسعه و عمران و آبادانی دارد. باید به هر صورتی از گردنه بحران‌های سیاسی و اقتصادی عبور کرد و بودجه عمرانی کشور را در وضعیت مطلوب و رو به رشد و توسعه قرار داد. باید با تقویت پروژه‌های عمرانی - که در عمل به علت کمبود بودجه تعطیل شده‌اند - مانع از غلبه ویرانی بر سازندگی شد. سازندگی نیاز روز کشور است. سازندگی شرط زندگی است. باید برای زندگی به سازندگی پرداخت.

کارگزاران سازندگی ایران امیدوار است با ایجاد کارگروه‌های فنی و تخصصی در ارگان خود به زودی به طرح پیشنهادات و اقدامات عملی در این زمینه بپردازد و به سهم خود برای خروج از این بحران که هر لحظه در کمین میهن ماست اقدام کند.

حزب کارگزاران سازندگی ایران
۲۲ آبان‌ماه ۱۳۹۶



صاحب‌امتیاز: حزب کارگزاران سازندگی ایران
رئیس شورای سیاست‌گذاری: سید حسین مرعشی
مدیر مسئول: سید افضل موسوی
سرپریر: محمد قوچانی
دستیار سرپریر: اکبر منتجبی

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه‌عبده انصاری، خیابان چهاردهم، کوچه زنوان پلاک ۱۴، واحد ۴ تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ شماره: ۲۶۷۰۱۰۵۱
سازمان آگهی‌ها: مجید حسن‌زاده تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ همراه: ۰۹۱۹۳۴۳۵۸
چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۲۴۸۹۳۳۰ توزیع: نشر گستر تلفن: ۶۱۹۳۳۳۳۳



کانون زلزله کجاست؟

توسعه پادزهر زلزله

است زیرا اگر مؤمن یا عاقل باشد، نباید دو بار گزیده شود.

این همه تلفات و ضایعات انسانی و اقتصادی ناشی از تکرار حوادث را چه کسانی باید پاسخگو باشند؟ اینکه هنر نیست و مدیریت به شمار نمی‌آید که وقتی فاجعه رخ داد اعلام همدردی کنیم و فراخوان جمع‌آوری کمک‌های مردمی بدهیم و این کار را هر بار تکرار کنیم. این کار نیازی به هیچ نبوغ و سرمایه‌ای ندارد؛ آنچه نیاز داریم پیشگیری است. اگر در ژاپن و کره چنین حادثه‌ای رخ می‌داد مسئولان کشور خود کشتی می‌کردند چون خود را مسئول آن می‌دانستند. تاکنون بارها در اخبار شنیده‌ایم که در این کشورها وزیری به‌خاطر خراب شدن یک پل یا سازه‌ای خودکشی کرده یا استعفا داده است.

مروری بر رسانه‌ها نشان می‌دهد پس از هر زلزله و سانحه‌ای مانند آتش‌سوزی پلاسکو سیل تسلیت‌گویی از سوی مسئولان کشوری تا مردم روان می‌شود. عزای عمومی اعلام می‌شود.

برخی انتقاد می‌کنند که چرا چنین و چنان است. درباره اینکه سازه‌ها مشکل دارند و باید از تکرار آن جلوگیری شود و درباره سوءمدیریت‌ها و ده‌ها مسئله دیگر بحث راه می‌افتد اما با کمال شگفتی هر بار این داستان تکرار می‌شود و حالتی کمیک- تراژیک به خود گرفته است. گویی اساسا همه این حوادث روی داده بودند تا چند صباحی سوژه رسانه‌ها و مسئولان و شعر سرودن و مقاله‌نوشتن و خودنمایی‌ها و غیره شوند. انسان یادروایتی از پیامبر در جریان جنگ احد می‌افتد که می‌گوید «مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود»(لایلدغ-یلسع- المومن، من جخر مرتین). از امام صادق نیز نقل شده است که: انسان عاقل از یک سوراخ مار دو بار گزیده نمی‌شود. این در واقع ضرب‌المثلی است شبیه آنچه که در زبان فارسی گفته می‌شود «آزموده را آزمودن خطاست». انسانی که دو بار از یک سوراخ گزیده شود دچار کاستی عقل و ایمان است. خردمندی و مؤمن بودن او هم زیر سوال

این حد به رسمیت بشناسند سخن گفتن‌مان را تا ناگزیر نشویم به رسانه‌های خارج از کنترل کوچ کنیم؛ با بردباری‌شان ذهنیت و مدعای ما را باطل کنند و نشان دهند فضا برای سخن گفتن بدون اهانت و افترا باز است.

من به تصور اینکه امکان چاپ پیدا نمی‌کنم، پیش از این یادداشت در صفحه تلگرام و اینستاگرام خود ضمن تسلیت به هموطنان غرب کشور (که این روزها حجم تسلیت‌ها بیش از حمایت عملی است چون تسلیت دادن هزینه‌ای ندارد و جنبه نمایش‌اش بیشتر است) نوشتم: وقتی زلزله کرمانشاه (یکشنبه ۲۱ آبان ۹۶) آمد، آن شب در تهران هم خیلی‌ها خواب خوشی نداشتند و نگران بودند. یاد ژاپن افتادم که یکی از زلزله‌خیزترین نقاط جهان است و اگر تعداد و شدت زلزله‌هایی که آنجا رخ می‌دهد در ایران می‌آمد اینجا را با خاک یکسان می‌کرد اما چرا نه تلفات چندانی می‌دهند نه مردم نگران زلزله‌اند؟ (البته زلزله همراه با سونامی توهو کو در سال ۲۰۱۱ یک استثناست و اگر برای برخی کشورهای دیگر رخ داده بود، آن کشور از جغرافیا محو می‌شد). چرا در آن کشورها مردم با خوف زلزله‌نمی‌خوابند؟

زیرا دولت‌ها همت‌اش را وقف سازندگی و رفاه مردم خویش کرد. حتی وقتی که آمریکایی‌ها به ناکازاکی و هیروشیما حمله‌اتمی کردند و ژاپن را در ازای تعهد تأمین امنیت آن، از داشتن ارتش ممنوع ساختند، ژاپنی‌ها تمام بودجه کشور صرف تولید و صنعت کردند؛ به گونه‌ای که به یک قطب جهان صنعت و تکنولوژی پیشرفته بدل شدند و تویوتا در درون آمریکا، غول جنرال موتورز را شکست داد؛ در ژاپن هم شهرهای فوق‌پیشرفته با سازه‌های ضدزلزله(به جای مسکن بی‌مهری) رفاه ملی

سال وقوع و دوره	نام رسمی زلزله	تلفات انسانی	بزرگی
دولت دوم حسن روحانی/ ۲۱ آبان۹۶	زمین‌لرزه ۱۳۹۶ کرمانشاه	اعلام‌شده تا روز سوم دست‌کم ۴۵۰ نفر	۷/۳
دولت دوم محمود احمدی‌نژاد/ ۲۱ مرداد۱۳۹۱	زمین‌لرزه‌های اهر و ورزقان	۳۰۶	۶/۴ و ۶/۳
دولت دوم سیدمحمد خاتمی/ ۱۱ فروردین ۱۳۸۵	زمین‌لرزه بروجرد	۲۷۰ [۲]	۶/۱ [۲]
دولت اول سیدمحمد خاتمی/ ۴ اسفند۱۳۸۳	زمین‌لرزه زرنذ	حداقل ۶۰۲	۶/۴
دولت اول سیدمحمد خاتمی/ ۵ دی ۱۳۸۲	زمین‌لرزه یم	دست‌کم ۳۰/۰۰۰	۶/۶
دولت اول سیدمحمد خاتمی/ ۱۱ تیر ۱۳۸۱	زمین‌لرزه بوئین‌زهرا	۲۶۲	۵/۵ [۸]
دولت دوم هاشمی رفسنجانی/ ۲۰ اردیبهشت۱۳۷۶	زمین‌لرزه قائن	۱۵۶۷	۷/۳
دولت اول هاشمی رفسنجانی/ ۳۱ خرداد۱۳۶۹	زمین‌لرزه رودبار و منجیل	حداقل ۴۰۰۰۰	۷/۴
در بحبوحه دولت‌شریف‌امامی اواخر حکومت پهلوی شهریور۱۳۵۷	زمین‌لرزه طبس	۱۵۰۰۰	۷/۸



علی‌اکبر ولایتی (مشاور بین‌الملل مقام معظم رهبری): ما آقای حریری را تهدید نکردیم و در مسائل جاری منطقه بحث کردیم. ایشان می‌خواست به نوعی وساطت کند بین ایران و عربستان سعودی و ما تأکید کردیم که ما مشکلی با عربستان سعودی نداریم. اما اینکه سعودی‌ها بیش از ۲ سال مردم یمن را بمباران می‌کنند و این کشور را محاصره کرده‌اند و ۷۰۰ هزار نفر دچار وبا شدند این دیگر ربطی به سیاست ندارد و به خاطر مسائل انسانی هم که شده با یمنی‌ها مذاکره کنند.

بیانیه‌ی دفتر حریری (نخست‌وزیر مستعفی لبنان): ولایتی پاسخ داد گفت‌وگو درباره یمن می‌تواند ورودی خوبی برای آغاز گفت‌وگو میان ایران و عربستان باشد اما نخست‌وزیر حریری پاسخ دادند اول یمن بعد گفت‌وگو. نظر من این است که حل مشکل یمن می‌تواند تنها دروازه قبل از آغاز هر گفت‌وگو میان ایران و عربستان باشد.

محمدبن سلمان (ولی‌عهد عربستان سعودی): فرصت‌های بسیاری در اختیار داریم و تلاش می‌کنیم آنها را محقق کنیم. عربستان صاحبان تفکرات افراطی را نابود می‌کند و به زندگی طبیعی خود ادامه می‌دهد. ما به آنچه اسلام میانه و معتدل است بر می‌گردیم.

رجب طیب اردوغان (رئیس‌جمهوری ترکیه): کلمه اسلام معتدل را غرب اختراع کرده و کسی که این کلمه را به کار برده فکر می‌کند به او مرتبط است. اسلام معتدل و غیرمعتدل نیست. اسلام تک است و کسی نمی‌تواند برای تنوع در آن ورود کند. تو از اسلام میانه حرف می‌زنی در حالی که اجازه نمی‌دهی یک زن رانندگی کند. آیا این در اسلام معنا دارد؟



جان یولتون (سیاستمدار تاندروی آمریکایی): سران عربستان نباید تاریخ را فراموش کنند و سرنوشت شاه ایران را هنگامی که می‌خواست کشورش را به سرعت مدرنیزه کند از یاد ببرند که منجر به سقوط او و ظهور پدیده‌ای سیاسی همچون آیت‌الله خمینی شد.